

This is a Persian translation of chapter four of:
Noam CHOMSKY and Gilbert ACHCAR,
Perilous Power, The Middle East and U.S. Foreign Policy
(edited with a preface by Stephen R. Shalom), U.S.A., Paradigm Publishers, 2007

کتاب حاضر ترجمه‌ی فارسی بخش چهارم اثر زیر است:
Noam CHOMSKY and Gilbert ACHCAR,
Perilous Power, The Middle East and U.S. Foreign Policy
(edited with a preface by Stephen R. Shalom), U.S.A., Paradigm Publishers, 2007



www.rouZGar.com

قدرت بسیار خطرناک

خاورمیانه و سیاست خارجی امریکا

(گفت و گوهایی درباره ی ترور، دموکراسی، جنگ و عدالت)

بخش چهارم

نوآم چامسکی، جلبیر اشقر

برگردان: رضا اسپیلی

ویرایش و پیش گفتار از: استفن ر. شالوم

بخش چهارم

جنگ‌ها در «خاورمیانه‌ی بزرگ»

افغانستان

شالوم: جنگ امریکا با افغانستان در سال ۲۰۰۱ را چه‌گونه ارزیابی می‌کنید؟

چامسکی: به نظر من جنگ افغانستان را باید از شنیع‌ترین جنایات در سال‌های اخیر دانست. ایالات متحد با این انتظار که به احتمال قوی پنج میلیون نفر را به زیر خط فقر خواهد کشاند به جنگ افغانستان رفت. این جنایت‌آمیز بود.

در ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۱، پنج روز پس از یازدهم سپتامبر داستانی در نیویورک تایمز از جان. ف. برنز، خبرنگار اصلیشان چاپ شد که در آن آمده بود: واشنگتن «درخواست قطع ذخیره‌ی سوخت را داده... و توقف کاروان کامیون‌هایی که بیشتر مواد غذایی و ذخایر دیگر را برای شهروندان افغانی حمل می‌کنند» [۱]. وقتی خواندمش فکر کردم که جهان به سرزنش این عمل برخوردخواست. آن‌ها کاروان‌های غذا را که هستی و بقای پنج میلیون نفر به آن وابسته بود، متوقف کرده بودند [۲] اما جیک کسی در نیامد. با پیش‌بینی بمب‌افکنی‌های ایالات متحد، تمام سازمان‌های امداد کارگران‌شان را بیرون آوردند [۳]. کارگران را بیرون آوردند و گفتند که وحشتناک است. در نیویورک تایمز می‌خوانیم: فریاد زدند افغانی‌ها روی طناب اند و ما آن طناب را می‌بریم [۴]. همین که بمب‌ها روی مردم باریدند، تعداد افراد در معرض خطر گرسنگی به ۷/۵ میلیون نفر رسید [۵]. و سازمان‌های امداد تقاضای توقف بمب‌افکنی‌ها را کردند [۶]. بعضی از رهبران افغان ضجه می‌زدند. برای مثال رهبر اپوزیسیون افغان‌ها، عبدالحق که از عزیزکرده‌های ایالات متحد بود، در گاردین^۱، با آناتول لیون^۲ مصاحبه‌ی داشت که به شدت و تلخی ایالات متحد را برای بمب‌افکنی‌ها محکوم کرد. او گفت فقط بمب می‌اندازند تا عضله‌شان را نشان دهند و برایشان مهم نیست که چند افغانی را به خطر می‌اندازند و کوشش‌های افغان‌های ضد طالبان برای براندازی طالبان از درون را تضعیف می‌کنند [۷].

باید بگویم که گروه‌هایی مثل انجمن انقلابی زنان افغان به شدت با جنگ در افغانستان مخالف بودند اما کسی به آن‌ها توجهی

1. Guardian
2. Anatol Lieven

نکرد. در ۲۴ تا ۲۵ اکتبر ۲۰۰۱ کمی پس از دو هفته بعد از بمب افکنی ها، نشست در پیشاور پاکستان از حدود ۱۵۰۰ شخص برجسته ای افغان، رهبران قبایل و دیگران - که بعضی از افغانستان و بعضی از پاکستان می آمدند - برگزار شد. نشست در ایالات متحد به خوبی پوشش داده شد با چند گزارش در نیویورک تایمز و روزنامه های دیگر. آنجا درباره ی همه چیز بحث کردند و همه نوع عدم توافقی وجود داشت. اما در یک چیز به اتفاق آراء توافق شد: توقف بمب افکنی ها [۸]. این هم گزارش شد اما بمب ها همچنان بر سر مردم ریخته شدند.

خوشبختانه گرسنگی پیش نیامد. نمی دانیم چه پیش آمد چون از هیچ کسی بازجویی نمی شود، آدم که به جنایات خودش توجهی نمی کند. بله خوشبختانه به کشته شدن پنج میلیون نفر نینجامید اما آیا این ثابت می کند که این کار عاقلانه بود؟ نه، کاملاً بی ربط بود. می شود گفت که رهبری شوروی، نیکیتا خروشچف حق داشت که در سال ۱۹۶۲ در کوبا موشک کار گذاشت - چون به جنگ هسته یی نینجامید؟ اما این واقعیت که جنگ هسته یی پیش نیامد به او حق نمی دهد که ریسکش را بکند. کنش ها بر پایه ی نتایج احتمالی برآورد می شوند و نه نتایج عملی. اینکه دیگر جزو مقدمات است.

این واقعیت ها را همه قبول دارند. مثلاً متخصص اصلی هاوارد در مسایل افغانستان در آن زمان، سمینه احمد، در *ایترنشنال سکیوریتی*^۱ که یکی از قابل ملاحظه ترین مجلات در جهان است مقاله یی داشت که در آن آمده بود: «چون کمک های انسان دوستانه به خاطر حمله ی امریکا قطع شده، میلیون ها افغانی در خطر مبرم گرسنگی به سر می برند» [۹]. اما ظاهراً هیچ درکی از دلالت های اخلاقی کنش هایی که ممکن بود پنج میلیون نفر را از بین ببرد و با آخرین برآوردهای خودشان، هفت و نیم میلیون نفر را به گرسنگی بکشاند، وجود نداشت. این واقعاً تکان دهنده است.

جدا از قطع غذا چند روز بعد از یازده سپتامبر، در اوایل اکتبر چند مانور مبهم انجام شد. ایالات متحد درخواست تحویل اسامه بن لادن را کرد و طالبان اقداماتی کرد و گفت که ممکن است او را به کشوری اسلامی تحویل دهد. انجام مذاکرات ممکن بود.

اشقر: طالبان از منظر حقوق بین الملل بحث خیلی معنی داری کرد. از ایالات متحد خواست که با سند، درخواست استرداد مجرم را تقدیم طالبان کند. رهبر طالبان، ملا عمر گفت به ما سند بدهید و ما او را تسلیم شما خواهیم کرد.

چامسکی: کاملاً درست است. گفتند به ما مدرک بدهید و ما او را تحویل می دهیم. شنیده نشده بود که از دولتی بخواهند بدون مدرک کسی را تحویل بدهد. فکر کنید ایران بگوید: «جرج بوش را تحویل ما دهید!» چه کسی گوش می دهد؟ عجیب است. حالا یکی از دلایل ارایه نکردن سند از طرف امریکا را می دانیم. چیزی نداشتند. در ژوئن ۲۰۰۲ حدود هشت ماه بعد از بمب افکنی ها، رییس اف بی آی، رابرت مولر^۲ برای اولین بار درباره ی اینکه چه کسانی در ماجرای یازده سپتامبر نقش داشتند، اطلاعاتی به نشریات داد. اف بی آی نمی دانست. احتمالاً بعد از پژوهش های دقیق در جهان، با کار تمام آژانس های جاسوسی، بیشترین چیزی که می توانست بگوید این بود که باور داریم توطئه احتمالاً در افغانستان چیده شده اما برنامه ریزی و اجرایی شدنش در امارات عربی متحد و آلمان بوده است [۱۰]. اگر هشت ماه بعد سند محکمی نداشتند، به این معنی است که در اکتبر ۲۰۰۱ هم چیزی نداشتند. هشت ماه بعد ظن بر دند - که احتمالاً درست باشد چون من هم همین ظن را دارم - اما اینکه دلیل نمی شود درخواست کنیم

کسی را تحویل ما بدهند. بعد بوش سخنرانی مشهورش را کرد که کشورهایی که به تروریست‌ها پناه بدهند، دولت‌های تروریست‌اند و با آن‌ها مانند تروریست‌ها رفتار می‌شود و غیره و غیره. فکر کنید اگر این سیاست برای سایر کشورها هم به کار برود، چه کاربردهایی پیدا می‌کند! اما تنها درخواست این بود: بدون سند اسامه بن لادن و معاونانش را تحویل بدهید و ما درخواست استرداد مجرم نمی‌کنیم چون شما شایستگی‌اش را ندارید. این تنها دلیل جنگ بود.

سه هفته مانده به بمب‌افکنی‌ها در افغانستان، رییس ستاد کل دفاع بریتانیا، دریاسالار مایکل بویس^۱ گفت که: «تا زمانی که مردم خودشان دریابند که تا زمان تغییر رهبرشان، اوضاع همین‌طور است، فشار ادامه خواهد یافت» [۱۱]. توجه کنید که اگر نخواهیم به آن هجومی بین‌المللی بگوییم قطعاً با تعریفی خیلی ظریف، تروریسم است: ما به بمب‌انداختن روی شما ادامه می‌دهیم تا خودتان دولتتان را بیرون بیندازید.

بعد داستان این‌گونه پیش رفت که همیشه ایالات متحد هدف انسان‌دوستانه‌ی تعقیب طالبان را دنبال می‌کند. اما این‌طور نبود. فقط سه هفته مانده به بمب‌افکنی‌ها بود که اولین اشاره‌ها به آن شد. دلیل عملی جنگ چه بود؟ شاید به گفته‌ی عبدالحق نشان دادن عضله‌های ایالات متحد تا بگویند که «رییس ما هستیم».

اشقر: دولت بوش باید به یازده سپتامبر واکنش نشان می‌داد؛ بین خودشان بحث داشتند که اول عراق یا بعد عراق؟ اول به افغانستان حمله کردند چون پایگاه القاعده بود و افکار عمومی امریکا بهتر می‌فهمید که این کشور جولانگاه واکنش به القاعده است - چون متهم اصلی یازده سپتامبر بود. البته علی‌الظاهر سیاست‌گذاران ایالات متحد دلایل جدی برای ویران کردن شبکه‌ی القاعده داشتند.

برای درک بقیه‌ی داستان فکر می‌کنم باید اول از همه با این توضیح شروع کرد که دلایل ورود به افغانستان چه چیزهایی نبود. من به دلیل آوری طراحی‌های امریکا برای ساخت خط لوله در افغانستان اعتباری قایل نیستم. به عنوان دلایل جنگ مفت نمی‌ارزند. واقعیت این است که ایالات متحد برای کنترل افغانستان به روشی که در عراق پی می‌گیرد برنامه‌ی نداشت و ندارد. این تمایز اصلی را می‌توان در ابعاد متفاوت استقرار نظامی امریکا در کشورهای مختلف دید. نیروهای امریکایی در عراق ده برابر نیروها در افغانستان‌اند. گرچه هر تلاش جدی برای کنترل افغانستان نیازمند نیروهایی بیشتر از عراق است و نیازی به گفتن ندارد که به خاطر جغرافیا، اندازه و تمام پیچیدگی‌های افغانستان، به نیروهایی به مراتب بیشتر از نیروهای مستقر در عراق نیاز است. ایالات متحد در افغانستان برای کنترل پایتخت به متحدانش در ناتو متوسل شد چون برایش مهم نبود. برای واشنگتن مهم است که پایگاه‌هایش را در افغانستان حفظ کند چون جایگاه استراتژیک دارد، نه چون می‌خواهد فی‌نفسه بر افغانستان کنترل داشته‌باشد. غنیمت مهمی نیست، تکه‌ی مهمی از مایملکش نیست. چارچوب ایدئولوژیک ایجاد شده برای یازده سپتامبر و جنگ افغانستان عملاً فرصتی برای تثبیت حضور نظامی مستقیم نه فقط در افغانستان بلکه در آسیای مرکزی به دست داد که اگر بخواهیم به زبان راهبردی سخن بگوییم از اهمیت قابل ملاحظه‌تری برخوردار است. کشورهایی مثل قرقیزستان و ازبکستان که ایالات متحد بعد از یازده سپتامبر پایگاه‌های هوایی در آنجاها تأسیس کرد، در قلب شوروی سابق‌اند. اگر حضور ایالات متحد را در قفقاز به این بیفزایید، مشاهده می‌کنید که واشنگتن در پی ایجاد گیره‌ی نظامی در حوزه‌ی خزر است که منبع مهم

هیدروکربن‌ها، نه فقط نفت که به ویژه گاز است.

مهم‌تر از همه، ملاحظات راهبردی غیر نفتی و خیلی مهمی وجود دارد و آن هم اینکه افغانستان و مهم‌تر از آن آسیای مرکزی از نظر ژئوپولیتیک در قلب گستره‌ی خشکی‌ی قرار دارد که از روسیه‌ی اروپایی تا چین گسترده‌است و همکاری فزاینده‌ی نظامی بین چین و روسیه از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ نگرانی عمده‌ی امریکا بوده و هست. گرچه چندان از آن حرف نمی‌زنند، نگرانی در عمل رو به افزایش است. در اوت ۲۰۰۵ رزمایش مشترک نیروهای نظامی چین و روسیه پدیده‌ی بی‌سابقه بود. پس این واقعیت که ایالات متحد از نظر نظامی در قلب آن منطقه حاضر است از منظر استراتژیک بسیار مهم است. رئیس‌جمهور روسیه، ولادیمیر پوتین، دریافت که نمی‌تواند از بعد از یازده سپتامبر از دخالت امریکا در آن منطقه جلوگیری کند چون ایالات متحد اشتیاق و گستاخی زیادی در رفتن به آنجا داشت و بهانه‌ی ایدئولوژیک داشت که این جد و جهد را به افکار عمومی کشورش به نام «جنگ با ترور» تزریق کند چنان که حکومت‌های خودکامه‌ی محلی حضورش را گرامی داشتند. این عمل دولت بوش را در موقعیتی خیلی قدرتمند قرار داد. روس‌ها نمی‌توانستند آشکارا با این حرکت ایالات متحد مخالفت کنند پس پوتین خود را از تک‌وتا نینداخت و کوشید خسارت را کم کند و غرامتی برایش در نظر بگیرد. اما چیزی به دست نیاورد. بوش هیچ سازشی با روسیه نکرد چه در قالب پیمان ای بی ام [۱۲] یا در هر قالب دیگر. مسکو تلاش‌هایش را علیه دخالت امریکا در حیاط خلوتش از سر گرفت و چرخش اخیر ازبکستان در مورد پایگاه امریکا [۱۳] ضربه‌ی اساسی به ایالات متحد بود. به طرف سازمان همکاری‌های شانگهای^۱ رفت که اکنون چارچوب اصلی ائتلاف روسیه - چین و شامل بیشتر جمهوری‌های پیشین شوروی در آسیای مرکزی به علاوه‌ی ایران، پاکستان و هند به عنوان کشورهای ناظر است.

چامسکی: سازمان همکاری‌های شانگهای موازی شبکه‌ی تأمین انرژی آسیاست و ظاهراً به سمت نوعی سازمان به سبک ناتو با هدف آسیای مرکزی در رویارویی با امریکا در حرکت است.

اشقر: علی‌الظاهر نقطه‌ی عزیمت آن سازمان از منظر واشنگتن بی‌عیب بود - بخشی از جنگ با تروریسم بود. اما در واقع چارچوبی است که روسیه و چین از طریق آن می‌کوشند با کمک یکدیگر از تاخت‌وتاز امریکا در قلمروهای خود و تهدید منابعشان جلوگیری کنند. ارزش اصلی افغانستان از دیدگاه واشنگتن جایگاه استراتژیک این کشور است و چیزی مهم‌تر از آن وجود ندارد - البته به اضافه‌ی مورد القاعده که دولت بوش عملاً در آن شکست خورد چون هنوز هم نمی‌تواند هیچ‌یک از افراد درخواست‌شده را دستگیر کنند.

چامسکی: کاری که کردند منجر به گسترش سرطانی القاعده در سراسر جهان شد.

اشقر: دقیقاً.

پاسخ به یازده سپتامبر

شالوم: پس ایالات متحد چه طور باید به یازده سپتامبر پاسخ می‌داد؟

چامسکی: جنایت بزرگی بود، درست است؟ با جنایت چه طور برخورد می‌شود؟ اول می‌کوشیم دریابیم جانیان چه کسانی بوده‌اند بعد آن‌ها را دستگیر می‌کنیم و بعد به دست عدالت می‌سپاریمشان. تا قبل از اینکه بدانیم جانی کیست نمی‌شود دستگیرش کرد. پس گام اول تلاش برای دریافتن این نکته است که چه کسی این کار را کرده. همان‌طور که گفتم آن‌ها این مراحل را طی نکردند. هشت ماه بعد گفتند که طرح و اجرا احتمالاً در امارات متحد عربی و آلمان بوده‌است. پس باید برای دستگیری آن‌ها به آن‌جاها رفت. اما در هر حادثه‌یی گام اول فهمیدن این مطلب است که چه کسی آن کار را کرده و گردآوری مدارکی در آن باره. فرض کنید مدارکی از اسامه بن لادن دارید - که به نظرم درست است - خوب بازداشتش می‌کنید. چه‌طور؟ استرداد مجرم را پی‌گیری می‌کنید.

راهی دارد. همین حالا جلوی رویمان موردی داریم. ونزوئلا به دنبال استرداد مجرم، لویس پوسادا کاریلِس^۱ از بدنام‌ترین تروریست‌های دنیاست. او را برای مشارکتش در انفجار هواپیمای مسافربری شرکت کوبانا^۲ در سال ۱۹۷۶ که باعث کشته شدن ۷۳ نفر شد می‌خواهند. او همچنین در چندین عملیات تروریستی دست داشته‌است. نیکاراگوا^۳ برای مشارکت در جنگ کونترا در جست‌وجوی اوست. بعد از آنکه در سال ۱۹۸۵ به طرز شگفت‌آوری از زندان ونزوئلا فرار کرد، ایالات متحد او را به پایگاه هوایی ایلوپانگو^۴ در السالوادور فرستاد که با عملیات الیور نورث^۴ در حمایت از جنگ کونترا همکاری کند، یک جنگ تروریستی بین‌المللی مهم که آدم‌های بسیار بیشتری را نسبت به یازده سپتامبر به کشتن داد. پس یک تروریست عمده‌ی بین‌المللی وجود دارد که تازگی‌ها به ایالات متحد فرار کرده و ونزوئلا درخواست استردادش را دارد. راهش این است. اما البته مشکل هم دارد - ایالات متحد او را مسترد نخواهد کرد. احتمالاً او را به فلوریدا می‌فرستد که خوش بگذراند، تصور می‌کنم با دوستش ارلاندو بوش^۵ که شاید هم دست توطئه‌گر او در ماجرای بمب‌گذاری کوبانا باشد که اف‌بی‌آی او را به دست داشتن در

1. Luis Posada Carriles

2. Cubana

3. Ilopango

4. Oliver North

5. Orlando Bosch

حدود سی عملیات تروریستی متهم کرده؛ اف بی آی و وزارت دادگستری خواسته‌اند که بوش به عنوان تهدیدی برای امنیت ملی آمریکا از کشور اخراج شود. جرج بوش پدر عفو ریاست جمهوری برایش صادر کرد. حالا به دکتربین جرج بوش فکر کنید که در مورد افغانستان اعلام شد: دولت‌هایی که به تروریست‌ها پناه بدهند، دولت‌های تروریست قلمداد شده و با آن‌ها همان‌طور رفتار خواهد شد که با تروریست‌ها. پس بر اساس نظر جرج بوش نیروی هوایی باید روی واشنگتن بمب بریزد. اما راه درست چیست؟ راه درست همان کاری است که ونزوئلا می‌کوشد انجام دهد و کوبا می‌کوشید: گردآوری مدارک محکم که آن‌ها جانی‌اند و سپس درخواست استرداد مجرم. در مورد بن لادن، هیچ کس مدارک بیشتری نمی‌خواهد، بلکه تنها چیزی که می‌خواهند زمینه‌های منطقی برای استرداد او و فشار به طالبان برای در هم کوبیدن پایگاه‌های القاعده است. این جواب خواهد داد. بدون محاکمه که چیزی نمی‌شود فهمید. اگر جواب بدهد، اگر باعث نوعی عملیات بین‌المللی شود عالی است، بیایید نوعی عملیات بین‌المللی را سازمان بدهیم.

شالوم: عملیات بین‌المللی نظامی؟

چامسکی: اگر لازم باشد، اما این چاره‌ی آخر است. اول از مراحل بررسی پلیسی و عملیات پلیسی حرکت می‌کنیم مثل هر عملیات جنایتکارانه‌ی دیگری.

اشقر: شورای امنیت سازمان ملل به قطعنامه‌هایی رأی داد که در خدمت ایالات متحد بودند. آن‌ها حتا مدرکی نخواستند. آماده بودند در صورت درخواست آمریکا دست به عمل بزنند و این کار را خواهند کرد: طیف کاملی از اقدامات برای فشار وارد آوردن بر دولت‌ها وجود دارد تا بر سر تصمیمات شورای امنیت بمانند.

چامسکی: نمی‌شد طالبان را مجبور کرد. نمی‌شود این را ثابت کرد اما به آمریکایی‌ها سر نخ‌هایی دادند که ممکن است همکاری کنند. اما ایالات متحد نمی‌خواست دنبال این سر نخ‌ها برود چون می‌خواست بمب بریزد.

شالوم: شورای امنیت همیشه افغانستان را مجازات کرده‌است.

چامسکی: بله اما به دلایل دیگر. طالبان سر نخ‌هایی نشان داد که یعنی می‌خواهد مجرم را مسترد کند. درست نمی‌دانیم در این کار چه قدر جدی بودند یا چه ملاحظاتی داشتند چون ایالات متحد نمی‌شنیدش. اما گام‌های بسیاری وجود داشت - نه اینکه مستقیم ایالات متحد بر دارد بلکه از طریق شورای امنیت - اما نمی‌شود هیچ‌یک از آن‌ها را برداشت مگر آنکه مدرکی در دست باشد. عملاً در این مورد آن‌ها احتمالاً بدون سند هم می‌توانستند این کار را بکنند... اما راه درست انجام این کار راهی است که ونزوئلا فعلاً دارد با قضیه‌ی پوسادا کاریلس پی می‌گیرد.

اشقر: واقعیت موضوع این است که رفتار واشنگتن به همان چیزی دلالت می‌کند که گفتیم - دغدغه‌ی اصلی واقعاً به دست آوردن اسامه بن لادن نبود...

چامسکی: یا حتا نابود کردن پادگان‌ها چون طالبان احتمالاً خودش این کار را می‌کرد. طالبان خیلی دل‌خوشی از القاعده نداشت. در واقع در سال ۱۹۹۸ رابطه‌ی بین طالبان و اسامه بن لادن خیلی سرد بود. رقیب نمی‌خواستند. بعد از بمب‌افکنی‌های کلیتون به سودان و افغانستان بود که روابطشان محکم شد. بمب‌افکنی‌های کلیتون مسوول تقویت روابط طالبان / القاعده است. **اشقر:** اما حتا همان موقع هم گزارش‌های زیادی از تنش‌ها، عداوت‌ها و بی‌زاری‌هایی بین چریک‌های عرب در افغانستان - یعنی القاعده - و افغان‌ها، در این مورد طالبان، شنیده می‌شد.

چامسکی: می‌دانی که رهبران اپوزیسیون افغان - از جمله عبدالحق - وقتی گفتند که می‌توانند طالبان را از درون سرنگون کنند، دلیل محکمی داشتند. حالا آنچه را که آن موقع آن‌ها می‌دانستند، ما هم می‌دانیم - اینکه طالبان سیستم نظارت خیلی ضعیفی داشت و می‌شد از درون متلاشیش کرد. اما ایالات متحد این را نمی‌خواست.

اشقر: اما عملاً در نهایت این اتفاق افتاد. اگر درست بخواهیم بگوییم ایالات متحد افغانستان را اشغال نکرد.

چامسکی: درست، از ائتلاف شمال، گروهی از سرداران نظامی و تروریست‌ها، استفاده کرد. اما عبدالحق و دیگران بچه‌های خیلی جدی‌یی بودند احتمالاً مورد تأیید غرب. فکر می‌کنم می‌توانستند طالبان را از درون بشکنند. معتقد بودند می‌توانند این کار را بکنند اما ایالات متحد نمی‌خواست چنین بشود.

اشقر: دقیقاً. همان‌طور که نمی‌خواستند کسی صدام حسین را از درون براندازد تا خودشان بر عراق کنترل داشته باشند.

چامسکی: همان‌طور که سال ۱۹۹۱ نگذاشتند شورشی‌های شیعه پیروز شوند.

اشقر: در عراق، واشنگتن می‌خواست که دستش را روی کل کشور بگذارد اما در افغانستان فقط می‌خواستند حضور نظامی را تثبیت کنند و دولت مرکزی را کنترل.

چامسکی: در هر حال، بدیل‌های بسیاری برای افغانستان وجود داشتند. اما بدترین کار قرار دادن میلیون‌ها انسان در خطر گرسنگی بود. وحشتناک بود. درست است که یازده سپتامبر شرارت و وحشتناکی بود اما در غرب مورد توجه قرار گرفت، نه چون شرارت و وحشتناکی بود - شرارت‌های وحشتناک‌تری هم داشته‌ایم - چون بی‌گناهان را هدف قرار داد. شما این بلا را سر ما نیاورید، ما آن را بر سر شما می‌آوریم. این تاریخ است. موارد بی‌شماری این را روشن می‌کنند. واقعیهی که نقلش کردم و خشم مردم را برانگیخت و چون درست است تکرارش می‌کنم، بمب افکنی سال ۱۹۹۸ روی کارخانه‌ی داروسازی الشفاء در سودان بود که حدود ده برابر یازده سپتامبر کشته داد. این کارخانه‌ی دارویی نیمی از نیاز جامعه را برآورده می‌کرد و ویرایش بر اساس خوشبینانه‌ترین برآوردهای موجود به معنی نبود داروی ضروری برای ده‌ها هزار آدم فقیر بیچاره و هلاک شدنشان بود [۱۴]. ایالات متحد ادعا کرد که فکر می‌کرده این کارخانه سلاح‌های شیمیایی هم تولید می‌کرده. شاید. اما ربطی ندارد. فرض کنید که القاعده چند کارخانه‌ی عظیم شیمیایی را در لندن منفجر کند چون گمان کرده که برنامه‌های تسلیحاتی دارند و مثلاً صدها هزار نفر را به کشتن دهد. این معقول است؟ زننده است.

درست که یازده سپتامبر شرارت و وحشتناکی بود، اما وحشت شرارت نبود که واکنش برانگیخت بلکه ماهیت قربانی‌ها بود. در حالی که ما حتا تعداد بسیار بیشتری را در سودان یا خیلی جاهای دیگر در صد سال گذشته کشته‌ایم، این یک واکنش ساده بوده است.

افغانستان امروز

شالوم: افغانستان امروز چه طور؟ ویتترین خوبی است؟

چامسکی: ویتترین نیست. می شود گفت که افغانستان امروز بهتر است. واقعاً مسأله این نیست. آیا افغانستان امروز از آن افغانستانی که احتمالاً خودشان طالبان را برمی انداختند، بهتر است؟ این هم سؤال دیگری است. هند را در نظر بگیریم: امروز بهتر است یا وقتی زیر نظر بریتانیا بود؟ امروز خیلی بهتر است. از وقتی بریتانیا با اردنگی بیرون انداخته شد، از هیچ کدام از آن قحطی های عظیم که جان ده ها میلیون نفر را می گرفت خبری نیست. پس ما می توانیم هر هفت دسامبر، سالگرد پرل هاربر^۱ را جشن بگیریم؟ چون همان طور که قبلاً گفتم، پرل هاربر به رویدادهایی انجامید که سفیدپوست ها را از آسیا بیرون انداخت.

اشقر: هر چند در واقع خیلی جای بحث دارد که افغانستان حالا بهتر شده یا نه و حتا برخی از سازمان های حقوق بشری این مسأله را مورد تردید قرار داده اند، می توان چند نشانه را به کار گرفت. واقعیت این است که چون ایالات متحد کاملاً به کنترل کشور نیازی ندارد، برای سرنگونی طالبان به نیروهای دست نشانده متوسل شده. این ها سردارهای ائتلاف شمال بودند که قطعاً بهتر از طالبان نبودند. در واقع طالبان می توانست در سال ۱۹۹۶ خیلی راحت کنترل کشور را به دست بگیرد دقیقاً به خاطر تنفر و بیزاری اکثر مردم افغانستان از همین سرداران ائتلاف شمال. طالبان چیزی را که افغان ها به شدت در آرزویش بودند به آن ها داد: ثبات. البته این ثبات با یک نوع ایدئولوژی و عمل بنیادگرایانه ی بسیار تاریک اندیش، واپس گرا و بدتر از قرون وسطایی در هم آمیخته بود. اما با این همه درجه هایی از ثبات را به ارمغان آورد. این توصیف چه گونه ی به قدرت رسیدن طالبان است. طالبان به خاطر ابزار نظامی برتر نبود که به قدرت رسید، در واقع اتفاقاً از این نظر ضعیف بود. بی گمان آن ها از جانب متحد امریکا یعنی پاکستان حمایت می شدند و احسنت و مرحبای واشنگتن را هم می شنیدند - دو منبع اصلی نیرو. اما از بیشتر افغان ها به خاطر آنچه که گفتم تأییدیه گرفتند. آنچه حالا ایالات متحد انجام می دهد برگرداندن سردارها است به قدرت که وقتی بعد از افول رژیم نجیب الله در سال ۱۹۹۲ که بازمانده ی خروج نیروهای شوروی در سال ۱۹۸۹ بود، بر کشور حاکم شدند منبع همه نوع ناراحتی بودند.

فقط می توان گفت که پایتخت، کابل، که نیروهای ناتو در آن متمرکزند نسبت به زمان طالبان بهتر شده است. اما اگر به بیشتر

۱. Pearl Harbor؛ حمله ی نظامی نیروی دریایی ارتش ژاپن به بندرگاه پرل هاربر در ایالت هاوایی امریکا در صبح یکشنبه ۷ دسامبر ۱۹۴۱ که به شرکت ایالات متحد در جنگ دوم جهانی منجر شد.

جاهای دیگر کشور مثل پارلمان جدید نگاهی بیندازید زیر کنترل سردارهاست. این کاریکاتوری کامل از چیزی است به نام دموکراسی. اگر نهادهایی چون مجلس تأسیس کنید، عاری از هر مضمون دموکراتیک و تحت کنترل نیروهای به شدت واپسگرایی قرون وسطایی و اسمش را بگذارید دموکراسی، کم‌دی است. اکنون سردارها بخش اعظم کشور را زیر نظر دارند و آن را به آلت دست آمریکا، حامد کرزای، سپرده‌اند تا نقش رییس جمهور را بازی کند و نمای کشور باشد چون ایالات متحد همین را می‌خواهد. و در زمینه حقوق بشر، کشور قطعاً نسبت به زمان طالبان وضعیت بهتری ندارد. هنوز تابع خوانش کاملاً واپسگرایانه از قوانین بنیادگرایی اسلامی است. زن‌ها در بیشتر موارد همچنان از همان نوع سرکوب تحمل‌ناپذیر رنج می‌برند. و برای بخش مهمی از افغان‌ها، حتا شرایط بدتر شده‌است چون گرچه طالبان خیلی واپسگرا بود، دست‌کم به قوانین خود وفادار بود اما بی‌گمان تمرین قدرت سردارها کاملاً مستبدانه است. هر چه به نفعشان باشد می‌کنند. مثل تولید مواد مخدر. در زمان طالبان، تولید مواد مخدر و قاچاق آن به شدت کاهش یافت. اما افغانستان امروز دوباره همان چیزی شده که به آن «دولت مواد مخدر» می‌گویند. گفتن اینکه این کشور ویرینی خوب است خیلی طعن‌آلود به نظر می‌رسد. دولت بوش نشان داد که خیلی برایش شرایط داخلی افغانستان مهم نیست. من فکر می‌کنم حتا هرگز قصد تغییر این کشور فقیر را نداشته. خیلی احمق بودند که فکر کردند کنترل عراق راحت است اما دیگر آن قدرها هم ابله نبودند که فکر کنند کنترل افغانستان راحت خواهد بود. می‌دانستند که این کشور، غیر قابل کنترل است و به این خاطر است که فقط نوزده هزار نیرو آنجا مستقر کرده‌اند.

شالوم: نوزده هزار نیروی امریکایی به علاوه نیروهای ناتو و نیروهای خارجی دیگر.

اشقر: بله، چند هزار نفر دیگر هم هستند اما در مقایسه با آنچه برای کوشش و تأکید بر کنترل واقعی افغانستان لازم است، چیزی نیست.

شالوم: پس حالا چه باید کرد؟ باید پابندگان به عدالت را به چه فراخواند؟

چامسکی: جبران خسارت. جبران اساسی خسارت از جانب هر کشوری که باعث شده - ایالات متحد و روسیه.

شالوم: این خسارت‌ها به چه کسی باید پرداخت شود؟

چامسکی: می‌گردیم تا سازمان‌های محلی پیدا کنیم که کار می‌کنند و این سازمان‌ها وجود دارند. بعضی هاشان خارجی‌اند. مثلاً کلینیک جینو استرادا^۱، پزشک ایتالیایی که کلینیک‌ها و بیمارستان‌های کوچکی در سراسر جهان تأسیس کرده و یکی از اصلی‌هایش در افغانستان است. آن‌ها از زمان روس‌ها، سردارها، طالبان و در سراسر دوره جنگ آمریکا آنجا بوده‌اند. هنوز هم هستند. عملیات کوچکی است اما امداد رسانی پرارزشی است. همین‌طور گروه‌های محلی افغان شامل گروه زنان و سازمان‌های محلی دیگر. تا آنجا که بشود در دولت کرزای کار کرد، کاری کرده‌اند. اما کلید حل مشکل، پیدا کردن روش‌هایی است که بتواند آزار و اذیت روس‌ها و امریکایی‌ها را که در بیست و پنج سال گذشته بر این مردم روا داشته شده، جبران کند. ایالات متحد در دهه‌ی ۱۹۸۰ جهادی‌های اسلامی را در افغانستان سازمان‌داد که این کشور را آزاد کنند، برای اهداف خودش به آن‌ها آموزش داد. و این به شدت به افغانستان آسیب رساند. مدرک تاریخی که جسته و گریخته از بایگانی‌ها در دسترس قرار گرفته، ظاهراً نشان می‌دهد که روس‌ها را یک یا دو ساله از افغانستان بیرون می‌انداختند اما وقتی مقاومت از مقاومت افغانی به مقاومت

تروریستی با حمایت خارجی تغییر پیدا کرد، آن‌ها ماندگار شدند. هیچ یک از این اقدامات برای کمک به افغان‌ها نبود، به شدت به آن‌ها ضربه زد، درست مثل اشغال روس‌ها. این‌ها را باید جبران کرد.

شالوم: درباره‌ی ایالات متحد و متحدانش در افغانستان چه؟

چامسکی: نیروهای امریکا نباید آنجا باشند. به هر حال درست آن است که نیروهای تحت نظارت مجمع عمومی سازمان ملل آنجا حضور داشته باشند تا از شورای امنیت پرهیز شود. مجمع عمومی قدرت بزرگی نیست اما دست کم کمتر از شورای امنیت - با آن رأی گیری و قوانین به شدت نادمکراتیکش برای عضوگیری - مسخره است. مجمع عمومی می خواهد به سمت کمک مالی برود و ایالات متحد نمی گذارد بودجه‌ی سازمان ملل تأمین شود. اتفاقاً مردم امریکا می خواهند به سازمان ملل کمک مالی بشود. این یکی از آن شکاف‌های بزرگ بین افکار عمومی و سیاست عمومی است. مردم می خواهند که پشتیبانی ایالات متحد از فعالیت‌های پاسدار صلح سازمان ملل بیشتر شود. اگر بتوانیم ایالات متحد را به دموکراسی کارکردی تبدیل کنیم، آن‌طور که دغدغه‌ی افکار عمومی است، می شود این کارها را کرد. قطعاً منابع بی شماری برای این کار وجود دارد. حل و فصل این کار آسان نخواهد بود و همان‌طور که جلبیر می گوید کار سختی است. نمی دانم برای افغانستان چه می شود کرد، خودشان باید بی توجه به کمک دیگران کاری برای خودشان بکنند. اما هر کمک خارجی باید کمکی سازنده باشد نه با هدف خدمت به خود یعنی در واقع کمک از جانب قدرت‌های بزرگ نباشد.

اشقر: موافق ام. واقعیت این است که ایالات متحد با حضورش در افغانستان دارد به بازگشت طالبان مدد می‌رساند - مثل عراق که حضورش در آنجا مدد رسان این شورش‌های کذایی است. جمعیت کثیری از افغان‌ها با همان پیچیدگی‌های قومی / فرقه‌یی که در عراق وجود دارد از نیروهای امریکایی متنفر و بیزارند - در افغانستان پشتوها کمابیش همان موقعیت سنی‌های عرب عراق را دارند، با این استثناء که در اکثریت اند. افغانستان شاهد از سرگیری و افزایش واقعی تأثیر طالبان در کشور است و این را گزارش‌های زیادی تأیید می کنند. تنها نتیجه‌یی که می شود گرفت این است که ایالات متحد باید همین حالا بساطش را از افغانستان جمع کند و برود.

چامسکی: و پایگاه هوایش در بگرام برچیده شود.

اشقر: حتماً. در مورد حضور نظامی سازمان ملل در افغانستان، نگران ام که عملیات نظامی امریکا تنگنایی واقعی پدید آورده باشد: یا سردارها کشور را هدایت می کنند با درجاتی از هم زیستی بین خود به خاطر حضور نیروهای خارجی یا اگر حضور خارجی برطرف شود، جنگ خانمان برانداز بین سردارها از سر گرفته خواهد شد که طالبان را به قدرت می‌رساند. بیم دارم که این از همان موقعیت‌های تراژیکی باشد که امروز در بخش‌هایی از جهان به خاطر سیاست‌های غیر مسوولانه‌ی ایالات متحد شاهدشان هستیم. ارایه‌ی هر راه حل مثبتی مشکل است. اما به نظر من تنها چیز واضح این است که ایالات متحد باید از این کشور بیرون بیاید. اگر مردم افغان بخواهند نیروهای خارجی در کشورشان بمانند، به هیچ وجه به معنی حضور نیروهای امریکایی نیست یا به این معنی نیست که بخواهند تحت نمایندگی ناتو زیر دست امریکایی‌ها بمانند یا به قول نوآم به معنی حضور نیروهایی از دیگر قدرت‌های بزرگ، نیست.

ایالات متحد و عراق، ۲۰۰۳

شالوم: به عراق برگردیم، چرا ایالات متحد در سال ۲۰۰۳ عراق را اشغال کرد؟

چامسکی: من با عقیده‌ی مردم بغداد موافق‌ام.

در نوامبر ۲۰۰۳ رئیس‌جمهور سخنرانی بلیغی در موقفه‌ی ملی دمکراسی [۱۵] کرد - جلیبر قبلاً به آن اشاره کرد - درباره‌ی اینکه چه گونه مأموریت مذهبیش را برای انتقال دمکراسی به خاورمیانه پی می‌گیرد و به همین خاطر عراق را اشغال کرده. نشریات برای این شریف‌ترین جنگ تاریخ با دست‌پاچگی از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. دو روز بعد مؤسسه‌ی گالوپ^۱ نظرسنجی‌ی در بغداد منتشر کرد که کمی بعد از آن سؤال بی‌پاسخی مطرح شد: «فکر می‌کنید چرا ایالات متحد عراق را اشغال کرده؟» کسانی می‌پذیرفتند که علت، وجود دیدگاهی مسیحی بوده: یک درصد. یک درصد مردم بغداد گفتند جنگ برای دمکراسی است؛ ۵ درصد گفتند برای کمک به عراقی‌ها؛ ۴ درصد گفتند برای ویران کردن سلاح‌های کشتار جمعی اما اکثریت یعنی ۴۳ درصد گفتند «انگیزه دزدیدن نفت عراق است» [۱۶]. فکر می‌کنم تقریباً درست است. عراق منابع انرژی بی‌شماری دارد که عملاً ناشناخته‌اند چون کشف نشده‌اند. اما عمدتاً تخمین زده می‌شود که دومین منابع عظیم جهان بعد از عربستان سعودی و به شدت ارزان و سهل‌الوصول در این کشور قرار دارد. قرار نیست زمین یخ‌بسته حفر شود یا با شن‌های قیراندود کاری داشته‌باشیم، فقط توی زمین لوله کار می‌گذاریم. بحث کردیم که درک سیاست‌گذاران از کنترل منابع انرژی منطقه این است که قدرت را مهیب می‌کند - همان چیزی که جرج کنان شصت سال پیش به نام «قدرت و تو» نسبت به رقبا از آن اسم برد. مثال عملیش قطع صدور گاز روسیه به اکراین و مشکل اروپا در این زمینه است. اگر روسیه فقط لوله‌ها را می‌بست اروپا را به بحران می‌کشاند. حالا دیگر تهدید زیادی از طرف روسیه وجود ندارد چون آن‌ها برای این کار خیلی قوی نیستند اما تهدید ایالات متحد جدی است: (کاری نمی‌کنیم فقط می‌گوییم که «قیمت نفت را بالا می‌بریم») که واشنگتن را به موقعیت به شدت قدرتمندی می‌کشاند. در ضمن به این معنی است که شرکت‌های امریکایی و انگلیسی، بیشتر از شرکت‌های فرانسوی یا روسی که معاملات نفتی مهمی با بغداد دارند، راه‌های داخلی به منابع عراق پیدا می‌کنند. و عراق هم جای محشری برای پایگاه‌های نظامی امریکا است با توجه به اینکه بر اساس اعتراف پنتاگون، دیگر امریکا نمی‌تواند پایگاه‌های نظامیش را در عربستان سعودی حفظ

1. Gallup

کند.

پس همه‌ی دلایل برای اشغال وجود داشت به ویژه اگر می‌خواستند بر جهان مسلط شوند. خیلی آسان هم به نظر می‌رسید. حدس من این بود که جنگ حدود سه سال طول خواهد کشید و بعد آن‌ها به راحتی می‌توانند دست به بازسازی بزنند. شبیه آسان‌ترین فتح تاریخ بود اما به یکی از بدترین فجایع نظامی تاریخ تبدیل شد. به نظرم برآورد منطقی این بود که پیروزی خیلی راحتی خواهد بود. عراق را با چسب نواری چسبانند؛ تحریم‌ها ویرانش کردند. آن موقع معلوم نبود ولی حالا می‌دانیم که امریکا و بریتانیا دست کم یک سال قبل از حمله به شدت عراق را بمباران کردند تا مطمئن شوند که هیچ دفاعی ممکن نیست. فکر می‌کنم بودجه‌ی نظامی عراق به اندازه‌ی بودجه‌ی نظامی کویت بود که جمعیتش کمتر از ده درصد جمعیت عراق است. به علاوه ایالات متحد در موقعیتی بود که می‌توانست به راحتی اقدام به بازسازی کند. حمله اگر با هوشمندی انجام می‌گرفت به تحریم‌ها که کشور را ویران کرده بودند پایان می‌داد و باعث خلاصی از شر صدام حسین می‌شد که کمکی به اکثریت قاطع مردم بود. می‌توانستند دانشجویان کلاسی از دانشکده‌ی مهندسی برق دانشگاه ام آی تی را برای درست کردن سیستم برق به آنجا بفرستند؛ می‌توانستند هر مقدار پول برای بازسازی سرمایه‌گذاری کنند. هیچ حمایت خارجی از هیچ شورشی وجود نداشت. پس باید از هر نظر عملاً شورشی تدارک می‌دیدند با وحشی‌گری‌ها و رذالت‌هایشان. درست مثل پیروزی بدون مسابقه بود، البته غنیمت پر ارزشی است. پس به نظرم طبیعی است که فکر کردند می‌توانند به چنگش آورند. آنجا دلایل خیلی اساسی‌یی برای اشغال وجود داشت، نه اینکه بخواهند آن را توجیه کنند. آلمان دلایلی برای اشغال غرب اروپا داشت. اما فکر می‌کنم تحلیل ساکنان بغداد کاملاً پذیرفتنی باشد.

اشقر: جنبه‌ی دیگر مسأله هم جالب است. چرا ایالات متحد در سال ۲۰۰۳ به عراق حمله کرد و نه قبل از آن؟ و به ویژه چرا در سال ۱۹۹۱ این کار را نکرد؟ این پرسش به نظر من مستقیماً به بحث قبلی ما درباره‌ی سیاست امریکا و حمله‌ی عراق به کویت ارتباط دارد. به نظر من، ایالات متحد مشتاق بود عراق را به عنوان کشوری تحت کنترل تام خود در کنار پادشاهی سعودی قرار دهد. این دو کشور تقریباً دو پنجم منابع نفتی جهان را در اختیار دارند: عربستان ۲۵ درصد طبق آمارهای رسمی و عراق بیش از ۱۲ درصد. یعنی در مجموع ۳۷ درصد که خیلی است. بعد کویت با ۸ درصد. با کنترل این کشورها و دیگر شیوخ نفتی خلیج فارس به غیر از ایران، ایالات متحد کنترل نیمی از ذخایر نفتی جهان را در اختیار خواهد داشت پس - درست همان‌طور که نوآم گفت - غنیمت خیلی مهمی است. اما واشنگتن خیلی خوب می‌دانست که بدون اشغال عراق و بدون اعمال نظارت مستقیم با حضور نظامی، راهی برای اینکه در بغداد دولت رami شبیه عربستان سعودی داشته باشد، وجود ندارد. در سال ۱۹۹۱ همان‌طور که بوش پدر گفت (در خاطراتش که با مشاور امنیت ملیش، برنت اسکوکرافت^۱ با هم نوشته‌اند) - و فکر می‌کنم در این مورد بشود بهش اعتماد کرد - مشکل این بود که ایالات متحد نمی‌توانست به بغداد برود چون در آن صورت «به صورت یک طرفه قوانین سازمان ملل را نقض می‌کرد» [۱۷]. به یاد داشته باشیم که در ژانویه‌ی ۱۹۹۱، برای دولت بوش خیلی مشکل بود که برای جنگ از کنگره چراغ سبز بگیرد حتا برای هدف محدود خارج کردن عراقی‌ها از کویت (مردم امریکا آن موقع هنوز به شدت متأثر از سندروم جنگ ویتنام بودند). فقط کافی بود ۳ رأی در سنا اینطرف آنطرف شود تا قطعنامه‌ی جنگ رد بشود. دولت بوش هیچ اجازه‌یی

نداشت که کل عراق را اشغال کند به ویژه که بوش پدر برای اینکه تأیید داخلی برای دخالت در عراق بگیرد به مجوز سازمان ملل نیاز داشت و قطعنامه‌های سازمان ملل هم فقط درباره‌ی آزادسازی کویت صادر شدند. در نتیجه در غیاب امکان اشغال کشور، واشنگتن ترجیح داد صدام حسین در قدرت بماند. و به این خاطر گذاشتند شورش‌ها در جنوب و شمال عراق را در هم بکوبد. گذاشتند صدام از هلی‌کوپتر استفاده کند، گرچه ارتش ایالات متحد کنترل کامل آسمان را در اختیار داشت رزمایشی انجام داد که راه را برای گارد جمهوری، ستون فقرات نخبه‌ی رژیم صدام حسین باز کرد تا به جنوب برود و شورش را در هم بکوبد. مردم جنوب کل قضیه را کامل و درست به یاد می‌آوردند و به این خاطر به هیچ وجه به دولت امریکا اعتماد ندارند.

دولت بوش پدر حساب کرد که هیچ بدیل معتبری برای صدام حسین وجود ندارد که به منافع آن‌ها خدمت کند. بهترین انتخاب نگه داشتن صدام حسین ضعیف شده است. دُمش را می‌چینند و هر اقدام لازم را برای اینکه دیگر رشد نکند انجام می‌دهند. صدام حسین ضعیف را که با تحریم‌ها تحلیل رفته نگه می‌دارند تا شرایط برای حمله و اشغال کشور مهیا شود و در موقعیتی قرار بگیرند که دولت سرسپرده‌ی خودشان را تأسیس کنند. دنبال چنین فرصتی بودند. در محافل حاکم ایالات متحد اتفاق آرای بین دو حزب درباره‌ی اهمیت غنیمت وجود داشت. اهمیت در دست گرفتن عراق. وقتی از کلیتون پرسیدند چرا عراق را اشغال نکردی؟ هرگز نگفت که به خاطر موارد اخلاقی یا قانونی؛ فقط توضیح داد که در موقعیت انجام این کار نبوده. قضیه‌ی لوینسکی^۱ همان زمان، سال ۱۹۹۸ - حول و حوش بازرسی‌های سازمان ملل در عراق - که فرصت سیاسی واقعی برای اشغال وجود داشت برای او در صدر مسایل بود، پس کل کاری که می‌توانست بکند، بمب انداختن بود نه چیزی فراتر از آن.

حتا دولت بوش پسر گرچه از آغاز پر از آدم‌هایی بود که دغدغه‌ی اشغال عراق را داشتند - مثل آن امضاءکنندگان نامه‌ی معروف سال ۱۹۹۸ به کلیتون که او را به اقدام نظامی علیه عراق و سرنگونی رژیم صدام حسین تشویق می‌کرد، گردآمده دور پروژه‌ی سده‌ی جدید امریکا [۱۸] - و گرچه خود بوش پسر در کارزار انتخاباتی ۲۰۰۰ گفت که پدرش اشتباه کرده و باید تمام راه را به بغداد صاف می‌کرده، قبل از یازده سپتامبر در موقعیت انجام این کار نبود. امروز از بسیاری از منابع می‌دانیم که اولین واکنش پدرخوانده‌های دولت بوش بعد از یازده سپتامبر را می‌توان این طور خلاصه کرد: «به‌به! بالاخره فرصت حمله به عراق پیدا شد!» هرچند درون دولت اختلافی بود که پاول حمله به افغانستان را دارای اولویت می‌دانست و رامسفلد حمله به عراق را و بقیه‌ی ماجرا. پس به یک تعبیر می‌توانیم بگوییم ایالات متحد به لطف یازده سپتامبر به عراق حمله کرد گرچه هیچ ارتباطی بین عراق و یازده سپتامبر وجود ندارد. حمله به نیویورک و واشنگتن پوشش ایدئولوژیک به دست داد تا دولت بوش به عراق حمله کند.

شالوم: سیاست‌گذاران دولت بوش پدر گفته‌اند که فکر می‌کردند صدام حسین را می‌شود از درون سرنگون کرد. پس نیازی به حمله نبود.

اشقر: یعنی فکر می‌کردند سیا در همکاری با پادشاهی‌های سعودی و اردن می‌تواند جناح‌هایی از ارتش را سازمان داده و صدام حسین ضعیف شده را با کودتا براندازد که راه را برای انواع قیوموت ایالات متحد بر کشور بگشاید.

چامسکی: در دهه‌ی ۱۹۹۰، بارها تلاش کردند. اگر بتوانم به آنچه جلبیر گفت چیزی بیفزایم، همان است که خیلی واضح در

سال ۱۹۹۱ اعلام شد. نیویورک تایمز را ببینید. موضعی داشتند، خبرنگار دیپلماتیک اصلی که اسم دیگر نماینده‌ی وزارت امور خارجه است آن موقع تامس فریدمن بود، خیلی صادفانه گفت که بهترین انتخاب^۱ برای ایالات متحد این خواهد بود که خونتای مش‌آه‌نین بر عراق حکم براند، محکم‌تر از روش صدام حسین اما نه با او چون او مایه‌ی دردسر است. اگر نتوانیم این کار را بکنیم باید دومین راه یعنی صدام حسین را انتخاب کنیم. [۱۹]

در ضمن علاوه بر آنچه جلب‌ر گفت ایالات متحد حتا اجازه نداد ژنرال‌های شورشی عراق به غنیمت‌ها دسترسی پیدا کنند. آن‌ها خواستار حمایت نبودند فقط دسترسی به غنیمت‌ها را می‌خواستند. ایالات متحد پذیرفت و شورشی‌ها کشته شدند. بعد از آدم‌کشی‌ها - آنچه رخ داد خیلی روشن بود - آلن کوول که خبرنگار قدیمی تایمز در خاورمیانه است نوشت که نوعی نارضایتی وجود دارد و ما از آن راضی نیستیم اما اتفاق آرای بین امریکا و متحدانش، سعودی و بقیه، وجود دارد که بر آن است که صدام حسین نسبت به کسانی که می‌کوشند سرنگونش کنند برای ثبات منطقه بهتر است. [۲۰] به تعبیر دیگر می‌گویند اگر بگذاریم عراقی‌ها مستقل شوند، ثبات را تضعیف خواهیم کرد. «ثبات» رمز عبور تسلط امریکاست. اما اگر صدام را آنجا نگه داریم بیشتر به ثبات داریم و می‌توانیم بر منطقه حاکم باشیم - تا حدی به خاطر تهدید ظاهریش برای دیگران. فکر می‌کنم درست همین هم رخ داد. در سراسر دهه‌ی ۹۰ کوشیدند کودتایی سازمان دهند که در دنیا بهترین باشد - خونتای مش‌آه‌نین نظامی بدون نام صدام حسین روی آن - اما درجه‌ی کنترل او را بر دستگاه جاسوسی، استخبارات و نیروهای امنیتی دیگر کم برآورد کرده بودند و نمی‌توانستند از پس آن بربایند. اما قصدش را داشتند. بله من فکر می‌کنم یازده سپتامبر پوشش ایدئولوژیک به آن‌ها داد. به‌نظم دقیقاً درست است.

شالوم: آیا پادشاهی سعودی در سال ۱۹۹۱ در مقایسه با سال ۲۰۰۳، نگاه متفاوتی داشت که بخواهد صدام درون یا بیرون از قدرت باشد؟

اشقر: پادشاهی سعودی همان «دید» را داشت که بوش پدر: البته می‌خواستند از صدام خلاص شوند - برایشان دردسر واقعی بود. اما نمی‌خواستند به هر هزینه‌ی این کار را بکنند. می‌خواستند مطمئن شوند که جایگزین مناسبی دارند و طرفدار انتخاب بوش پدر - یعنی تحریم و بازبینی - بودند در حالی که می‌کوشیدند با ابزار داخلی صدام را برانندازند.

چامسکی: دستگاه جاسوسی سعودی از آنچه درون عراق رخ می‌داد درک خوبی داشت؟ می‌توانستند حدس بزنند که رژیم چه قدر قدرت دارد؟

اشقر: همه می‌دانستند که این نظام، نظامی خیلی قدرتمند است و صدام دیکتاتوری بدخیال است که دورش را محافل هم مرکز کنترل‌کننده‌ی یکدیگر گرفته‌اند.

چامسکی: آیا سعودی‌ها فکر می‌کردند که شاید کودتا موفق شود؟

اشقر: تا لحظه‌ی آخر قبل از حمله تلاش کردند. در سراسر دهه‌ی ۱۹۹۰ دو تلاش مختلف برای براندازی رژیم وجود

۱. اشاره به the best of all worlds به معنی بهترین دنیای ممکن، عبارتی که ولتر در شاهکارش *کاندید* در هجو فلسفه‌ی لایب‌نیس به کار برد و به سرعت اقبال عام یافت و همچنان تا امروز فراگیر است و به کار می‌رود. نک ولتر، *کاندید (ساده‌دل)*، ترجمه‌ی رضا اسپیلی، نشر نگاه، تهران، چاپ دوم ۱۳۸۶ م.

داشت. من آن‌ها را دو سناریو می‌نامم: سناریوی چلبی و سناریوی علاوی. یکی را که احمد چلبی، همکار نزدیک رامسفلد در پتتاگون و رفیقِ نومحافظه‌کاران، بیان و طرفداری می‌کرد، اساساً به کنش‌های شورشگرانه از بیرونِ دستگاهِ بعثی امید بسته بود و خود را وقف خراب کردن آن دستگاه کرده بود. سناریوی دیگر که ایاد علاوی بیان و هواداریش می‌کرد به مواجهه‌ی دستگاهِ بعث با صدام با استفاده از اختلاف‌های درونی و به دست آوردن بخش عمده‌ی آن دل بسته بود. البته می‌دانستند که واقعاً نخواهند توانست محفلِ نزدیک به صدام را بشکنند اما امیدوار بودند دست کم بخش‌های عمده‌ی آن دستگاه و به خصوص ارتش را به دست آورند چون ارتش از نظر سستی هرگز زیر همان کنترلِ سفت و سختِ اجزای دیگرِ دستگاه نبود.

چامسکی: گارد ریاست جمهوری چه طور؟

اشقر: گارد جمهوری و نیروهای ویژه‌ی دیگر در ارتش، گاردهای پر توری رژیم بودند و ایجاد شکاف در آن‌ها مشکل بود گرچه ناممکن نبود. اما ارتش منظم سنت‌هایی داشت که استقلال نسبی به آن می‌بخشید. بعثی‌ها به عنوان حزبِ کوچکِ اقلیت به قدرت رسیدند و کودتا کردند. صدام که هیچ وقت در ارتش نبود و با تردید به ارتش می‌نگریست، اساساً بر شبه‌نظامیان حزب و استخباراتش، دستگاه جاسوسیش، متکی بود. به نظرم سعودی‌ها خیلی روی ارتش حساب می‌کردند. سعودی‌ها و اردنی‌ها خیلی متمایل به سناریوی علاوی بودند که وزارت خارجه و سیا در دولت بوش حمایتش می‌کردند؛ علاوی، بعثی سابق، سال‌ها همکار دستگاه جاسوسی بریتانیا و سیا بوده است. او در سال ۱۹۹۶ تلاش کرد تا با چند افسر ارتش عراق کودتایی ترتیب دهد که شکست خورد.

چامسکی: سعودی‌ها و اردنی‌ها چلبی را جدی می‌گرفتند؟

اشقر: نه. در این مورد پادشاهی سعودی در شکاف درون دولت بوش آشکارا روابط خیلی بهتری با وزارت امور خارجه داشت تا با پتتاگون. همان‌طور که می‌دانید پتتاگون محل تمرکز نومحافظه‌کاران است و نومحافظه‌کاران نوعی گفتمان خصومت‌آمیز درباره‌ی عربستان دارند که قبلاً گفتم و خیلی برای سعودی‌ها آزاردهنده است. آن حادثه‌ی معروف سال ۲۰۰۲ را یادتان می‌آید که هیأتِ خط مشی دفاعی^۱ به ریاست آن موقعِ نومحافظه‌کاری به نام «شاهزاده‌ی سیاه^۲»، ریچارد پِرل^۳، سلسله سخنرانی‌هایی در عربستان ترتیب داد که طی آن یک سخنگو به سمتِ تعریفِ اهداف بمب‌گذاری در آن کشور پیش رفت. سعودی‌ها خشمگین شدند و باعث شدند این مرد از شرکت رَند^۴ اخراج شود. خود بوش به احتمال قوی و کل خانواده‌ی بوش خیلی عصبانی شدند. واقعاً خیلی بعید بود! پس سعودی‌ها حتماً طرفدار سناریوی علاوی بودند. و حالا می‌دانیم - نیویورک تایمز گزارش داده - [۲۱] که در دو ماه آخرِ قبل از حمله، این جدل هنوز فروکش نکرده بود. از یک طرف علاوی، وزارت خارجه و سیا بودند که معاملات با ارتش عراق داشتند آن‌ها با وزیر دفاع عراق تماس‌هایی گرفتند برای سامان‌دهی انواع کودتاها به هنگام ورود نیروهای امریکایی، با این امتیاز که به پاس این همکاری با قدرتی که خواستار همکاری با اوست، یک طرفِ صحبت خواهد شد، از طرف دیگر چلبی بود که محافظه‌کاران حمایتش می‌کردند و تأثیر زیادی بر رامسفلد داشت و سپس بر معاون رئیس‌جمهور، دیک چنی و بعد بر بوش؛ چلبی با نقشه‌ی اصلی برای برچیدن کل ارتش عراق و دستگاه سیاسی و تبدیل عراق به

1. Defence Policy Board

2. dark prince

3. Richard Perle

4. Rand Corporation

دولتی بی طرف که حتا با اسرائیل دوست خواهد بود، در این بحث دست بالا را داشت. آن‌ها در رویای عراقی با ارتش چهل هزار نفری بودند که به طرز مضحکی برای کشوری به آن اندازه کوچک بود، ارتشی که از نظر ساختاری به حمایت امریکا وابسته و در نتیجه تحت الحمایه‌ی دایمی امریکا باشد.

توجه اصلی چلبی برچیدن دستگاه حزب بعث بود. چرا؟ یک بُعد قطعاً تنفر عمیق او از حزب بعث بود نه به دلایل فرقه‌یی بلکه بیشتر به دلایل سیاسی. (هم علاوی و هم چلبی شیعه اند، پس عامل مذهبی توصیف تفاوتشان نیست). وقتی همه چیز به هم خورد، واشنگتن به این باور رسید که چلبی به خاطر ارتباط‌هایش با ایران خیلی مشتاق است دولت بعثی را سرنگون کند، این همان زمانی است که او متهم به درز دادن اطلاعات به ایران شد. درست است که او به ویژه پس از مغضوب واشنگتن شدن، خیلی کوشید مانند چهره‌یی از فرقه‌ی شیعی عمل کند اما کسی او را جدی نگرفت. این واقعیت باقی ماند که قبل از حمله، او به شدت طرفدار در هم کوبیدن دستگاه حزب بعث بود و به نظرم به دلایلی می‌ترسید که سناریوی علاوی پیروز شود. نو محافظه‌کاران در ماه‌های قبل از حمله این خبر را به رسانه‌ها درز دادند که ایالات متحد در نظر دارد رابطه‌اش را با بخشی از دستگاه حزب بعث قطع کند و هشدار دادند که این به «صدامیسم بدون نام صدام» خواهد انجامید.

چامسکی: در سال ۱۹۹۱، به این می‌گفتند «دومین دنیای خوب ممکن»^۱.

اشقر: بله و به این ترتیب همان طور که می‌دانیم سناریوی چلبی پیروز شد: حمله‌ی کامل و اشغال، ارتش فروپاشید و سپس رأس مقامات اشغال‌گر ایالات متحد، پل برمر^۲، هر آنچه از دستگاه حزب بعث مانده بود، حزب، نیروهای مسلح، سرویس امنیتی و حتا پلیس مرزی را برچید، عملی که از زاویه‌ی امنیتی خیلی احمقانه بود! خود را در مرداب فعلی یافتند.

۱. تک. پانویس ص ۱۴۸. م.

نیروهای اصلی دیگر در عراق

شالوم: در فوریه‌ی ۲۰۰۳ وقتی نیروهای طرفدار جنگ در ایالات متحد، شراب‌های فرانسوی‌شان را زمین ریختند و به سیب‌زمینی سرخ‌کرده‌ی فرنچ‌فرایزشان^۱ اسم دیگری دادند چون فرانسه در شورای امنیت با امریکا همکاری نمی‌کرد، آدم‌های زیادی در جنبش ضد جنگ به فرانسه و آلمان و روسیه و دولت‌های دیگری که با جنگ مخالفت کردند، امید بستند. این دولت‌ها در موضع ضد جنگشان چه قدر قابل اعتنا هستند؟

چامسکی: قابلیت اعتنای آن‌ها تقریباً صفر است. فعالان آگاه ضد جنگ با دولت‌ها متحد نمی‌شوند. در مواضع این دولت‌ها چیزی مهم و وجود داشت، به دلیل همین موضع بود که نخبگان امریکایی آن قدر از آن‌ها بدشان می‌آمد: آن‌ها معیارهای حداقلی دموکراسی را رعایت می‌کردند، به هر دلیل – در واقع بدبینی ناب – به روشی عمل می‌کردند که از یک دولت دموکرات انتظار می‌رود. خلاصه، به آرزوی اکثریت قاطع مردمشان پاسخ می‌دادند. موضع جنبش ضد جنگ باید این می‌بوده که اگر دولت‌ها به هر دلیل به مردمشان توجه کنند خوب است اما ما با آن‌ها متحد نمی‌شویم یا اعتمادی به آن‌ها نداریم.

آنچه اینجا اتفاق افتاد خیلی چشمگیر بود اما اساساً فراموش شد. هیچ نمایش تنفر و بی‌زاری از دموکراسی به این حد که در این ماه‌ها در کل طیف سیاسی در ایالات متحد رخ داده به یاد نمی‌آورم. رامسفلد به آن «اروپای قدیم» و «اروپای جدید» می‌گفت. با تعریف او این دو، با معیاری دقیق از یکدیگر متمایز می‌شوند: اروپای قدیم شامل کشورهای است که دولت‌ها همان موضع اکثریت مردمشان را دارند؛ اروپای جدید – «امید دموکراسی» – دولت‌هایی اند که حتا به بیشتر مردمشان توجهی ندارند. بخشی از این کمابیش مضحک بود. مثل دعوت نخست‌وزیر ایتالیا، سیلویو برلوسکونی^۲ به کاخ سفید – به عنوان نماینده‌ی امید دموکراسی. نمی‌دانید باید بخندید یا گریه کنید. اما بدترین مورد خوزه ماریا آزنار^۳، نخست‌وزیر اسپانیا بود. بوش و بلر چنان امید دموکراسی، امید دموکراسی بار او کردند که به اجلاس سران آن‌ها در آزور^۴ رفت، جایی که دو روز قبل از حمله عملاً جنگ را اعلام کردند. آزنار درست بعد از آنکه نتیجه‌ی نظرسنجی‌ها در اسپانیا نشان داد که فقط ۲ درصد مردم با جنگ موافق اند به این بیانیه‌ی جنگی

1. French Fries

2. Silvio Berlusconi

3. José María Aznar

4. the Azores

پیوست، پس او امید بزرگ دموکراسی است [۲۲]. او می‌خواست با پشتیبانی ۲ درصد مردمش از کرافورد تگزاس^۱ دستور بگیرد. این درباره‌ی نگرش‌ها به دموکراسی چه درسی به ما می‌دهد؟

مسایل تا حدی غیر واقعی پیش رفت. وقتی دولت ترکیه در کمال شگفتی همگان و از جمله خود من، همگام با باور ۹۵ درصدی مردمش از دادن اجازه‌ی تهاجم به نیروهای امریکایی از خاک کشورش خودداری کرد، به شدت به نداشتن صلاحیت دموکراتیک - عبارتی که آن روزها به کار می‌رفت - متهم شد چون به باور ۹۵ درصد مردمش عمل کرده بود. صلح طلب بزرگ، وزیر امور خارجه کالین پاول فوری اعلام کرد که باید مجازات‌هایی علیه ترکیه تدارک دید [۲۳]. افراطی‌تر از همه معاون سابق وزیر دفاع پل ولفوویتز بود. او در رسانه‌های امریکا و تا آنجا که می‌دانم اروپا شخصی شناخته‌شده به نیروی عمده‌ی ترویج دموکراسی است - به تعبیر واشنگتن پست هم که «ریس آرمان‌گراها» است [۲۴]. او ارتش ترکیه را سرزنش کرد که نتوانسته دولت را متقاعد کند تا بر خلاف رأی ۹۵ درصد مردمش رفتار کند؛ او اصلاً به آن‌ها زمان داد که از ایالات متحد عذر بخواهند و بگویند: «بیاید ببینم چه طور می‌توانیم تا حد ممکن برای امریکایی‌ها مفید واقع شویم» [۲۵] و این را دموکراسی می‌دانستند. و این مضحکه بدون شرح پیش رفت. اینکه دیگر بتوان بعد از این نمایش، از ترویج دموکراسی سخن گفت، حیرت‌آور است.

این چیزی است که جنبش ضد جنگ باید بر آن تأکید کند. و اگر دولت‌هایی باشند که به دلایل بدبینانه‌ی خودشان بخواهند با اکثریت مردم موافق باشند و موضع درستی بگیرند، خُب چه بهتر؛ چیز دیگری درباره‌شان نمی‌شود گفت. فردا مخالف خواهند شد چون به هر حال از روی بدبینی ناب عمل می‌کنند - منافع قدرت.

اشقر: نوآم درباره‌ی اهمیت این ویژگی دوران ما کاملاً درست می‌گوید. در سطح رسانه‌های جریان غالب گرایشی عام وجود دارد که آن سیاستمداران حاکمی را که بدون در نظر گرفتن نظرسنجی‌ها رفتار می‌کنند، عمده کند و این کار را فضیلتی بزرگ به شمار بیاورد. اما پشتش ایده‌ی بسیار نخبه‌گرایانه وجود دارد که در همان مفهوم «دموکراسی نمایندگی» تجسم دارد که می‌گوید همین که یک نماینده انتخاب شد دیگر آزاد است که هر چه بخواهد انجام دهد حتا برخلاف خواست یک‌دل و یک‌زبان موکلانش. اما همچنین باید بگویم که در مورد سه دولتی که نامشان بردیم - فرانسه، آلمان و روسیه - قطعاً از روی توجه به دموکراسی نبود که با جنگ مخالفت کردند. نیازی نیست درباره‌ی دولت روسیه توضیحی داده شود. اما حتا دولت‌های فرانسه و آلمان تردیدی در سیاست‌های به شدت غیر مردمی نولیبرال و یورش به دست‌آوردهای اجتماعی نداشته‌اند. در مورد عراق انگیزه‌شان آشکارا هیچ اصل دموکراتیکی نبود: ملاحظات بسیار واقع‌بینانه‌ی در کار بود.

عراق کشوری است که برخورد مستقیم منافع در آن در جریان است، به تعبیر خیلی ابتدایی اقتصادی، بین ایالات متحد و بریتانیا از یک سو و فرانسه و روسیه - و می‌شود چین را افزود - از سوی دیگر. اتحاد شوروی و فرانسه سال‌ها شرکای اصلی صدام بودند که به او سلاح می‌دادند. به ویژه فرانسه در جنگ با ایران پشتیبان عمده‌ی نظامی او بود. و به رغم ساخت و پاخت روسیه و مشارکت فرانسه در جنگ ۱۹۹۱، صدام کوشید تا مشارکت ستیش را با این دو کشور در سال‌های تحریم سازمان ملل، به مثابه‌ی وزنه‌ی تعادل رویاروی ایالات متحد و بریتانیا در شورای امنیت، حفظ کند. شرکت‌های فرانسوی و روسی به شرط نادیده گرفتن تحریم‌ها، امتیازهای نفتی مهمی به دست آوردند. به این خاطر است که پاریس و مسکو در برخی موضع‌گیری‌ها،

نگریشان را تغییر دادند و کوشیدند که راه‌هایی برای از بین بردن تحریم پیدا کنند و واشنگتن و لندن راهشان را بستند. تن ندادن ایالات متحد و بریتانیا به برداشتن تحریم - یعنی اجازه‌ی برداشتن تحریم وقتی که بازرسان سازمان ملل تشخیص دادند که عراق خلع سلاح شده - به درستی از سوی مسکو و پاریس به مثابه‌ی تن زدن از اجازه به آن‌ها برای برخورداری از امتیازهای نفتی به دست آمده‌شان بود. و آن‌ها تمرکز واشنگتن و لندن را برای حمله به عراق، اشتیاق قاپیدن غنیمت از دست خود تفسیر می‌کردند. عملاً یکی از اعلامیه‌های بعد از حمله به عراق این بود که تمام قراردادهای با صدام فسخ و برچیده شوند. پس این دلیل اصلی مخالفت پاریس و مسکو با جنگ بود. اگر دولت بوش تکه‌بی چشمگیر از کیک به آن‌ها می‌داد، مطمئن‌ام که به آن می‌پیوستند. اما دولت بوش آن قدر متکبر بود که نخواست چیزی به آن‌ها بدهد. و به این خاطر آن‌ها تا به آخر مخالف جنگ باقی ماندند.

در مورد آلمان هیچ منافع مستقیم اقتصادی در خطر نبود. در بهترین حالت اگر به صدر اعظم آلمان، گرهارد شرودر^۱ خوشبین باشیم می‌توان دغدغه‌هایی درباره‌ی ملاحظات ژئوپولیتیک برتر را به او نسبت داد - برای مثال بگوئیم که او دغدغه‌هایی درباره‌ی این واقعیت داشت که ایالات متحد نباید تمام اهرم‌ها را علیه اروپا به کار ببرد - می‌توان این را به رابطه‌ی خیلی نزدیک او با پوتین نسبت داد و معامله‌ی خط لوله‌ی جدید گاز روسیه به آلمان از دریای بالتیک. اما این ارزیابی با اغماض از انگیزه‌های شرودر است. اگر کمتر چشم‌پوشی کنیم فقط می‌توان تأکید کرد که مقدار زیادی نه از دموکراسی بلکه از فرصت‌طلبی انتخاباتی پشت موضع‌گیری او بود چون آماده شدن برای حمله زمانی اتفاق افتاد که صدر اعظم آلمان را در انتخابات پارلمانی پیش رو بازنده برآورد می‌کرد، به خاطر برنامه‌ی اجتماعی نولیبرال‌ش که باعث شد رأی‌دهندگان سستی سوسیال دموکراسی از حمایت او تن بزنند و در نتیجه تنها مورد مردمی‌یی که می‌توانست بیاورد، مخالفت با جنگ بود در زمانی که در واقع نظرسنجی‌ها نشان می‌داد که اکثریت قاطع مردم آلمان با جنگ مخالف‌اند.

حاکمانی مثل شیراک، پوتین یا شرودر نباید به عنوان متحدان جنبش ضد جنگ قلمداد شوند چون که خودشان وقتی منافعشان در خطر بیفتد جنگ‌افروزی‌های قهاری‌اند. نیروهای روس جنگ شبه نسل‌کشی‌ای در چچن راه انداخته‌اند. دولت فرانسه همچنان در آفریقا خود را قدرت استعماری می‌شناسد و رفتارش بر این اساس است. تازه از این واقعیت که فرانسه و آلمان هر دو در افغانستان به همراه ایالات متحد حضور دارند نامی نمی‌برم. باید افزود که گرچه پاریس و برلین از حمله به عراق حمایت سیاسی نکردند، از نظر حقوقی هر کاری برای تسهیل آن انجام دادند. آلمان‌ها به ویژه با فراهم کردن شرایط برای کل تأسیسات نظامی امریکا که برای این منظور در خاکشان دست به عملیات بزنند [۲۶] و فرانسوی‌ها با باز کردن فضای آسمانشان برای جنگنده‌های امریکایی. پس نباید درباره‌ی این دولت‌ها خود را به آن راه بزنیم. جنبش ضد جنگ دست‌کم پویاترین بخش‌های آن ارتباط نزدیکی با جنبش عدالت جهانی دارد و به عقیده‌ی من ترکیب خیلی خوبی است چون این‌ها دوروی سکه‌ی یک واقعیت‌اند: مخالفت با جنگ‌های امپریالیستی و نولیبرالیسم.

چامسکی: می‌توانم درباره‌ی نگرش امریکا نظر مشابهی بدهم. فکر نمی‌کنم فقط تکبر باشد؛ ایالات متحد در تضعیف فرانسه و آلمان منافع واقعی دارد، چون آن‌ها مراکز صنعتی، تجاری و مالی اروپا هستند. بقیه یک نوع پیرامون به شمار می‌آیند. ایالات متحد در سراسر دهه‌ی ۱۹۴۰ این دغدغه را داشته که اروپا دارد به راهی مستقل می‌رود. یکی از نگرانی‌های آن‌ها فراخوان

رئیس جمهور فرانسه، شارل دوگل به اروپایی از اقیانوس اطلس تا منطقه‌ی اورال بوده است. نیروهایی که امروز اروپا را به آن سو می‌برند «اروپای قدیم» هستند. این از دلایل علاقه‌ی شدید امریکا به بسط اتحادیه‌ی اروپا به سمت اقمار شوروی سابق است چون معقولانه می‌پندارد که می‌تواند کنترلش کند. و از دلایل حمایت زیاد سیاستمداران امریکا از پیوستن ترکیه به این اتحادیه است - نه به خاطر عاشق چشم و ابروی ترکیه بودن، به خاطر اینکه راه دیگر تضعیف تأثیر بخشی کشورهای قدرتمند اروپا و تضمین این امر است که اروپا - امیدوارانه - تحت نظارت امریکا باقی بماند. آلمان و فرانسه هر موضعی در قبال جنگ عراق می‌گرفتند، فرقی نداشت.

در سال ۱۹۹۰ هم که رهبر شوروی، میخائیل گورباچف^۱، اجازه داد که آلمان یکپارچه شود اوضاع به همین منوال بود و آلمان از منظر روسیه تهدیدی شدید بود. روسیه بر خلاف امریکا دغدغه‌های امنیتی واقعی دارد. آلمان به تنهایی عملاً دوبار در نیمه‌ی اول سده‌ی بیستم، روسیه را ویران کرد. پس آلمان یکپارچه‌ی وارد شده به اتحاد نظامی غرب، تهدیدی مرگبار بود. گورباچف با اتحاد آلمان موافقت کرد اما تنها به یک شرط و آن هم اینکه از بوش پدر قول محکم گرفت که ناتو به شرق گسترش نیابد. اما در عرض دو سال، کلیتون خلف وعده کرد و ناتو را درست تا مرزهای روسیه گسترش داد. روسیه طبق انتظار، شروع کرد به افزایش ظرفیت تهاجمیش. روسیه به شدت خواستار محو سلاح‌های هسته‌یی بوده و اعلام کرده است - اما امریکا و ناتو اعلام نکرده‌اند - اول او نخواهد بود که از سلاح هسته‌یی استفاده خواهد کرد. بعد از اینکه کلیتون به وعده‌ی ناتو عمل نکرد، روسیه هم خلف وعده کرد و به سمت ژست نظامی تر و هجومی تر که در زمان بوش پدر بیشتر هم شده حرکت کرد. این‌ها پیشرفت‌های واقعاً مهم‌اند که بخشی از پس زمینه‌ی هیستری به اروپای قدیم و اروپای نو را تشکیل می‌دهند. اروپای نو برای امریکا به عنوان راهی برای تضعیف استقلال اروپا اهمیت دارد.

اشقر: کاملاً موافق‌ام. اما باید به این واقعیت هم تأکید کرد که افکار عمومی در اروپای نو قاطعانه علیه جنگ بود حتی بیشتر از اروپای قدیم!

چامسکی: تنها جایی که طرفداری از جنگ به ده درصد رسید رومانی بود [۲۷].

اشقر: پس این دولت‌های اروپای نو بودند که به باورهای مردمشان کمتر اعتنا کردند.

چامسکی: اما فرمانبر ایالات متحده وقتی استقلال اروپا را تضعیف می‌کنند.

وضعیت کنونی عراق

شالوم: وضعیت سیاسی فعلی عراق چه طور است؟ و چه می شود؟

اشقر: در یک معنی ادامه‌ی مستقیم آن چیزی است که قبلاً گفتم. نقطه‌ی عزیمت، درکِ طرح کلی چلبی است که شکستی کامل بود و باید بعد از چند ماه از آن صرف نظر می شد اما به هرج و مرج و فروپاشی کامل دستگاه دولتی انجامید. نقشه‌ی کلی را اول پل برمر با نگاهی به وضعیت عراق پیاده کرد که بر اساس آن ایالات متحد باید از طریق افرادی مثل چلبی برای تحت‌الحمایه کردن یا کنترل کشور حمایت مردمی پیدا می کرد. فکر می کردند چلبی از حمایت واقعی مردم برخوردار است. اما از همان اول اشغال معلوم شد که موضوع این طورها هم نیست. و برمر تصمیم گرفت و کوشید زمان لازم را برای فراهم شدن شرایط چنین حمایتی ایجاد کند، در حالی که تقلید کاملاً احمقانه‌یی از رفتار امریکا در آلمان و ژاپن بعد از سال ۱۹۴۵ می کرد. می خواست قبل از ترتیب دادن هر انتخاباتی قفلی به آینده‌ی سیاسی، قانون اساسی و اقتصاد کشور بزند. پس به روش بسیار مستعمراتی شروع کرد به صدور احکامی که هدفش تحمیل اصلاحات نولیبرال به اقتصاد عراق بود که هم واهی بود و هم کشور را به ویرانی کشاند. در ضمن خواست قانون اساسی کشور را پیش نویس کند اما با مانعی غیرمنتظره روبه رو شد: آیت الله العظمای علی سیستانی و قدرت مذهبی شیعه. ایالات متحد قبل از حمله با اپوزیسیون در تبعید عراق سروکار داشت که چلبی در آن نقش میانجی را بازی می کرد. تنها نیروی مهم در تبعید از یک طرف گُردها بودند و از طرف دیگر نیروهای بنیادگرای اسلامی شیعه: مجلس اعلای انقلاب اسلامی در عراق و حزب اسلامی دعو. برای واشنگتن روشن بود که این وصلت موقتی است و نه چیز دیگر. همین که به هدف رسیدند باید از متحدان چشم پوشید.

ایالات متحد در عمل فکر می کرد که سیستانی همدست آنها است. روی آن شرط بسته بودند. روی عبدالمجید خویی هم شرط بستند. پسر آیت الله العظمای که معلم سیستانی بوده و در بازداشت خانگی سال ۱۹۹۲ مُرد. اما پسر، همان اول اشغال وقتی از بریتانیا به عراق برگشت کشته شد. این اولین ضربه‌ی کاری بود که واشنگتن و لندن در عراق تحملش کردند. آنها مقتدا صدر را به دست داشتن در قتل متهم کردند.

چامسکی: به نظر تو خویی همان نقش سیستانی را داشت؟ همان نوع نقش سیاسی را در کشور؟

اشقر: نه، فکر می کنم نسبت به سیستانی که هرگز در غرب زندگی نکرده، نزدیک تر و علاقه مندتر به اشغال بود. دستورهای سیستانی به پیروانش از اول، طبق گزارش هایی که همان موقع دوست شیعه‌ی مطلعی به من داد، این ها بودند: در برابر حمله

مقاومت نکنید، موافقت هم نباشید، فقط صبر کنید. از نظر او خردمندانه بود: ما بهشان خوش آمد نمی‌گوییم، همچنان از تجربه‌ی ۱۹۹۱ ناراحتیم و می‌دانیم چه می‌کنند اما از رژیم بعث هم دفاع نمی‌کنیم. بگذار صدام را سرنگون کنند و بعد ببینیم آیا واقعاً می‌خواهند به ما کمک کنند یا نه.

مهم است اشاره کنم که برعکس تصویر غالب، مجلس اعلا‌ی انقلاب اسلامی عراق هوادار حمله به عراق نبود. رییس کنونی این حزب، عبدالعزیز حکیم، از پیش بر این نظر تأکید داشت که ابزار دیگر و بهتری برای خلاصی از شر صدام وجود دارد. از امریکا و بریتانیا خواست تا فقط بیانیه‌ی ۶۸۸ سال ۱۹۹۱ [۲۸] شورای امنیت را اجرایی کنند که از وقتی امریکا و بریتانیا از طریق تسلط هوایی، کنترل کامل نظامی بر کشور داشته‌اند، رژیم را از استفاده از ابزار سرکوب باز می‌داشت. صدام بدون چراغ سبز آن‌ها نمی‌توانست حتی یک تانک را تکان دهد. پس او را از استفاده از سلاح‌های سنگین بر حذر دارند و انتخابات آزاد را به او تحمیل کنند یا شرایطی پدید آورند که بشود بدون قتل عام، شورش کرد.

چامسکی: این موضع رسمی این حزب بود؟

اشقر: مثلاً در مصاحبه‌ی طولانی در تهران تایمز^۱ دو ماه قبل از حمله توضیح داده شد [۲۹]. جناح‌های دیگر اپوزیسیون در تبعید همین موضع را داشتند. هیچ کس نمی‌تواند وانمود کند که عراقی‌ها اگر ابزار دیگری برای سرنگونی دیکتاتوری داشتند راضی به حمله به کشورشان می‌شدند. آن‌ها قطعاً ابزار دیگر را ترجیح می‌دادند چون کسی دوست ندارد، دست‌کم در خاورمیانه، که ایالات متحد کشورش را اشغال کند مخصوصاً که ایالات متحد به دلایل مختلف به شدت مورد تنفر است که همه‌مان می‌دانیم و بر سرش بحث کرده‌ایم.

یک ماه بعد از آنکه برمر در ماه می ۲۰۰۳ زمام امور را در دست گرفت، شروع کرد به آماده‌سازی پیش‌نویس قانون اساسی - مثل ژنرال داگلس مک آرتور^۲ در ژاپن بعد از ۱۹۴۵. همین که سیستمی از آن مطلع شد فتوایی خیلی رسمی صادر کرد که کل برنامه‌ی برمر را که شامل تنظیم «کمیته‌ی نظارت» بر قانون اساسی از سوی مقامات اشغال‌گر بود، نادرست می‌دانست. سیستمی در عوض خواستار انتخابات شد - انتخابات مجلس قانون‌گذاری - به عنوان تنها راه قابل پذیرش برای پیش‌نویس قانون اساسی. ایستادگی سیستمی رویاروی برمر اساساً به این معنی بود که به آن‌ها یا هر مجلسی که آن‌ها برگزینند اعتماد ندارد اما خواهان مجلس قانون‌گذاری از طریق انتخابات است و این رویارویی چندین ماه ادامه داشت. در نوامبر ۲۰۰۳ برمر تلاش کرد تا سازشی نصفه‌نیمه با سیستمی بکند - با گفتن اینکه پیشنهادش فقط قانون اساسی موقت است و بعداً انتخاباتی برای قانون اساسی داریم برگزار خواهد شد. اما سیستمی ابله نبود. او می‌فهمید که برمر می‌خواست پایه‌ی را بریزد که خراب کردنش خیلی سخت خواهد بود. بنابراین فشار را ادامه داد و متقاعد شد که متوسل شدن به کنش توده‌ی ضروری است. فراخوان تظاهرات عمومی داد و این تظاهرات واقعاً عظیم در ژانویه ۲۰۰۴ علیه مقامات اشغال‌گر ایالات متحد انجام شد. واشنگتن آن موقع تا خرخره در مشکلات فرو رفته بود که یکی از آن‌ها رسمی شدن این واقعیت بود که سلاح کشتار جمعی در عراق وجود نداشت و بهانه‌ی اصلی حمله را از آن‌ها می‌گرفت. این همان زمانی است که بوش در سال ۲۰۰۳ سخنرانی‌اش را در موقوفه‌ی ملی دموکراسی با بالا بردن غلظت دموکراسی انجام داد که قبلاً به آن اشاره کردیم: بهانه‌ی فرعی حمله تبدیل به تنها بهانه‌ی باقی مانده و مهم‌ترین بهانه شد. هم‌زمان

با آن، شکنجه‌های ابوغریب بود و مشکلات زیادی که یکی پس از دیگری آمدند. پس دولت بوش در موقعیتی نبود که با جنبش توده‌ی شیعه رویارو شود، جنبشی بسیار سهمگین‌تر از هر کنش خشونت‌آمیز یا مسلحانه‌ی هر گروه دیگری.

چامسکی: باید پافشاری شود که این پیروزی واقعی مقاومت غیر خشونت‌آمیز بود.

اشقر: البته.

چامسکی: یک جوهرهایی شگفت‌آور است که حتا گروه‌های ضد جنگ غرب که متعهد به عدم خشونت و صلح‌گرایی اند به داستان توجه نکردند. این یکی از بزرگ‌ترین دست‌آوردهای عدم خشونت است که به ذهنم می‌رسد. ارتش اشغال‌گر را مجبور کردند که عقب بنشیند، اجازه‌ی انتخابات بدهد و بگذارد عراقی‌ها خودشان قانون اساسیشان را بنویسند. این یک دست‌آورد کامل است.

اشقر: بله و علت اینکه توجه‌ها را جلب نکرد این بود که توجه رسانه‌ها به این جنبش توده‌ی در حد صفر بود (**چامسکی:** درست است) آن‌ها با گردن‌زنی‌ها و آن جزئیاتی که به نحو بارزی عاشق گزارش دادنش باشند، مواجه نشدند. می‌شود درباره‌ی تظاهرات ۹ آوریل ۲۰۰۵ که مقتدا صدر سازمانش داد هم همین را گفت. تظاهرات عظیمی در بغداد که عروسک‌های بوش و بلر و صدام را آتش زدند - ابزار بیان خیلی معنی‌دار.

چامسکی: قطعاً برنام‌ریزان این را مشاهده کردند و نمی‌توانند به آن بی‌اعتنا باشند. اما رسانه‌های اینجا می‌توانند درباره‌اش سکوت پیشه کنند.

اشقر: البته، اما افکار عمومی شامل بخش چپ آن، آن را ندیدند و توجه‌شان بر این جنبه از مساله متمرکز نشد به ویژه که چپ رادیکال ظاهراً باور دارد که مقاومت علیه اشغال خارجی فقط به معنی مقاومت مسلحانه است.

حالا به داستان برگردیم: برمر با سیستمی سازش دروغین کرد اما با این وجود می‌کوشید کار خود را پیش ببرد. تا جای ممکن با بهانه‌های واهی گوناگون انتخابات را به تأخیر انداخت. در نتیجه انتخابات تا ژانویه‌ی ۲۰۰۵ به تعویق افتاد گرچه سیستمی خواهان انتخابات فوری از همان آغاز اشغال بود. و برمر قانون اساسی موقت را رسماً اعلام کرد، قانون اجرایی موقت که سازوکارهای زیادی داشت که بازگشت را مشکل می‌کرد و بیان می‌کرد که قانون اساسی آینده نباید تصویب شود اگر دو سوم اکثریت در سه ایالت از ۱۸ ایالت علیه آن رأی بدهند. این به معنی بخشیدن قدرت و توبه‌گردها بود که عملاً به معنی بخشیدن قدرت و توبه ایالات متحد بود با استفاده از ائتلاف گرد به عنوان نیروی دست‌نشانده‌اش.

در هر حال، سرانجام انتخابات در ژانویه‌ی ۲۰۰۵ برگزار شد و ائتلاف عراق متحد، ائتلاف سازمان‌های بنیادگرای اسلامی که شیعیان در آن تسلط داشتند، مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و حزب الدعوه در مجلس به اکثریت رسیدند. ایاد علاوی آلت دست تازه‌ی واشنگتن بعد از اینکه چلبی از چشمشان افتاد، و برمر در ژوئن ۲۰۰۴ او را در رأس دولت موقت اسمی عراق قرار داد نتوانست به رغم حمایت و دخالت‌های امریکا و دست‌نشانده‌های عربش و تمام منابعی که به عنوان رئیس دولت موقت در اختیار او بود به نمایش خیره‌کننده‌ی در انتخابات برسد. این برای ایالات متحد سرخوردگی و شکست اساسی بود. گرچه علاوی کمتر از ۱۵ درصد آرا را به دست آورد، واشنگتن کوشید وزارت‌خانه‌های اصلی را در دولت جدید برای او تضمین کند. اما ائتلاف عراق متحد نپذیرفت. توصیف چرایی زمان بردن تشکیل دولت جدید بعد از انتخابات این است. چندین هفته بین ائتلاف عراق متحد از یک سو و ایالات متحد از طریق ائتلاف گردها از سوی دیگر کشمکشی در جریان بود. سرانجام دولتی

بدون علاوی به ریاست ابراهیم جعفری از ائتلاف عراق متحد و دعوه شکل گرفت.

بقیه‌ی جدول زمانی سیاسی و قانون اساسی ۲۰۰۵ که بر سرش توافق وجود داشت اجرا شد. پیش‌نویس قانون اساسی، رفراندومی درباره‌ی قانون اساسی در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۵ و سرانجام انتخابات جدید پارلمانی در ۱۵ دسامبر ۲۰۰۵. در این انتخابات اخیر، ائتلاف عراق متحد حدود نیمی از کرسی‌های پارلمانی را تصاحب کرد. به نظر می‌رسید که بار دیگر علاوی برای ایالات متحد سرخوردگی ارمغان آورده گرچه یک بار دیگر از حمایت مالی زیادی برخوردار شد - حتا هواپیمای شخصی داشت، مطمئن باشید نه از جیب خودش - و از پشتیبانی قوی رسانه‌های جمعی عرب. اما تلاش انتخاباتی دومش هم شکستی دوباره بود.

با این حال چون ائتلاف‌گردها - یعنی ایالات متحد - کوشید یک بار دیگر علاوی یا گروهش را وارد دولت جدید کند، به ویژه برای «وزارت کلیدی قدرتمندی» چون وزارت کشور یا دفاع، جدل‌های شدیدی رخ داد. ائتلاف عراق متحد دست‌کم بسیار اکراه داشت و طرفداران صدر - طرفداران مقتدا صدر درون ائتلاف عراق متحد که نفوذش در کشور و در ائتلاف متحد روزبه‌روز بیشتر می‌شود - می‌گفتند که این خط قرمز آن‌هاست. اما آنچه گفته‌نشده این است که ایران علیه علاوی خط قرمزی کشید و این مانعی بوده‌است برای تلاش واشنگتن در به جلو هل دادن او. پس ما با تمام این کشتی گرفتن‌های تسلیحاتی روبه‌رویم: آزمون زور و زدوبندهایی که بین نیروهای مختلف در عراق رخ می‌دهد از جمله مقامات اشغال‌گر به نمایندگی سفیر ایالات متحد زلمی خلیل‌زاد که چنان رفتار می‌کند تو گویی سیاستمداری عراقی است.

اما همه چیز به این نتیجه ختم می‌شود که سال ۲۰۰۶ احتمالاً سال بسیار سخت و سرنوشت‌سازی برای عراق خواهد بود، دست‌کم برای ایالات متحد چون واشنگتن به احتمال زیاد با فشار فزاینده‌یی برای خارج شدن از عراق روبه‌رو خواهد بود و این بار از جانب کل طیف فرقه‌یی عرب‌های عراقی. گواه آن آخرین درخواست دولت جعفری در نوامبر ۲۰۰۵ از شورای امنیت است برای تمدید مدت زمان حضور نیروهای سازمان ملل که پوشش قانونی کاذبی است برای حضور نیروهای اشغال‌گر در عراق. دولت جعفری کوشید در قطعنامه‌ی سازمان ملل که حضور نیروهای اشغال‌گر را تا پایان سال ۲۰۰۶ مقرر کرده، تصریح بشود که دولت عراق حق درخواست خاتمه‌ی حضور آن‌ها را هر لحظه که بخواهد دارد [۳۰]. در نتیجه ائتلاف عراق متحد مطمئن شد که حق پافشاری بر خروج نیروهای امریکایی را برای خود تضمین کرده‌است.

باید این واقعیت را هم افزود که صدی‌ها در پارلمان جدید نسبت به پارلمان قبلی قدرتمندتر شدند. گرچه خصومت قابل ملاحظه‌یی بین مجلس‌اعلای انقلاب اسلامی عراق و صدی‌ها وجود دارد اما مجلس اعلانی توانست از این واقعیت چشم‌پوشد که جریان صدی‌ها در بین مردم ریشه دوانده و دریافت که اگر صدی‌ها را وارد بازی نکند، این صدی‌ها هستند که بخش عمده‌یی از رأی مردم را به دست می‌آورند و آن‌ها با مشکل مواجه خواهند شد یا در انتخابات ضربه خواهند دید. چون اقبال عام به آن‌ها کمتر از صدی‌هاست: آن‌ها را تبعیدیان در ایران می‌دانند در حالی که صدر با ورق عراقی‌ها و ملی‌گرایی عرب بازی می‌کند و می‌تواند به سنی‌های عرب عراق متوسل شود. در نتیجه حالا اگر از اهرم‌های صدر در خیابان‌ها سخن‌نگوییم، در نهادهای مختلف اهرم‌های بسیار بیشتری دارد. صدی‌ها دو چیز را با هم ترکیب کردند: وارد حوزه‌ی انتخابات شدند و سازمان‌دهی تظاهرات گسترده را ادامه دادند که در رسانه‌ها چندان بازتاب نیافت.

چامسکی: این تظاهرات بیرون بغداد هم رخ داده؟

اشقر: آه بله، به خصوص در جنوب. تازگی ها چند تظاهرات ترتیب داده‌اند که شامل تجهیز حدود یکصد هزار نفر در اعتراض به فقدان خدمات عمومی و برق است و اشغال‌گران را مقصر می‌داند.

شالوم: کجا؟

اشقر: در چندین شهر، در بغداد، در جنوب، همه‌جا. وقتی صدی‌ها می‌گویند: «این جمعه یا فلان روز تظاهرات برگزار می‌کنیم» هر کجای کشور باشند ترتیبش را می‌دهند. احتمالاً به دلایل امنیتی و لجستیک فقط تابه‌حال یک تظاهرات ملی در مرکز داشته‌اند که در ۹ آوریل ۲۰۰۵ در بغداد بوده و غول‌آسا بوده. برآورد نفرت شرکت‌کننده خیلی متفاوت بود اما در همه‌ی این برآوردها، تعداد صدها هزار نفر مشترک بود. این جریان بین شیعیان هرچه تأثیرگذارتر می‌شود و به خودی خود شکستی فاحش برای ایالات متحد است: جریان صدی‌ها تبدیل به بدترین و هراس‌آورترین دشمن اشغال‌گران امریکایی شده‌است.

چامسکی: فکر می‌کنی که این کوشش‌ها برای بازسازی‌ها در شهرک صدر [۳۱] تأثیری روی مردم داشته - کل این کوشش بازسازی مقامات اشغال‌گر را می‌گویم؟

اشقر: نه، چون فقط حس سرخوردگی مردم را تحریک کرده. وقتی مردم سرعت ارایه‌ی خدمات اولیه‌ی دولت بعث را پس از سال ۱۹۹۱ با امروز مقایسه می‌کنند، نتیجه می‌گیرند که این اشغال واقعاً به نیازهای اساسیشان توجهی ندارد و فقط نفت برایش مهم است.

شالوم: نیروهای مقاومت و شورش را به خاطر کُندی بازسازی سرزنش نمی‌کنند؟

اشقر: گوش مردم بدهکار این حرف‌ها نیست: نمی‌شود در جنوب شورش را سرزنش کرد چون در آن بخش کشور حضور چندانی ندارد. وقتی مردم در کشورهای غربی دست‌کم در چپ یا جنبش‌های ضد جنگ از «شورش» تمجید می‌کنند، این مطلب را که شورشی است متعلق به اقلیت مردم نادیده می‌گیرند. تنها مردم دخیل در این شورش سنی‌های عرب‌اند که حدود بیست درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند - مردمی که دلایل خوب، عرق ملی و آزادی دارند که با اشغال امریکا مخالف باشند، دلایلی که البته با رفتار و حشیانه و ناپخته‌ی نیروهای امریکایی به شدت رشد پیدا می‌کند. برای هر کس که جامعه‌ی عراق را بشناسد نیروهای مسلح امریکایی در این کشور درست مثل راه رفتن فیل در مغازه‌ی چینی فروشی رفتار می‌کنند. اما جدا از این انزجار به‌حق، بخش مهمی از سنی‌های عرب عراق از این واقعیت هم متنفرند که دیگر اقلیت قدرتمندی نیستند - گرچه این توهمی است که خیلی از آن‌ها دچارش هستند چون همان موقع هم از هیچ مزیت واقعی برخوردار نبودند. اما این واقعیت هم وجود داشت که سنی‌های عرب در تشکیلات نظامی و سیاسی حاکم بعثی عراق، در پارلمان و دسته‌های افسری ارتش و غیره به عنوان اقلیتی ممتاز دارای اکثریت بودند. البته جرگه‌ی حاکم فقط اکثراً از سنی‌های عرب تشکیل نشده‌بود بلکه اساساً به حلقه‌ی خانوادگی و قومی صدام حسین محدود بود که از آن بخش‌های جامعه‌ی عراق استفاده‌ی زیادی می‌برد به‌رغم تصویر «مدرنیستی» ظاهری و خیلی نابه‌جایش.

جمعیت سنی به این دو دلیل و با درجه‌های متفاوت علیه اشغال، تنفر شدیدی احساس می‌کرد این امر در این واقعیت هم بازتاب یافته که وقتی ادبیات و بیانیه‌های آن‌ها را بخوانید یا از منابع شورشی چیزی بخوانید اغلب به یک میزان ضد شیعه و ضد امریکایی‌اند. بیانیه‌ها الزاماً نمی‌گویند که «ما از شیعه‌ها متنفریم» اما از عباراتی مثل «شیعه‌ی صفوی» استفاده می‌کنند که نوعی ناسزا است (اشاره به سلسله‌یی که به وحشیانه‌ترین شکلی شیعه‌گری را در سده‌ی شانزدهم در سرزمین پارس تحمیل کردند) یا

اگر بنیادگرا باشند از عبارت «رافضی» استفاده می‌کنند (به معنی «منکر»، کسانی که خلافت مشروع را انکار کردند) که تحقیرآمیز است. و خواهند گفت که با دو اشغال‌گر می‌رزمند: اشغال‌گر امریکایی و اشغال‌گر ایرانی.

چامسکی: آیا سپاه بدر در جنگ ایران و عراق به مثابه بخشی از ارتش ایران عمل می‌کرد؟

اشقر: از قرار معلوم در ارتش ایران ادغام نشدند. اما کوشیدند از راه کردستان وارد شوند و این از دلایل رابطه‌ی دوستانه‌ی مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق با نیروهای کُرد است. از سوی دیگر از ۱۹۹۱، اتحادیه‌ی میهنی کردستان، به رهبری جلال طالبانی، به عنوان گروه دارای روابطی نزدیک با ایران شناخته شده است.

چامسکی: و با سوریه؟

اشقر: بله، البته. تمام گروه‌های کُرد روابطی با سوریه دارند، به عنوان پناهنده و در نتیجه‌ی نزاع بین بعث سوریه و بعث عراق پناهندگی سیاسی داشتند.

در خاتمه بگویم که وضعیت فعلی، ایالات متحد را با مشکل بزرگی مواجه کرده است. می‌کوشد تا نیروهای سدکننده‌ی متشکل از علاوی و ائتلاف کُرد تشکیل دهد به همراه نیروهای پارلمانی سنی‌های عرب. دغدغه‌ی اصلی علاوی و امید اصلی واشنگتن، پیروزی بر بعثی‌های سابق، کوشش برای دست کشیدن آن‌ها از وفاداری به صدام و متقاعد کردنشان به این است که می‌توانند امتیازهایشان را دوباره با همکاری با اشغال‌گران به دست آورند. علاوی بعثی سابق، مرد همین کار است.

نیروهای شورشی در عراق

شالوم: کمی بیشتر به مسأله‌ی شورش تمرکز کنیم، ویژگی آن چیست؟ آیا شورشی‌ها دسته‌یی تروریست هستند یا جنبش رهایی‌بخش ملی؟

چامسکی: جلبیر با اطلاعات بیشتری که از من دارد می‌تواند بهتر در این مورد صحبت کند. اما نظر من این است که خیلی ناهمگون است. جنبش مقاومت ملی اصیلی وجود دارد که آشکارا از حمایت مردمی بالایی برخوردار است. نظرسنجی مخفی به سفارش وزرات دفاع بریتانیا که به نشریات این کشور درز کرد [۳۲] و در امریکا گزارش شد نشان داد که ۸۲ درصد مردم خواهان بیرون رفتن نیروهای «ائتلاف» هستند. کمتر از یک درصد گمان می‌کنند که اشغال امنیت به همراه آورده و ۴۵ درصد معتقدند که حمله‌ها به نیروهای اشغال‌گر موجه اند. گزارش در نشریات بریتانیایی کمی ابهام داشت. می‌گوید که ۴۵ درصد کل عراقی‌ها اما پذیرفتنی نیست؛ فکر می‌کنم احتمالاً منظور عرب‌های عراقی باشد چون کردها موافق نیستند. یعنی اینکه منظور آن‌ها از کل عراقی‌ها، همان بخش عظیم عراق عرب‌نشین است که نیروهای اشغال‌گر در آن مستقرند؛ این نیروها در نواحی گردنشین مستقر نیستند. به هر حال مقاومت ملی ظاهراً از حمایت مردمی بالایی برخوردار است. از سوی دیگر گروه تروریستی وجود دارد که مراسم تشییع جنازه و غیره را منفجر می‌کند. به هر حال نیروهای متفاوتی وجود دارند. فکر نمی‌کنم بشود همه‌ی این‌ها را کنار هم گذاشت و بهشان گفت شورشی. جلبیر مطمئن‌ام می‌توانی تصویر روشن‌تری به ما نشان بدهی.

اشقر: ۴۵ درصد عملاً ممکن است: اکثریت عمده نه قاطع عرب‌ها. اگر طبق باور عام، کردها را ۲۰ درصد جمعیت عراق در نظر بگیریم و بپذیریم که کمابیش هیچ‌کُردی از مقاومت مسلحانه علیه اشغال حمایت نمی‌کند، به این معنی است که اکثریت ۵۶ درصدی غیر کُرد از آن حمایت می‌کنند. سؤال پرسیده شده در نظرسنجی ظاهراً باید این بوده باشد: «آیا عملیات مسلحانه علیه نیروهای ایالات متحد و بریتانیا موجه است؟» می‌توانید مطمئن باشید که اکثریت قاطع عرب‌های سنی خواهند گفت بله. و احتمالاً بخش مهمی از شیعیان هم خواهند گفت بله. گرچه چون گروه‌هایی مسوولیت حمله‌ها به نیروهای امریکایی و کشتار جمعی شیعیان را می‌پذیرند، شورش در کل توسط اکثریت شیعیان منفی قلمداد می‌شود. می‌شود با در نظر گرفتن آخرین نظرسنجی بین‌المللی پژوهش آکسفورد برای شبکه‌های ABC و BBC و غیره چیزی به دست آورد [۳۳]. این نظرسنجی نشان می‌دهد که اکثریت قاطع عراقی‌ها، ۶۵ درصد، با حضور «نیروهای ائتلاف» مخالف اند. می‌دانیم که نظرسنجی‌ها در کل مشکلاتی دارند و این مشکلات در مورد کشوری مثل عراق بیشتر هم هست. با این وجود نظرسنجی نشان می‌دهد که ۴۷ درصد

می‌خواهند که نیروهای خارجی همین که دولت عراق بتواند امنیت را برقرار کند کشور را ترک کنند. در مقایسه با ۲۶ درصد که می‌خواهند نیروهای خارجی هر چه سریع‌تر آنجا را ترک کنند. اما اگر ۱۹ درصدی را که می‌خواهند نیروهای خارجی درست پس از تشکیل دولت بعدی، کشور را ترک کنند - که در نظرشان خیلی زود است - به آن بیفزاییم، رقم بالای ۴۵ درصد به دست می‌آید که کمابیش مساوی رقم کسانی است که می‌گویند در صورت رفتن نیروهای آمریکایی امنیت تأمین می‌شود. فکر کنم در پرتو این آمار بشود با اطمینان فرض کرد که اجماع بالایی در کشور برای برنامه‌ی وجود دارد که به دنبال بیرون رفتن نیروهای خارجی است. این بخشی از برنامه‌ی ائتلاف عراق متحد قبل از انتخابات ژانویه‌ی ۲۰۰۵ بود. ایالات متحد نیاز داشت که این از برنامه‌ی دولت‌ها بیرون بیاید. ائتلاف‌گردها هم به همین نیاز داشت وقتی با نوعی قرارداد با ائتلاف عراق متحد به توافق دولتی رسید.

شالوم: این توافق به سال ۲۰۰۵ برمی‌گردد؟

اشقر: بله، ماه آوریل، وقتی که مذاکرات به این نتیجه انجامید که رییس دولت جعفری باشد. و از آن به بعد، رهبری ائتلاف عراق متحد و خود جعفری با استفاده از همان بحث‌های دولت بوش بارها گفته‌اند که نمی‌توانیم برنامه‌ی زمانی داشته باشیم چون مصنوعی و خطرناک خواهد بود. در مورد جعفری فکر می‌کنم از باور خوب او بود نه از بهانه برای پنهان کردن آرزوی تداوم اشغال. جعفری می‌گفت همین که بتوانیم، زمام امور را در مناطق یکی پس از دیگری در دست خواهیم گرفت و وقتی باور داشته باشیم که خودمان قادر به مدیریت هستیم از گروه‌های خارجی خواهیم خواست که بروند. اما از حالا به بعد، ائتلاف عراق متحد زیر فشار زیادی از ناحیه‌ی صدهای خواهد بود. صدهای قبل از انتخابات پیش رو موفق شده‌اند موافقت جریان‌های مختلفی را که احتمالاً در دولت بعد حضور خواهند داشت، از جمله اجزای مختلف ائتلاف عراق متحد، نسبت به تعیین برنامه‌ی زمانی برای بیرون رفتن نیروهای خارجی به دست بیاورند.

چامسکی: تعهد ائتلاف عراق متحد به نظرت چه قدر جدی است؟

اشقر: باید دید. از حرف‌های مختلفِ چهره‌های ائتلاف عراق متحد، مقامات و دیگران، می‌شود متوجه این قضیه شد که معتقدند سال ۲۰۰۶ سال آخر اشغال خواهد بود - یعنی قبل از پایان آن سال می‌توانند بدون حضور امریکا مدیریت کنند. و این در شروطی که می‌خواهند در قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل درباره‌ی گسترش حضور نیروهای اشغالی بگنجد بازتاب دارد. متقاعد شده‌اند و حتماً مقتدا صدر می‌تواند درک کند که نیاز دارند مطمئن شوند می‌توانند شرایط را کنترل کنند.

چامسکی: کنترل در برابر چه کسی؟

اشقر: اساساً در برابر بعثی‌ها و شاخه‌ی القاعده‌ی ابومصعب الزرقاوی، «سازمان القاعده در سرزمین بین‌النهرین». صدهای‌ها هم این دو را دشمنان خطرناکی می‌دانند.

چامسکی: اما بعثی‌ها در این مقطع چه جور سازمان‌دهی دارند؟

اشقر: اینجا به مسأله‌ی شورش می‌رسیم.

اول از همه، به نظر می‌رسد که در دوره‌ی اول اشغال وقتی شورش مسلحانه داشت تبدیل به پدیده‌ی مهم و بعد عمده‌ی می‌شد، بیشتر کنش‌های مقاومتی، کنش‌های محلیِ گروه‌های محلی منجر از رفتار نیروهای آمریکایی و متنفر از اشغال بود. این گروه‌های محلی به شدت علیه اشغال عمل می‌کردند و بیشتر آن‌ها در مناطقی که به ندرت شیعه می‌بینید. به کنش‌های فرقه‌یی

متوسل نمی شدند. اما بعد قتل و غارت‌ها یا کشتارهای جمعی از طریق بمب‌گذاری در ماشین‌ها یا حمله‌های انتحاری با ماهیت فرقه‌یی شروع شد از جمله قتل اوت ۲۰۰۳ آیت‌الله محمدباقر حکیم، رئیس مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق که برادرش عبدالعزیز جایش را گرفت. قتل را زرقاوی به عهده گرفت اما اینکه این کار را زرقاوی برای خودش کرده باشد یا برای بعثی‌ها معلوم نیست چون گرچه پیوند قبل از اشغال یا قبل از یازده سپتامبر بین القاعده و بعث عراق جعل محض است می‌شود مطمئن بود که روابط جدیدی بین شبکه‌های مسلح زیرزمینی شکل گرفته است. دستگاه بعثی با تجربه‌ی سال ۱۹۹۱ که ارتشی سه برابر سال ۲۰۰۳ داشت، به خوبی می‌دانست که حریف نیروهای امریکایی نخواهد شد. آن قدر احمق نبودند که آن جنگ را فراموش کنند و بنابراین خود را آماده‌ی اشغال کردند. می‌شود اینجا آن‌ها را با نازی‌ها مقایسه کرد که به نظر خیلی مبالغه‌آمیز نیست چون رژیم بعث تحت امر صدام در واقع دولتی شبه‌فاشیستی بود - تردیدی ندارم و اگر می‌گویم «شبه‌فاشیست» به این خاطر است که از همان حمایت گسترده‌ی مردمی فاشیسم سستی برخوردار نبود. قیاس از این جهت که دستگاه بعثی چیزی شبیه به همان نیروهای «گرگ - آدم»، تدارک دید که نازی‌ها در جنگ با متفقین در سال ۱۹۴۵ در نواحی‌یی از آلمان که مواضعشان را از دست می‌دادند، از آن‌ها استفاده می‌کردند. همین‌طور بعثی‌ها مثل نازی‌ها مقادیر زیادی پول نقد و سلاح پس‌انداز و پنهان کردند - منابع عظیم. البته بعد از اشغال مدتی طول کشید تا دوباره خود را سازمان‌دهی کنند اما بعدش شروع به عمل کردند.

چامسکی: کشتارهای فرقه‌یی را به آن‌ها نسبت می‌دهی؟

اشقر: البته. معتقدم که بیشتر کشتارهای فرقه‌یی با جهت‌گیری سیاسی را می‌توان به آن‌ها نسبت داد مثل حمله‌های فرقه‌یی غیرمستقیم به مراکز سربازگیری یا پلیس‌گیری یا به پلیس.

چامسکی: هدف‌های مدنی مشخص چه؟ مثل تشییع جنازه‌ها و مساجد؟

اشقر: حمله‌های کور، بیشتر حمله‌های انتحاری به هدف‌های مدنی مشخص به نظرم به احتمال زیاد کار بنیادگرهای سفت و سخت اسلامی، وهابی‌ها (یا به قول خودشان سلفی‌ها) است که شیعه‌ها را مرتدهایی می‌دانند که باید با آن‌ها جنگید. سخنرانی معروف زرقاوی با اعلان جنگ به شیعیان بالحن و عبارات به شدت هراس‌آور و اصطلاحات خیلی خشنی همراه بود. پس همه نوع کنش و گروه‌ها وجود دارند اما فکر می‌کنم بشود پذیرفت که بخش اصلی شرکت‌کنندگان در عملیات مسلحانه بیشتر با احساسات ملی‌گرایانه مبادرت به این کار می‌کنند تا با احساسات فرقه‌یی. رسانه‌های جمعی در عمل تصویر تحریف‌شده‌یی ارایه می‌دهند چون پوشش خیلی بیشتری به کشتارهای وحشیانه‌ی فرقه‌گرایانه می‌دهند تا به حمله‌های روزانه، وسایل انفجاری دست‌ساز و کنش‌های دیگری که عموماً اتفاق می‌افتند و در تمام نواحی سنی‌نشین عرب گسترده‌اند.

در دو دور اخیر انتخابات توازن سیاسی نیروها به دست آمده است: رفراندوم ۱۵ اکتبر ۲۰۰۵ و انتخابات ۱۵ دسامبر ۲۰۰۵. بعضی از گروه‌های اصلی مدعی عملیات نظامی اعلام کردند که تحریم انتخابات ژانویه ۲۰۰۵ که در نواحی سنی‌نشین عرب دستور داده و تحمیلش کرده بودند اشتباه بود چون به گفته‌ی خودشان اهرمی را که می‌توانستند در آینده‌ی سیاسی کشور از آن سود بجویند از دست دادند. این را فهمیدند و در نتیجه تصمیم گرفتند که مشارکت در فرایند انتخابات را با رأی نه به پیش‌نویس قانون اساسی در ۱۵ اکتبر و رأی آری به نامزدهای عرب سنی در انتخابات پارلمان تأمین کنند.

چامسکی: حزب بعث از آن‌ها حمایت نمی‌کرد؟

اشقر: نه، گرچه هواداران صدام شبکه‌یی تشکیل داده بودند، تضمینی برای کنترلش نداشتند و ندارند، چون اهرم‌های کلیدی

قدرت را از دست داده‌اند. پس روشن است که بخش بزرگی از دستگاه پیشینِ بعثی وجود دارد که خودبه‌خود کار می‌کند و دیگر «وفادار به صدام» نیست. اما جناح «وفادار به صدام» همچنان وجود دارد و منابع زیادی دارد مثل چند وب‌سایت. موضعشان به دلایل قانع‌کننده به شدت علیه هرگونه مشارکتی در فرایند انتخابات بود. می‌دانستند که هیچ شانسی برای حکمرانی دوباره بر کشور از راه انتخابات ندارند مگر آنکه انتخابات تقلبی مثل آنچه بلدند ترتیب داده‌شود. و به هر حال فهم آن‌ها از قدرت، انتخابات واقعی یا آزاد نیست. پس علیه هرگونه مشارکت در انتخابات برداشتی خیلی روشن داشتند مانند زرقاوی که هرگونه ایده‌ی انتخاباتی را رد می‌کند. با این وجود دیدیم که دو انتخابات با استانداردهای عراق خیلی خوب و در آرامش برگزار شد. این قطعاً به خاطر اقدامات اشغال‌گران نبود، به خاطر تغییر برداشت گروه‌های عمده‌ی شورشی بود. حسِ توازن نیروها وجود داشت چون این‌طور بگوییم که نشان داد بیشتر جناح‌های مهم شورشی می‌توانند انجام انتخابات در محیطی امن را تأمین کنند. البته امروز در پرتو نتایج انتخابات که برای عرب‌های سنی خیلی نویدکننده بود، بعثی‌ها بیانیه‌ی تدوین کرده‌اند که می‌گوید: «به شما هشدار می‌دهیم که این انتخابات بی‌معنی است و شما با این کار به اشغال‌گران خدمت کرده‌اید و با رأیتان به آن‌ها مشروعیت بخشیده‌اید».

چامسکی: در وب‌سایت بعثی‌ها این‌ها را می‌بینیم؟ به عنوان وب‌سایت بعثی مطرح اند؟

اشقر: البته. وب‌سایت‌هایی با عکس‌هایی از صدام حسین وجود دارد. چند سایت خیلی رسمی بعثی داریم که بیانیه‌های رسمی حزب بعث و بیانیه‌های عزت‌ابراهیم‌الدوری، عضو ارشد فرماندهی بعث که هنوز آزاد است در آن‌ها آمده‌است. (اخیراً گزارش شد که مُرده، بعد گزارش اشتباه از آب درآمد).

آخرین انتخابات با مشارکت گسترده‌ی مردم عراق از هر طیفی، توازن قوای سیاسی و قومی و فرقه‌یی را به روشنی نشان داد. بسیاری از عرب‌های سنی عراق به این افسانه باور دارند که جمعیتشان خیلی بیشتر از ۲۰ درصدی است که گفته می‌شود. این واقعیت که مشارکت ۵۸ درصدی در انتخابات ژانویه‌ی ۲۰۰۵ وجود داشت که آن‌ها - برخلاف شیعه‌ها و کُردها - به‌طور گسترده‌ی تحریمش کردند، آن‌ها را به این نتیجه رساند که حدود ۴۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند و در میان عرب‌های عراق آن‌ها را هم سنگ شیعه‌ها کُرد و چون ۲۰ درصد عراقی‌ها کُرد هستند که سنی هم هستند، عرب‌های سنی ادعا کردند که ۶۰ درصد سنی در عراق وجود دارد که در اکثریت اند. در نتیجه چون برون‌داد انتخابات اخیر این ادعا را تأیید نکرد، آن‌ها به شمارش آراء اعتراض کردند و نتایج را تقلبی دانستند که خیلی متقاعدکننده نبود. در حالی که به‌طور طبیعی ایرادها و مشکلاتی از همه‌نوع در انتخابات وجود داشت که قطعاً انتخاباتی کامل نبود اما اجماعی میان شاهدان وجود داشت که این بازتاب واقعی توازن قوا در کشور است. گرچه رهبران سنی عرب نتایج را زیر سؤال بردند به نظر من آن‌قدر ابله نیستند که به افسانه‌ی موکلانشان، ایمان داشته باشند. آن‌ها می‌کوشند از این اعتراض و زیر سؤال بردن نتایج انتخابات به عنوان برگ برنده استفاده کنند تا در سطح دولت به آنچه می‌خواهند برسند و گرنه تهدید می‌کنند که از دادن مشروعیت به مجلس جدید یا، اجازه به تشکیل دولت جدید تن می‌زنند.

چامسکی: برداشت سعودی‌ها از انتخابات چه بود؟

اشقر: سعودی‌ها از مشارکت عرب‌های سنی در انتخابات حمایت کردند.

چامسکی: نتیجه را هم پذیرفتند؟

اشقر: سعودی‌ها از نیروهای عمده‌ی عرب سنی که انتخابات را زیر سؤال بردند، حمایت می‌کنند به‌ویژه حزب اسلامی که شاخه‌ی عراقی اخوان المسلمین است. اما سعودی‌ها چه‌گونه می‌توانستند به انتخابات ایراد بگیرند وقتی خودشان یک پارلمان هم ندارند؟

چامسکی: حمایت قوی می‌کردند یا سکوت؟

اشقر: در انتخابات دخالت نکردند.

چامسکی: به نظرم خیلی نگران بودند.

اشقر: البته که هنوز هم هستند. در اظهارات عمومی که پر آب و تاب‌ترینشان اظهارات وزیر امور خارجه‌شان، سعود الفیصل در نیویورک و جاهای دیگر بود گفتند که ایالات متحد ناشیانه شیعیان را در عراق به قدرت رساند و ایران را تقویت کرد.

چامسکی: رسمی؟

اشقر: بله، او در جلسه‌ی شورای روابط خارجی در نیویورک این حرف را زد [۳۴] که به واکنش‌های غضبناک شیعیان عراق در مخالفت با دخالت او انجامید. وزیر کشور عراق، رهبر برجسته‌ی مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق، از کلمات زننده‌ی علیه وزیر سعودی و خانواده‌ی آل سعود استفاده کرد و گفت که آن‌ها شتربانان متحجری‌اند و چیزهایی از این دست. این باعث تنش زیاد بین دو کشور شد.

شالوم: این‌ها بعد از دسامبر بود؟

اشقر: خیلی قبلش، سپتامبر ۲۰۰۵ بود، قبل از رفتن دوم ماه اکتبر. اولین باری نبود که سعودی‌ها روشن و واضح نگرانشان را درباره‌ی عراق بیان می‌کردند، تعجب‌آور این بود که آن‌ها آشکارا اعلام کرده بودند که امریکا اشتباه کرده‌است.

در مورد نتایج انتخابات عراق باید اشاره کنم که فقط گروه‌های عرب سنی انتخابات را زیر سؤال نبردند، ائتلاف علاوی هم به آن اعتراض داشت، واقعیتی که نشان می‌دهد ایالات متحد به شدت از اعتراض دفاع می‌کرد. ائتلاف عراق متحد می‌کوشد تا از هر ائتلافی بین علاوی، گروه‌های عرب سنی و گروه‌ها جلوگیری کند. طرفداران صدر که نماینده‌ی نوعی احساسات ملی‌گرایانه‌ی عربی در میان شیعیان‌اند، می‌کوشند تا با سنی‌های عرب معامله‌ی بکنند چون گروه‌ها را به ایالات متحد خیلی نزدیک می‌دانند و به هر حال خیلی دل‌خوشی از آن‌ها ندارند.

اما طرفداران صدر با بیشتر نیروهای سنی عرب درباره‌ی بعضی‌ها اختلاف نظر اساسی دارند چون صدری‌ها به شدت رادیکال و ضد بعضی‌اند. همان‌طور که اشاره شد، آتش زدن عروسک صدام حسین در کنار عروسک بوش و بلر در تظاهرات عظیم ۹ آوریل ۲۰۰۵ کاملاً این را نشان می‌داد. پیچیده است چون صدری‌ها که به شدت علیه اشغال ایالات متحد عمل می‌کنند، هم‌زمان کاملاً طرفدار رویه‌ی غیربعثی کردن چلبی‌اند و این تنها ناحیه‌ی توافقشان با چلبی است – در هم کوبیدن بعث! داستان خانواده‌ی صدر را مرور کنیم: پدر مقتدا و دو تا از برادرهایش را بعضی‌ها کشتند و دیگر خویشاوندانش را رژیم بعثی به شدت شکنجه داد و کشت. پس درک این مطلب که چرا خود مقتدا صدر و البته موکلانش – بخش‌های ستم‌دیده‌ی مردم عراق که در رژیم صدام به شدت رنج کشیدند – از چنین تنفر عمیقی نسبت به بعضی‌ها برخوردارند، راحت است.

در نتیجه با دانستن این مطلب، صدری‌ها در ائتلاف سنی‌شان گزینش کردند. می‌کوشند تا اساساً روابط دوستانه‌ی با آن سنی‌های عرب که نمی‌شود بهشان ظن بعثی بودن برد، برقرار کنند. اساساً برای اخوان المسلمین هم همین‌طور است که در زمان

صدام آزار دیدند و همین طور انجمن علمای مسلمان. درون ائتلاف عراق متحد بین طرفداران صدر، که خواهان ائتلاف با این‌ها هستند، و مجلس اعلای انقلاب اسلامی که با ائتلاف کردها روابط صمیمانه و پیوندهای قدیمی دارند، ناسازی وجود دارد. اما غیرممکن است که دولت جدیدی تشکیل شود که بر پایه‌ی ائتلاف سه حزبی نباشد. آنچه باقی می‌ماند این است که آیا علاوی روی صحنه می‌ماند و ایالات متحد در این باره فشارهایش را می‌آورد یا نه. سفیر امریکا، خلیل زاد مانند سلفش ت. لاورنس^۱ در تاریخ مستعمرات تبدیل به بازیگری محلی شده است. او با علاوی و بعد با علاوی و کردها جلسه‌های مشترک دارد و با برخی از نیروهای سیاسی علیه بقیه به روشی کاملاً آشکار توطئه می‌چیند - آشکار برای عراقی‌ها نه برای خارجی‌ها چون گزارش رسانه‌ها خیلی سطحی است.

چامسکی: خلیل زاد را چهره‌ی حثا معرفی می‌کنند که می‌کوشد صلح برقرار کند.

اشقر: و البته اصلاً این طور نیست. سخن‌گویان ائتلاف عراق متحد بارها به این واقعیت اشاره کرده‌اند که - خیلی آشکار می‌گویند - ایالات متحد می‌کوشد گزینه‌هایش را بر آن‌ها تحمیل کند. این واقعیت در عراق برای عموم مردم روشن است. ملوین لرد، وزیر دفاع امریکا در اوج جنگ ویتنام از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۳ وقتی نوشت: «آن‌هایی که دولت جدید عراق [جعفری] را «بازیچه‌ی» واشنگتن می‌نامند، نمی‌دانند دولت بازیچه‌ی واقعی چیست» [۳۵]. کاملاً درست می‌گفت. لرد می‌داند، واقعاً خیلی خوب می‌داند!

سیاست امروز آمریکا در عراق

شالوم: البته به این مطلب اشاره کرده‌ایم اما ایالات متحد تا به امروز در عراق چه می‌کند؟

چامسکی: حتا بدون پرداختن به جزییات از روی اصول مشخص است. از منظر سیاست‌گذاران آمریکا تحمیل چیزی مثل اعمار اروپای شرقی یا اعمار امریکای مرکزی خیلی ضروری است. اگر این کار را نکنند به دلایلی که قبلاً درباره‌اش صحبت کردیم فاجعه‌بار است. باید دولت واقعاً دست‌نشانده‌یی را تحمیل کنند شاید با درجاتی از استقلال درونی مثل اعمار اروپای شرقی مسکو و عملاً حتا اروپای اشغالی نازی‌ها. ویشی خودش کارهایش را می‌کرد، نازی‌ها نمی‌کردند. ویشی حمایت مردمی زیادی داشت. نیروهای امنیتی راه خودشان را می‌رفتند، نیروهای سیاسی راه خودشان را و خیلی از روشنفکران هم حمایتشان می‌کردند برخلاف داستان‌هایی که بعداً سرهم‌بندی شد. یا در امریکای مرکزی: همین که ایالات متحد هر نیروی مردمی را در هم کوبید آن را به نخبگان سستی مرتبط با خود سپرد. عملاً تمام صحبت‌ها درباره‌ی آلمان و ژاپن بعد از جنگ هم داستان‌پردازی است. ایالات متحد به معنای واقعی کلمه مقاومت را در اروپا و ژاپن در هم شکست و ساختارهای سستی در بردارنده‌ی هم‌دست‌های فاشیستش را دوباره به آن‌ها تحمیل کرد. در آلمان نظارت زیادی روی آن نداشتند اما این کار را کردند. کسی نمی‌داند اما جرج کِنان^۱ بود که در ۱۹۴۶ درخواست کرد «در برابر نفوذ شرق در آلمان غربی دیوار بکشند» [۳۶]. سیاست‌گذاران ایالات متحد از جنبش کارگری آلمان و از مقاومت می‌ترسیدند. مقاومت بعد از جنگ دوم جهانی، اعتبار زیادی داشت. دموکرات‌های رادیکال، سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها و بقیه عضو بودند و امریکا باید آن را در هم می‌شکست. این کار را با وحشی‌گری زیاد در ایتالیا و یونان و به روش‌های متنوع دیگری در آلمان، فرانسه، بلژیک و جاهای دیگر انجام داد. ایالات متحد به هم‌دستی در سرنگونی وحشت‌بار دموکراسی ایتالیا دست‌کم تا دهه‌ی ۱۹۷۰ ادامه داد. بعد از آنش را نمی‌دانیم چون مدرکی نداریم، من تصور می‌کنم هنوز ادامه داشته‌باشد.

در ژاپن داگلاس مک آرتور که درکش از دموکراسی احتمالاً همان‌قدر بود که در تعلیمات اجتماعی کلاس هشتم آموخته‌بود، ابتدا به ژاپن اجازه داد تا عملاً شروع به ساخت نهادهای دموکراتیک بکند. لیبرال‌ها در واشنگتن خشمگین شدند و چیزی را که «جریان به عقب» نامیده شد در سال ۱۹۴۷ بنا نهادند تا جنبش کارگری را تضعیف و نخبگان سستی و اساساً چیزی شبیه به نظم

1. George Kennan

ستی را حفظ کنند. به انجام این کار موفق شدند و از آن موقع دولت تک‌حزبی روی کار است [۳۷].

و در امریکای لاتین لازم نیست دنبال داستان بگردیم چون معروف است یا باید باشد. در دوران ریگان که ریشه‌ی دولت فعلی است، وحشی‌گری‌های رذیلانه‌ی خیلی بدتر از هرآنچه در اقمار اروپای شرقی رخ داد، صورت گرفت. اما همین که خرد کردن نیروهای مردمی محلی انجام گرفت، دولت‌هایی را که «دولت مشروع» نامیدند روی کار آوردند.

می‌توان منتظر همین چیزها در عراق هم بود. البته روشنفکران باسواد به پارادوکس اشاره خواهند کرد. پیشتر به تامس کاروترز، مقام پیشین اشاره کردیم که دریافت همه‌ی دولت‌های امریکا - که بهمان اطمینان می‌دهد، «صداقتشان» محل تردید نیست - فقط وقتی دمکراسی را ترویج می‌کنند که به ترویج منافع راهبردی و اقتصادی ایالات متحد کمک کند. او در کتاب ۲۰۰۴ خود درباره‌ی «ترویج دمکراسی» پس از جنگ سرد [۳۸] می‌گوید که می‌تواند به‌رغم صداقت دولت در عراق همین خط مشی پی گرفته شود. جل‌الخالق! بله، صداقت داریم؛ حتا وقتی مدام مخالف آنچه می‌گوییم عمل می‌کنیم، خللی در صداقتمان پدید نمی‌آید. بعد مقامات ایالات متحد می‌کوشند جلوی انتخابات عراق را بگیرند یا طبق گفته‌ی جلبیر مسیرش را تغییر دهند. هنوز هم همین است. کاری که باید بکنند ادامه‌ی این خط قوی، استمرار آن و تحمیل رژی می‌شبه به السالوادور یا لهستان زیر نظارت شوروی یا نظام ویشی است به عراق. اما این کار راحتی نیست؛ عراق، السالوادور نیست.

اشقر: کاملاً موافق‌ام. ایالات متحد امروز در عراق توی مشکل عمیق، خیلی عمیقی دست‌وپا می‌زند. اگر وضعیت را با عبارت‌هایی مثل «شکست مطرح نیست» بسنجید - به خاطر اهمیت آنچه به دلایل ذکر شده در خطر است - ژرفای مشکل را با خود همین عبارت‌های واشنگتن درمی‌یابید. همان‌طور که نوآم گفت درست با همان طرح‌های سال ۱۹۴۵ برای ژاپن و آلمان به آنجا رفتند. به طرح‌های درباره‌ی ایتالیا کاری نداشتند گرچه شرایط عراق شباهت بیشتری به ایتالیای پس از جنگ دارد چون در هر دو کشور نیرویی با پایگاه توده‌یی وجود دارد - حزب کمونیست ایتالیا در ۱۹۴۵ و ائتلاف عراق متحد امروز - که امریکا بر آن نظارت ندارد و پیوند هایش با دولت دشمن امریکا است. در مورد ایتالیا، اتحاد شوروی بود و در مورد عراق، ایران است. پس توازن قوا در عراق خیلی بدتر از آن چیزی است که در ایتالیا با آن مواجه بودند. در ایتالیا توانستند از پس حزب کمونیست برآیند در حالی که کنار زدن ائتلاف عراق متحد خیلی مشکل‌تر است. مقامات امریکایی در چند سال گذشته از هر ترفندی استفاده کرده‌اند ناموفق بوده. خلیل زاد نمی‌تواند معجزه کند. پس اگر همه چیز همین‌طور پیش برود مشکل واشنگتن این است که چه بکند. اکنون در مقاله‌ها و وب‌سایت‌های منتشر شده در عراق نگرانی‌هایی بیان می‌شود از این واقعیت که ایالات متحد در فکر اجرای یک کودتاست. تازگی رسوایی‌یی در عراق به وجود آمد، نمی‌دانم اینجا هم گزارش شد یا نه: وزیر دفاع ترتیبی داد تا علاوی جوری از ارتش سان ببیند انگار که رییس جمهور است. وزیر دفاع عراق در دولت جعفری که بعد از انتخابات ژانویه‌ی ۲۰۰۵ تشکیل شد، توسط ایالات متحد تعیین شد. ائتلاف متحد - در این مورد مجلس اعلای انقلاب اسلامی - چنان کرد که وزیر کشور را بعد از مشاجره‌های بسیار با امریکا و نمایندگانش برای خود نگه دارد. اما مقامات اشغال‌گر مدنی و نظامی امریکا اصرار داشتند وزیر دفاع تحت فرمانشان باشد - سکان نامزدشان را در دست داشتند - و کوشیدند که ارتش را به کنترل خود درآورند، دست کم دسته‌ی افسران را. خیلی از بعضی‌های عراق را به سر جاهایشان برگرداندند، این کار از وقتی شروع شد که علاوی در رأس دولت موقت بود و تا به حال ادامه دارد. این واقعیت که ارتش ملک طلق ایالات متحد است شایعه‌ی کودتا توسط ارتش عراق را ممکن می‌کند.

کل کارزار تبلیغاتی اخیر ایالات متحد درباره‌ی دست داشتن وزیر کشور عضو ائتلاف متحد و مجلس اعلای انقلاب اسلامی در سرکوب و شکنجه کاملاً دروغ است. وقاحت واقعی است. علاوی که اخیراً اعلام کرده سوءاستفاده‌ها از حقوق بشر - که آن‌ها را محدود به وزارت کشور کرده - امروز «بدتر» از زمان صدام حسین است، [۳۹] خودش این کاره است! این علاوه بر آنکه اغراق خیلی واضحی است، ادعایی شگفت هم هست. سرک می‌کشیدم که ببینم چه‌طور انواع مفسران، از مفسران جریان اصلی تا منابع ضد جنگ از نقل چشم‌و گوش‌بسته‌ی سخنان او خوشحال اند؛ همه باید بدانند که وقتی علاوی با حمایت کامل ایالات متحد در رأس دولت موقت بود، تنها کسی بود که با کمک «مشاوران» امریکایی که بعضیشان در السالوادور یا همچین جایی آموزش دیده بودند، تکاورهای پلیس ویژه در بازداشتگاه‌های مخفی گذاشت و در زمان او بود که شکنجه توسط نیروهای عراقی در حضور مشاوران امریکایی شروع شد. این ریاکاری محض است که می‌کوشد تا احساسات فرقه‌پی سنی‌های عرب را علیه شیعیان بشویند و به افکار عمومی غرب و امریکا غیرمستقیم بقبولاند که نیروهای شیعه چه قدر «بد» هستند. نگرانی‌ها این‌طور توجیه می‌شوند. به یاد بیاورید که رامسفلد از سال ۲۰۰۳ گفته که ایالات متحد هرگز اجازه نخواهد داد دولتی به سبک ایران در عراق روی کار بیاید. این معادل امریکایی دکتترین برژنف، «خودمختاری محدود» است: [۴۰] مختارید که هر چه می‌خواهید بکنید اما تا زمانی که ما بپذیریم.

مشکل دولت بوش این است که حتا کودتا، انتخابی واقع‌بینانه نیست. درست است که احتمالاً می‌تواند بر بسیاری از افسرها تکیه کند اما اکثر سربازها شیعه یا کُردند - کل واحدهای «پیش‌مرگه» ی کُرد وارد ارتش شده‌اند. بعید است که سربازان شیعه دستورهای فرماندهی تحت امر ایالات متحد را علیه مردم خود اجرا کنند. و کُردها دوشادوش سنی‌ها نخواهند جنگید چون ائتلاف کُردی اساساً نگران حکمرانی بر شهر کرکوک است که نفت دارد و رقابیش آنجا شیعه‌ها نیستند بلکه عرب‌های سنی و ترکمن‌ها هستند.

به این خاطر کل این وضعیت خیلی پیچیده است. ایالات متحد به موقعیت سیاه و سفید که نظارت بر آن به نسبت آسان است عادت کرده. اما پیچیدگی جوامع خاورمیانه چنان است که به آدم‌های باهوش تری از تبهکاران سرگرم در منطقه نیاز دارد. آن‌ها مشکل واقعی دارند و سؤال این است که راهبرد سیاسی امریکا اکنون چیست؟ راهبرد آن‌ها کوتاه‌مدت است. در زدوبند برای تشکیل دولت بعدی دست دارند و می‌کوشند موقعیت خود را تثبیت کنند. آیا راهبرد بلندمدت دارند؟ تردید دارم چون همه چیز از بین رفته. (چامسکی: هدف درازمدت دارند). البته، همان‌طور که بحث کردیم می‌خواهند منابع انرژی منطقه را کنترل کنند. مشکل این است که برای رسیدن به این هدف از چه ابزاری سود می‌برند؟ و فکر می‌کنم در این زمینه آشفتگی دارند. وقتی از نزدیک کارهای آن‌ها را در منطقه پی‌گیری می‌کنید، حس می‌کنید خط مشی‌هاشان تغییر می‌یابد؛ از نظر پراگماتیک می‌کوشند به ناملایمات واکنش نشان دهند اما واقعیت این است که راهبرد درازمدت مناسبی ندارند.

مشکل اینجاست که کل این قضیه واقعاً نگران‌کننده است: افکار عمومی عراق نگران برنامه‌های امریکاست چون غول زخمی، خیلی خطرناک است.

چامسکی: آیا شیعیان عراق، اتهام شکنجه را حرکتی ضد شیعی می‌دانند؟

اشقر: بله، اکثریت قاطع شیعیان این را به شدت دروغ می‌دانند و وقتی می‌شنوند علاوی این اتهامات را می‌زند، خیلی عصبانی می‌شوند چون واقعاً از او متنفرند. به خصوص صدرا که هم‌زمان سرسخت‌ترین مخالفان امریکایی‌ها هستند.

مجلس اعلاء ادعا می کند که آن هایی که شکنجه شده یا به قول خودشان باهاشان «بدرفتاری» شده، «تروریست» بوده اند: این عمل را کاملاً مشروع می دانند، چون درست همان راهی است که ارتش امریکا به آن ها نشان داده. درباره ی بخشی از جهان صحبت می کنیم که متأسفانه فرهنگ واقعی حقوق بشر در آنجا وجود ندارد و شکنجه آنجا کاملاً عادی است. و اگر دولت بوش نماینده ی خودخوانده ی تمدن غرب، شکنجه را در شرایط خاصی قانونی می داند، چرا باید شیعیان عراق یا هرکس دیگر را برای این طور فکر کردن سرزنش کرد؟ در نتیجه کارزار واشنگتن علیه وزیر کشور ناراحتی به بار آورد و آن را ترفند ایالات متحد علیه ی ائتلاف متحد دانستند. واقعیت است که نیروهای مسلح وزارت کشور، پراز چریک های متشکل جناح های مختلف ائتلاف متحدند - اما نه در نتیجه ی «عملیات نفوذی» چون در این مورد رازی وجود ندارد. آن ها خیلی روشن شبه نظامیان شان را وارد نیروهای مسلح کردند که سیاست رسمی مورد حمایت ایالات متحد بود و به جای اینکه زیر نفوذ باشند، نیروهای وزارت کشور را تحت کنترل خود گرفتند. حضور چریک های مجلس اعلا ی انقلاب اسلامی و به خصوص صدری ها درون این نیروها خیلی توی چشم می زند. گزارش ها می گویند که روی بیشتر ماشین های پلیس تصاویر مقتدا صدر یا دبیران مجلس اعلا ی انقلاب اسلامی به چشم می خورد که حتا خیلی واضح نشان می دهد اوضاع چه قدر از کنترل ایالات متحد دررفته است.

جنبش ضد جنگ چه باید بخواهد؟

شالوم: جنبش ضد جنگ باید چه موضعی در عراق بگیرد؟ چه باید بخواهد؟

چامسکی: یک ارتش اشغال‌گر یا نیروی حمله‌ور مثل نیروهای امریکایی البته فقط دو مسوولیت دارد. یکی جبران خسارتی که وارد آورده و دیگر اینکه بگذارد مردم راهشان را بروند. یعنی باید راه مردم عراق را رفت، هرچه باشد. خیلی روشن است که نظر مردم چیست. چون مدرک اساسی‌یی از حمایت گسترده از اشغال‌گران نظامی وجود ندارد، آن‌ها باید بیرون بروند و این باید در اینجا هم موضع همه باشد. و نمی‌شود نادیده گرفت که باید کوششی انجام داد برای آگاه کردن مردم از آنچه در خطر است. مردم باید از خطرهای پیش روی ایالات متحد در ابقای نوعی رژیم دست‌نشانده در عراق آگاه شوند. این اولویت عمده و درجه یک هر دو حزب دمکرات و جمهوری خواه است. همین که نیروهای ضد جنگ این را درک کنند، دیگر در آن مشارکت نمی‌کنند.

اشقر: من با نوآم در روش تعریف مسوولیت موافق ام. اما فکر می‌کنم در این مورد هشدار دادن به روش‌های دیگر تعریف مسوولیت‌ها مهم باشد. در برخی جوامع قانونی فجیع وجود دارد که اگر مردی به زنی مجرد تجاوز کرد، باید با او ازدواج کند. در مقام مقایسه این همان چیزی است که از برخی از محافل ایالات متحد می‌شنویم: ما به عراق تجاوز کرده‌ایم و باید با او ازدواج کنیم، «باید آنجا بمانیم، آنجا مسوولیتی داریم». باید با این دید به مسوولیت، سفت و سخت مبارزه کرد. باید روشن شود که اگر عراقی‌ها برای تثبیت کشورشان و ساختن نهادهایشان احتیاج به کمک نظامی دارند، بدترین منبع ممکن برای این کمک ایالات متحد و نیروهایش خواهند بود. در مورد عراق می‌گوییم که مسوولیت ایالات متحد اساساً ترمیم است و ارایی‌ی هر کمک مورد نیاز امانه با اشغال، اگر واشنگتن واقعاً حس مسوولیت‌پذیری و دغدغه برای عراق داشت، نیروهایش را مدت‌ها قبل از عراق بیرون می‌آورد و برای گروه‌های سازمان ملل یا چنین نیروهایی تدارکات لازم فراهم می‌کرد تازه در صورتی که اکثریت مردم عراق درخواست می‌کردند.

چامسکی: اجازه می‌خواهم چیزی اضافه کنم: نظر اکثریت مردم امریکا هم عملاً همین است. بر اساس نظرسنجی‌ها از زمان اشغال عراق در آوریل ۲۰۰۳ اکثریت مردم امریکا گفتند: «ببینید، مسوولیت بازسازی، تأمین امنیت، انتقال سیاسی و غیره به ما ربطی ندارد باید به سازمان ملل واگذار شود». در واقع در مورد دمکراسی امریکایی این را به ما می‌گوید که این اطلاعات نظرسنجی گزارش نشد گرچه چندین مطالعه‌ی این چنینی توسط مؤسسه‌های معتبر انجام شد. رأی‌دهندگان اسپانیایی هم در مارس ۲۰۰۴

همین موضع را گرفتند، هرچند متهم به بی‌دغدغه بودن شدند. آن‌ها درخواست بیرون آمدن نیروها را نکردند، گفتند که باید تحت نظارت سازمان ملل باشند. این همان موضع مردم آمریکا بود. به دو تفاوت بین اسپانیا و ایالات متحد توجه کنید. یکی آنکه گرچه اسپانیا را به سختی می‌شود دموکراسی کامل دانست، مردمش می‌دانستند افکار عمومی چه بوده است. در آمریکا نمی‌دانند چون گزارش نمی‌شود و دوم، در اسپانیا می‌شود به مسایل رأی داد، اینجا تصور ناپذیر است. چنین چیزی به رأی گذاشته نمی‌شود که نشانه‌ی قاطع کمبودهای دموکراتیک است. اما چیزی که اینجا وجود دارد، آن است که جنبش‌های مردمی می‌توانند کاری بکنند. به خودشان باور عام دارند. پس باید مردم را چنان سازمان داد که شکاف بین سیاست عام و افکار عمومی کم شود تا افکار عمومی بر سیاست تأثیر بگذارد.

شالوم: به نظر من ایالات متحد اگر بتواند حالا عراق را به سازمان ملل واگذارد با ابقای کنترل واشنگتن از طریق شورای امنیت، خیلی هم خوشحال می‌شود.

چامسکی: نکته‌ی بعدی همین است. باید این کنترل از طریق مجمع عمومی باشد. شورای امنیت را و توبی اعتبار کرده [۴۱]. و به‌رغم صحبت‌ها، تقریباً تمام و توها را ایالات متحد انجام داده است. از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۶۰ وقتی واشنگتن بفهمی نفهمی نظارت بر سازمان ملل را از دست داد، ایالات متحد در و تو با فاصله جلودار است و بریتانیا دوم، هیچ کشور دیگری حتا در نزدیکی آن‌ها هم نیست. پس بله مادام که ایالات متحد و بریتانیا می‌توانند آزاده و تو کنند، شورای امنیت اساساً بی‌معنی است. اما در مجمع عمومی نمی‌شود این کار را کرد.

اشقر: درست است اما هم‌زمان کشورهای دیگر هم حق و تو دارند. واشنگتن دوست ندارد قضیه وارد شورای امنیت شود چون انحصار و تو در دست او نیست.

هرچند دیگر خیلی دیر شده. اگر واقعاً مردم عراق برای دولت بوش مهم بودند - یک «اگر» بزرگ - این کار را آغاز می‌کرد. بعد از سرنگون کردن رژیم بعثی، نیروهای آمریکایی را از آنجا بیرون می‌کشید و به جای آن‌ها نیروهایی می‌گذاشت که از نظر مردم عراق بی‌طرف باشند - نه نیروهای کشورهای بی‌طرفی که به شدت مظنون به رقابت بر سر تأثیرگذاری در عراق و منطقه اند. همین حضور نیروهای آمریکایی است که به وضعیت فعلی در عراق انجامیده و هرچه بیشتر آنجا بمانند، وضعیت هرچه بحرانی‌تر می‌شود. همان‌طور که ژنرال جرج کیزی^۱، فرمانده نظامی ایالات متحد در عراق در جلسه‌ی کمیته‌ی خدمات مسلحانه‌ی سنا^۲ گفت، همین حضور نیروهای ایالات متحد «به عنوان نیروهای اشغال‌گر، از عناصری است که آتش شورش را روشن نگه می‌دارد» [۴۲]. و این یک واقعیت است چون تعداد آرا در نظرسنجی‌های در مورد عراق هرچه باشد یک چیز قطعی است: اکثریت قاطع بخش مهمی از مردم، عرب‌های سنی، خشمگینانه با اشغال مخالف اند و درست در نواحی سکونت آن‌هاست که اشغال به شدت متمرکز شده و مردم را می‌کُشد. درخواست بیرون رفتن نیروهای آمریکایی بر پایه‌ی این ملاحظات است، نه از روی دیدگاهی خودمدارانه، خودپسندانه، بی‌توجه و باری به هر جهت. نگرانی درستی برای سرنوشت عراق است چون می‌دانیم ایالات متحد در عراق به دنبال چیست - که به تفصیل شرح دادیم - و از طرفی می‌دانیم که همین حضور نیروهای آمریکایی وضعیت را متشنج می‌کند. البته احتمالاً اکثریت عراقی‌ها فکر می‌کردند که برای ساختن نهادهای جدید به کمک‌هایی نیاز دارند و گر نه شبکه‌های قدرت

1. George W. Casey
2. Senate Armed Services Committee

قبلی با دسترسی به سلاح و منابع می توانستند تهدیدشان کنند؛ چنین نظری در میان بیشتر شیعیان وجود داشت. این چیزی است و باور کردن اینکه به طور خاص ایالات متحد آن نیرو باشد چیز دیگری. اگر بسیاری از آن‌ها به جای بیرون رفتن فوری نیروهای خارجی، از جدول زمانی برای بیرون رفتن این نیروها سخن گفتند، به این خاطر است که هیچ گزینه‌ی دیگری پیش رویشان نبود تا شر کمتر باشد. معتقدم ما به عنوان انسان‌های مترقی کاری که باید از آغاز می کردیم ایجاد جنبش ضد جنگ بود. کاری بود که باید انجام می شد و همچنان باید انجام شود. ایجاد جنبش ضد جنگ پیرامون درخواست «بیرون، همین حالا!» به واشنگتن فشار می آورد و وقتی این درخواست روشن و واضح توسط نمایندگان اکثریت در عراق بیان شود، تعیین کننده خواهد بود. و قطعاً بعد از آن، فشار جنبش ضد جنگ در ایالات متحد تعیین کننده خواهد بود چه از طریق فشار مستقیم و تظاهرات و روش‌های دیگر و چه از طریق فشار غیر مستقیم نظرسنجی‌های افکار عمومی که البته نخبگان ایالات متحد هم به آن توجه دارند.

آیا بیرون آوردن نیروها از عراق به جنگ داخلی می‌انجامد؟

شالوم: نظرتان درباره‌ی این ادعا که بیرون آمدن نیروهای امریکایی از عراق به جنگ داخلی با ابعاد لبنان خواهد انجامید چیست؟
چامسکی: وظیفه‌ی اثبات^۱ آن با کسانی است که می‌خواهند اشغال نظامی برجا بماند. هر کس که بخواهد از نیرو استفاده کند در هر شرایطی وظیفه‌ی اثبات با اوست. نباید اثبات کنید که شکست در استفاده از نیروها فاجعه خواهد بود. می‌شود همین را درباره‌ی واحدهای اجتماعی کوچک‌تر گفت - مثلاً یک خانواده: فرض کنید یک پدر پدرسالار بدزبان بگوید: «اگر زن و بچه‌ام را کتک نزیم، خطرناک خواهند شد». خُب این وظیفه‌ی مردم نیست که اثبات کنند مسأله این نیست، آن پدر وظیفه دارد که نشان دهد مسأله این هست. نیازی به بحث بیشتر نیست. همین قضیه در مورد هر گونه استفاده از زور و هر شکل خشونت شامل اشغال نظامی که گونه‌ی افراطی کاربرد خشونت است، صحت دارد. وظیفه‌ی اثبات آن بر دوش کسانی است که ادعا می‌کنند استفاده از زور لازم است. اگر نتوانند از پس وظیفه‌ی سنگین اثبات لزوم استفاده‌شان از خشونت و اشغال بر بیایند باید متوقفش کنند. بحث دیگری نیست. باید همان رفتاری را کرد که با آن پدر بدرزبان.

اشقر: می‌شود افزود که اتفاقاً اثبات اینکه حضور نیروهای اشغال‌گر زبان‌بار است، کاری ندارد. هیچ کس نمی‌تواند هیچ تضمینی برای آینده‌ی عراق بدهد خواه نیروهای امریکایی بمانند، خواه بروند. هیچ قطعیتی درباره‌ی آنچه بعد اتفاق می‌افتد وجود ندارد. سناریوها و امکانات مختلفی از بدترین تا بهترین وجود دارند. اما یک چیز قطعی است: اشغال، عراق را به وضعیت خطرناکی کشانده و هر چه بیشتر طول بکشد، خطرناک‌تر هم خواهد شد.

کنفرانس نیروهای سیاسی عراق در نوامبر ۲۰۰۵ در قاهره [۴۳] نشان داد که وقتی نیروهای سیاسی عراق در یک طیف کنار هم قرار بگیرند می‌توانند به اجماع برسند - اگر کار سفیر امریکا، زلمی خلیل‌زاد «تفرقه‌اندازی و حکمرانی» و تقلب نباشد. اتفاقی نبود که بخشی از اجماع به دست آمده در کنفرانس، غیرمستقیم علیه ایالات متحد بود با تمایزی که بین مقاومت قانونی در برابر اشغال و عملیات تروریستی قایل شدند که بازتاب دیدگاه عموم عراقی‌هاست. مردم معمولاً به «مقاومت شرافتمندانه» اشاره می‌کنند که منظورشان مقاومت مسلحانه در برابر نیروهای ایالات متحد و نیروهای اشغال‌گر دیگر است در تقابل با «تروریسم» که تمام عملیات خشونت‌آمیز دیگر است. با کمال تعجب این خبرها معمولاً اینجا گزارش نمی‌شوند. حتا جلال طالبانی، رهبر گردی که در سال

1. burden of proof

۲۰۰۵ به ریاست جمهوری عراق برگزیده شد، از این تمایز استفاده کرد. او بارها گفته که آماده است با «مقاومت شرافتمندانه» مذاکره کند. یعنی رئیس جمهور عراق که ظاهراً باید متحد ثابت قدم ایالات متحد باشد می گوید که کسانی که عملیاتشان منحصر به حمله به نیروهای امریکایی است شرافتمندند. پس نشانه های کافی برای امکان اجماع - تا درجه هایی - در کشور وجود دارد.

درنگ کردن روی این ادعای ژنرال کیزی که حضور نیروهای امریکایی شورش را شعله ور می کند، ارزش دارد. چرا باید این طور باشد؟ البته تنفر شدیدی نسبت به این نیروها وجود دارد اما در ضمن همین حضور نیروهای امریکایی است که شورش را قانونی می کند. اگر نیروها بیرون می رفتند، دو احتمال وجود داشت: یکم، منبع اصلی قانونمندی عملیات مسلحانه محو می شد و دوم، عرب های سنی خود را رویاروی دورنمای جنگ داخلی می دیدند. در واقع این عرب های سنی هستند که بیشترین دلیل را برای ترسیدن از جنگ داخلی دارند چون تعدادشان به پای شیعه ها نمی رسد به ویژه که شیعه ها را ایران هم حمایت می کند. پس این باور به وجود می آید که اگر نیروهای اشغال گر عراق را ترک کنند، آن ها عملیات مسلحانه را متوقف می کنند. و عملاً متنفذترین گروه سنی، انجمن علمای مسلمان به کرات گفته که: اگر نیروهای اشغال گر برای خروج برنامه ی زمانی اعلام کنند - حتا نگفته اگر نیروهای اشغال گر بیرون بروند - از تمام گروه ها خواهدخواست که عملیات مسلحانه را متوقف کنند. [۴۴].

پس اگر تمام این ها را در نظر بگیریم و آن ها را با پی آمدهای اشغال مقایسه کنیم، فکر می کنم قضیه ی بیرون رفتن فوری نیروهای امریکایی مجاب کننده باشد. اجازه بدهید یک بار دیگر تکرار کنم که هیچ کس نمی تواند درباره ی چه گونه ی شرایط نظر قطعی بدهد چون به متغیرهای بسیاری بستگی دارد: برای مثال به اینکه عقلا و فهمیده ها به قدرت برسند یا خشک اندیشان. همه چیز ممکن است. اما چرا بدترین سناریوی فرضی را در نظر می گیریم و آن را محتمل ترین سناریو می دانیم و نتیجه می گیریم که نیروهای امریکایی باید بمانند و این بدترین سناریوی عملی حاصل اشغال را نادیده می گیریم؟ این البته کوششی برای توجیه اشغال است که هیچ پایه و اساسی ندارد.

گُردها در عراق

شالوم: گُردها چه؟ در عراق چه طور با آن‌ها برخورد شد؟

چامسکی: داستانِ پر آب چشم است. در زمان صدام حسین وحشتناک بود - قتل عام انفال سال ۱۹۸۸، گازهای شیمیایی و... [۴۵] لازم است یادآوری شود که گرچه این سنگ‌دلی‌ها نتیجه‌ی کوشش گُردها برای براندازی صدام حسین، این جانی وحشی بود، ایالات متحد و بریتانیا در زمان وقوع این قساوت‌ها هیچ کاری نکردند. در ایالات متحد، در کنگره تلاش‌هایی برای محکوم کردن عراق در زمان قتل عام‌ها و استفاده از بمب‌های شیمیایی شد اما دولت ریگان جلویشان را گرفت. اجازه نمی‌دادند عراق محکوم شود. تازه بعد از آن دولت‌های ریگان و بوش پدر به تدارک تسلیحات نظامی خیلی مهم برای عراق ادامه دادند، تسلیحاتی مانند سلاح‌های پیشرفته‌ی کشتار جمعی - موشک‌ها، سلاح‌های زیستی و غیره [۴۶]. پنتاگون داستانی ساخت که این صدام حسین نبوده که به گُردها گاز شیمیایی زده بلکه ایرانی‌ها بودند [۴۷]. دولت نخست‌وزیر تاجر در بریتانیا که اصلاً قضیه را به فراموشی سپرد - شاید حداکثر چند کلمه‌ی گفته‌باشد. اعتراض‌های پارلمانی وجود داشت اما جالب اینکه هسته‌ی آنچه «حزب کارگر نو» نامیده می‌شود - تونی بلر، جک استراو^۱، جف هون^۲ و بقیه [۴۸] - به اعتراض‌ها نپیوستند، چون جنایت صدام علیه گُردها خیلی برایشان اهمیت نداشت. این بی‌تفاوتی هرچه شگفت‌تر ادامه یافت. جک استراو در سال ۲۰۰۱ قبل از آنکه وزیر امور خارجه شود، وزیر کشور بود و مسوول رسیدگی به درخواست‌های پناهندگی سیاسی؛ یک عراقی که در زندان‌های صدام شکنجه شده بود در آن زمان درخواست پناهندگی سیاسی کرد اما او به این بهانه که عراقی‌ها «می‌توانند در قوه‌ی قضایی مستقل و کاملاً قانونی از دادگاه‌های صالحه برخوردار باشند» درخواست او را رد کرد [۴۹]. این ماجرا که رخ داد اتفاقاً در لندن بودم، فکر کردم که دولت قطعاً فردا سقوط می‌کند. اما اگر شما چیزی شنیدید من هم شنیدم. من به طرز قابل ملاحظه‌ی، وفاداری طبقات تحصیل کرده‌ی انگلیسی را کم برآورد کرده بودم. اما به گُردها باز گردیم، مقامات ایالات متحد و بریتانیا اصلاً برایشان قضیه‌ی گُردها مهم نبود. اوج شقاوت بود اما قضیه بیشتر از این بیخ دارد.

اجازه دهید به دهه‌ی ۱۹۷۰ باز گردیم که ایالات متحد با بهره‌برداری ابزاری از گُردها برای دخالت در امور بین ایران و عراق از

1. Jack Straw
2. Geoff Hoon

آن‌ها سود جست. واشنگتن در سال ۱۹۷۴ از شورش‌گُردها علیه عراق حمایت کرد. اما عراق سال بعد با ایران معامله‌یی کرد که بر اساس آن توانست آزادانه به کشتار جمعی گُردها دست بزند و امریکا هم یک قدم عقب نشست. همان زمان وزیر امور خارجه‌ی ایالات متحد، هنری کیسینجر اظهارات مشهورش را در پاسخ به انتقادهای ایراد کرد - «عملیات پنهان را نباید با کار میسیونرها اشتباه گرفت» [۵۰]. و اگر گُردها امروز به ایالات متحد یا هر قدرت بزرگ دیگری اتکا کرده باشند، دست به خطر بزرگی زده‌اند. همیشه به آن‌ها خیانت شده در سراسر تاریخشان. قدرت‌های بزرگ برای اهداف خود از آن‌ها استفاده خواهند کرد اما اگر گُردها با اهداف آن‌ها از در مخالفت درآیند، گلیم را از زیر پایشان می‌کشند و دوباره کشتار جمعی به سرشان می‌آید. این جریان خیلی خطرناکی است.

اشقر: واقعاً! تاریخ گُردها پر است از چنین قساوت‌هایی. یکی از بدترین هایش خنجری بود که شاه ایران در سال ۱۹۷۵ از پشت به آن‌ها زد تا آنچه را که می‌خواست، از صدام به دست آورد. شاه تنهایشان گذاشت و اجازه داد صدام درهمشان بکوبد و ایالات متحد هم تماشاچی شد. مردم معمولاً به گازهای شیمیایی که نوآم اشاره کرد، اشاره می‌کنند؛ شهر حلبچه، شهری که هدف اصلی سلاح‌های شیمیایی بود تبدیل به نماد شد - گرینکای جنبش گُردها می‌شود بهش گفت - اما نباید فاجعه‌ی سال ۱۹۹۱ را هم فراموش کرد. (**چامسکی:** قطعاً) در سال ۱۹۹۱ بعد از جنگ خلیج فارس، ایالات متحد چراغ سبز خیلی آشکاری به صدام نشان داد تا شورش گُردها را پس از شورش شیعیان در هم بشکند، بعد از میدان دادن به هر دوی آن‌ها.

چامسکی: باور نمی‌کنم که گُردها این‌ها را فراموش کرده باشند.

اشقر: نمی‌تواند فراموش کرده باشند اما ایالات متحد کمی پس از آنکه در سال ۱۹۹۱ به صدام اجازه‌ی سرکوب خونینی داد، «از خود اعاده‌ی حیثیت کرد». در غرب درباره‌ی وضع اسفناک پناهندگان گُردها در اردوگاه‌های مرزی ترکیه غریب اعتراض بر پا شد. برای مردم این غریب اعتراض به دلایل انسان‌دوستانه بود اما برای دولت‌ها نگرانی بیشتر، از پذیرش این پناهنده‌ها به عنوان مهاجر بود و اعطای پناهندگی سیاسی (**چامسکی:** چون ترکیه نمی‌خواستشان). درست است و ناگزیر به اروپا آمدند. سپس دولت ترکیه و دولت‌های اروپایی نگران از مهاجرت جنگی به واشنگتن گفتند: «باید کاری بکنی، باید به عراق بازشان گردانی». اما تنها راه بازگرداندن پناهنده‌ها به عراق همان کاری بود که بعد انجام دادند - نوعی منطقه‌ی امن به آن‌ها دادن، کردستان عراق را تبدیل به منطقه‌ی امن کردن. و این‌ها همه به این واقعیت انجامید که گُردها پس از ۱۹۹۱ نسبتاً بیشترین منفعت را بین مردم عراق از شرایط برده‌اند - از بی‌آمدهای تحریم اقتصادی آسیب ندیدند - حتا از ترانزیت همه نوع کالای تجاری از سرزمین‌هایشان و قاچاق به عراق و از عراق، مثل فروش غیرقانونی نفت سود برده‌اند. معروف است که بخشی از رهبری گُردها، به ویژه مسعود بارزانی، رییس حزب دمکرات کردستان وارد معامله با پسران صدام شد که سازمان‌دهندگان بزرگ «بازار سیاه» و قاچاق در کشور بودند - این در ضمن توضیح‌دهنده‌ی این مطلب است که چرا رهبری گُردها نسبت به رهبری شیعه کمتر خواستار غیربعثی کردن اوضاع است.

چامسکی: گُردها این ائتلاف‌های قدیمی با شبکه‌های بعثی سابق را حفظ کرده‌اند؟

اشقر: فکر نمی‌کنم، اما رهبری گُردها به‌طور کل و بارزانی به‌طور خاص، نسبت به رهبران شیعه موضع متعادل‌تری در قبال غیربعثی کردن عراق دارند. به همین دلیل است که خیلی آسان با چرخش فعلی واشنگتن کنار می‌آیند و با عرب‌های سنی از جمله بعثی‌های سابق گرم می‌گیرند. مشکل اساسی با آن ندارند. کسانی که خیلی به غیربعثی کردن اصرار دارند، رهبران اسلامی شیعه اند به ویژه مقتدا صدر و مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق.

چامسکی: داشتم در جریان قتل عام ۱۹۹۱ به اخبار تلویزیونی نگاهی می‌انداختم و نظرم این بود که بین پوشش خبری قتل عام شیعیان و بیرون راندن کردها تفاوت وجود داشت. به نظرم نسل‌کشی شیعیان بدون شرح و تفسیر می‌گذشت اما در مورد کردها چنین نبود. یادم می‌آید به گزارش‌های تلویزیونی نگاه می‌کردم و خبرنگار می‌گفت: «به این بچه‌ها نگاه کنید، درست مثل ما چشم‌آبی‌اند، چه‌طور می‌شود این بلا سرشان بیاید؟» به نظرم این یک جور تمایزگذاری مستقیم نژادی آمد بین شیعه‌ها و کردها.

اشقر: بله، چنین مواردی بود - دربارہ‌ی مسلمانان بوسنی هم واقعاً حرف‌های نژادپرستانه می‌زدند. اما رسانه‌ها در هر حال آماده بودند که با کردها هم‌دردی کنند چون کردها را متحد غرب می‌دانستند اما شیعیان را متحد ایران. شورش جنوب عراق ملهم از ایران معرفی شد. در غرب همان ادعاهایی را که بعثی‌ها در رابطه با دست داشتن ایران در شورش شیعیان می‌کردند می‌دیدید، در حالی که چنین نبود چه برسد که ایران بخواهد هدایتش کند.

چامسکی: جدا از این وقایع نفرت برانگیز مثل انفال و غیره، رفتار با کردها در طولانی‌مدت در ترکیه بدتر از عراق بوده. نمی‌دانم جلبیر تو با من موافقی؟

گردها در ترکیه

اشقر: اگر دوره‌های خیلی سخت جنگ را در نظر بگیریم، بله. از نظر حقوق فرهنگی و موقعیت قانونی، شرایط گردها در عراق نسبت به ترکیه بهتر است. نه چون عرب‌های عراق دمکرات‌تر از ترک‌ها هستند، به خاطر مسأله‌ی توازن قوا. عراق کشوری است که توازن قوا در آن بیشتر از همه به سود گردهاست؛ به تناسب تعدادشان نسبت به کل جمعیت کشور. شرایطشان در طول زمان بهتر بوده است و حتا دولت بعثی، به دلایل تاکتیکی در سال ۱۹۷۰، خیلی جلو تر از هر آنچه در ترکیه داشتند به آن‌ها حقوق خودمختاری بخشید. همین‌طور نسبت به ترکیه که تا همین اواخر حتا نمی‌شد اسمی از وجود داشتن گردها در آن کشور آورد - به آن‌ها «ترک‌های کوه‌نشین» می‌گفتند - از حقوق فرهنگی و زبانی بیشتری در عراق برخوردار بوده‌اند. رفتار ترکیه با گردها مثل این حرف‌نخست‌وزیر سابق اسرائیل، گلدامایر^۱ در مورد فلسطینی‌ها در سال ۱۹۶۹ است که می‌گفت چیزی به نام فلسطین وجود ندارد [۵۱]. پس در رفتار عملی ترکیه ستم و سرکوب داریم وجود داشته و رفتار گهگاهی مثل عراق نبوده که در دوره‌هایی شرایط در کردستان نسبت به سایر مناطق کشور خفقان‌آورتر باشد و دوره‌های جنگ و سرکوب شدیدی آنجا وجود داشته باشد - در ترکیه تا همین اواخر که دولت و ارتش تحت فشار اتحادیه‌ی اروپا، توافقاتی کردند، این رفتار، رفتاری همیشگی بوده است و البته هنوز از شرایط آزادی خیلی دور است چه برسد به حق تعیین سرنوشت.

چامسکی: از چند سال پیش تجربه‌ی شخصی دارم. سال ۲۰۰۲ در دیاربکر - پایتخت غیررسمی گردها در جنوب شرق ترکیه - سخنرانی داشتم. نیروهای امنیتی ترکیه آشکارا همه‌جا بودند و پشت هم عکس می‌گرفتند. شرایط هنوز خیلی وحشتناک بود، نه مثل دو سال قبلش اما بازمانده‌های ترورهای دهه‌ی ۱۹۹۰ هنوز احساس می‌شد. بعد از سخنرانی، سه جوان بالا آمدند و درست جلو روی نیروهای امنیتی ترکیه یک فرهنگ لغت گُردی - انگلیسی به من دادند که عمل جسارت‌آمیز باورنکردنی‌یی بود. اهدانامه‌ی کتاب خیلی تکان‌دهنده بود، در این باره بود که چه قدر آرزو مندند بتوانند اندیشه‌هایشان را با زبان خودشان بیان کنند. جو واقعاً پلیسی بود. خود من را نیروهای امنیتی کشوری همان موقع عملاً بازجویی کردند به خاطر اینکه سخنرانیم باعث تقویت میل به جدایی می‌شد. و تازه از استانبول آمده بودم که به من اصرار شد در دادگاه ناشری تُرک به عنوان شریک جرم او حاضر شوم. او ترجمه‌یی از کتاب مرا چاپ کرده بود که اتفاقاً در دو جای آن از شقاوت‌های تُرک‌ها در دهه‌ی ۱۹۹۰ با حمایت

1. Golda Meir

امریکا علیه گُردها صحبت به میان آمده بود، در نتیجه داشتند او را برای ایراد تهمت به دولت ترکیه محاکمه می کردند، وکیل او و وکلای دیگر از من خواستند اصرار کنم که شریک جرم هستم که به نظر آن ها باعث توقف دادرسی می شد که در عمل چنین هم شد اگرچه او بعداً به همین اتهام دوباره به دادگاه فراخوانده شد.

سرکوب در سال ۲۰۰۲ هنوز شدید بود. اما مثل دهه ی ۱۹۹۰ نبود. شاخص خوبی برای سطح سرکوب هست: میزان سلاح های امریکایی منتقل شده به ترکیه. تسلیحات امریکایی ارتباط مستقیمی با مقیاس سرکوب گُردها در ترکیه دارد. در نتیجه در دوره ی کارزار ضد شورش، تحویل سلاح های امریکایی به ترکیه نسبت به کل دوره ی جنگ سرد تا آغاز شورش در سال ۱۹۸۴، بیشتر بود. در واقع فقط در سال ۱۹۹۷ به تنهایی اوج شقاوت ها و حمایت کلیتون بود. کلیتون فقط در همان یک سال، تسلیحات بیشتری از کل تسلیحات فرستاده شده به ترکیه از سال های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۳ به آن کشور فرستاد [۵۲]. در دوران کلیتون تا سال ۱۹۹۷ ترکیه دریافت کننده ی اصلی کمک های نظامی امریکا بعد از اسرائیل و مصر بود که در مقوله ی دیگری می گنجند. تا ۱۹۹۹ ترکیه جای کلمبیا را گرفت. در این سال ارتش ترکیه شورش را در جنوب شرقی کشورش خیلی خوب سرکوب کرد پس دیگر نیازی به تسلیحات بیشتر نداشت. اما دولت کلمبیا که دولتی مخوف، سنگ دل و قاتل است هنوز شورش را در کشورش سرکوب نکرده بود پس آن ها در سال ۱۹۹۹ تبدیل به سومین دریافت کننده ی کمک های امنیتی امریکا در دنیا شدند (دوباره بعد از اسرائیل و مصر). [۵۳]

در دهه ی ۱۹۹۰ ایالات متحد، ۸۰ درصد تسلیحات ترکیه شامل تجهیزات سنگین را تأمین می کرد و این در حالی بود که شقاوت های باورنکردنی رخ می داد. مناطق بزرگی در جنوب شرقی ترکیه نیست و نابود شدند، هزاران روستا با خاک یکسان شدند، ساکنان شان بیرون انداخته شدند؛ عملاً هیچ کدام این ها به حساب نیامد اما بر اساس منابع گُردی که خیلی هم دقیق اند شاید تا ۳ میلیون پناهنده حاصل آن بود. شخصی که اکنون شهردار دیاربکر است، رییس یک گروه حقوق بشر گُردی بوده که برآورد می کند پنجاه هزار نفر را کشته اند. قساوت های خود را که به حساب نمی آورند همه ی این ها حدس و گمان است؛ مثل سربرنیتسا^۱ نیست که می کوشند هر تکه استخوانی را پیدا کنند و چون قتل ها را دیگری مرتکب شده، آن ها را به پزشکی قانونی بسپارند.

به تازگی در نیویورک ریویو آو بوکز^۲ مقاله یی دیدم خیلی دقیق راجع به سرکوب گُردها در ترکیه از استفن کینز. [۵۴] او وقتی این فجایع در ترکیه رخ می داد خبرنگار نیویورک تایمز در آنجا بود اما آن موقع عملاً هیچ گزارشی از این جنایات را چاپ نکرد. اینجا و آنجا گزارش های گهگاهی دیده می شد شاید مقاله ی اولی^۳ از دیده بان حقوق بشری، کسی، چاپ می شد اما اساساً پوشش خبری وجود نداشت. اما بعد از تاریخی که قبلاً از صحبت کردیم همه چیز تغییر کرد: بعد از آنکه ترکیه از دستورات امریکا در اشغال عراق پیروی نکرد، به ناگهان سروکله ی مقاله هایی در بوستون گلاب^۴ و نیویورک تایمز و غیره درباره ی سرکوب و حشتناک گُردها به دست دولت ترکیه پیدا شد البته نه با نام بردن از قهرمان این عمل، بیل کلیتون، که هزینه ها را پرداخت و حمایت دیپلماتیک از آن ها کرد و گزارشگرهایش آن ها را گزارش نکردند. حالا دیگر محکوم کردن ترک ها به خاطر این بی رحمی ها علیه گُردها مناسب

1. Srebrenica

2. New York Review of Books

۳. op-ed، به معنی مقاله یی که به عنوان اولین مقاله در مجلات، روبه روی صفحه ی سرمقاله چاپ می شود. م.

4. Boston Globe

شده بود. شرم آور بود.

باید اشاره کنم که تُرک‌های مخالف خیلی جسورند. خنده‌ام می‌گیرد وقتی در اروپا هستم و می‌شنوم که مردم می‌گویند تُرک‌ها برای پیوستن به اتحادیه‌ی اروپا به قدر کافی متمدن نیستند. روشنفکران تُرک - حاشیه‌یی هاشان نه، بلکه نویسندہ‌های اصلی، هنرمندان، روزنامه‌نگاران، استادان دانشگاه، ناشران و غیره - در تمام این دوران، نه تنها به جنایات وارد بر گُردها و قوانین شدید معترض بوده‌اند بلکه همواره در نافرمانی‌های مدنی که عواقب خطرناکی برایشان داشته، شرکت داشته‌اند. در ترکیه به زندان رفتن خوش نمی‌گذرد که خیلی‌ها هم رفته‌اند.

به وضعیت گُردها برگردیم، بعضی دوستان مرا به زاغه‌هایی در استانبول بردند که گُردهای مهاجر آنجا زندگی می‌کردند. واقعاً نمی‌شود تصورش را کرد. خانواده‌یی را دیدیم که در شرایط اسف‌باری زندگی می‌کرد، آن‌ها از روستاشان بیرون انداخته شده بودند، دولت ترکیه گفته بود اگر می‌خواهند اجازه‌ی برگشت به روستاشان به آن‌ها داده شود باید پدر خانواده بیانیه‌یی را امضاء کند که می‌گوید حزب کارگران کُرد (پ.ک.ک.)، جنبش چریکی کُرد، مسوول آتش زدن روستا است. او هم امضاء نمی‌کرد چون ارتش ترکیه این کار را کرده بود. و خانواده‌اش آنجا گیر افتاده بودند. اگر به دیاربکر بروید، می‌بینید که مردم در غارهایی که توی دیوار باستانی شهر کنده‌اند، زندگی می‌کنند. به زبان سرکوب وضع بهتر شده. زمانی بود که در مناطقی از ترکیه رنگ چراغ‌های راهنمایی را تغییر دادند چون قرمز / نارنجی / سبز رنگ پرچم گُردهاست که قدغن بود. از سال ۱۹۹۱ است که می‌توانید بدون مجازات شدن به زبان کُردی صحبت کنید اما هنوز در مدارس عمومی نمی‌شود آن را آموخت. همین تازگی‌ها، روزنامه‌ها و ایستگاه‌های رادیو و تلویزیونی خصوصی مجاز شده‌اند از زبان کُردی استفاده کنند اما در تلویزیون و رادیوی همگانی، هنوز خیلی محدود است چیزی حدود نیم ساعت موسیقی در هفته.

با گُردها در ترکیه به طرز وحشتناکی برخورد می‌شود. این رفتار با فشار اتحادیه‌ی اروپا بهبود یافته و باید گفت ایالات متحد هم از آن‌ها می‌خواهد سروسامانی به رفتارشان بدهند و خیلی خشن به نظر نرسند چون واشنگتن خیلی مشتاق است آن‌ها را به دلایل نفع طلبانه وارد اتحادیه‌ی اروپا کند. اما چون اروپا از ورود ترکیه به اتحادیه‌ی اروپا حمایت نمی‌کند، نظر من این است که تُرک‌ها در واکنش به آن شرایط را بدتر می‌کنند به این معنا که با خود می‌گویند خُب اگر به ما اجازه ندهند که وارد اتحادیه‌ی اروپا شویم پس چرا ما باید تن به بازی حقوق بشر آن‌ها بدهیم؟ و فکر می‌کنم بعضی تُرک‌ها این حس را دارند که اروپایی‌ها با پیوستن کشورشان به اتحادیه‌ی اروپا نه به خاطر وضعیت حقوق بشر بلکه به خاطر نژادپرستی، مخالف اند. نمی‌خواهند تُرک‌ها در خیابان‌هایشان راه بروند. عنصر واقعی نژادپرستی در چند کشور اروپایی وجود دارد که راه رفتن تُرک‌ها را در خیابان‌هایش نمی‌پسندد و از حقوق بشر به عنوان بهانه‌یی برای بیرون نگه داشتشان استفاده می‌کند.

اشقر: دولت ترکیه به شدت تحت کنترل ارتش این کشور است که به شدت از آنچه در عراق رخ می‌دهد نگران است. و البته خیلی ناراحت است که خودمختاری کردستان عراق، که به خاطر شرایط استثنایی سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳، موقعیت گذرایی تلقی می‌شد، اکنون تبدیل به واقعیتی نهادینه شده است، حتا واقعیتی در قانون اساسی. این منبع عمده‌ی نگرانی ارتش و دولت ترکیه است و ایالات متحد به نگرانی‌های ترکیه توجه خاصی می‌کند.

در کردستان عراق اکثریت تقریباً مطلق مردم طرفدار استقلال فراتر از شرایط قانونی‌یی هستند که تاکنون به دست آورده‌اند. اما رهبران کُرد به موکلانشان می‌گویند پی‌گیری این هدف نامسولانه است چون محیط جوری است که برخورداری از استقلال

درون دولت عراق بهترین مورد ممکن است. و وقتی می‌گویند محیط، منظورشان بیش از هر چیز ترکیه است. اما حقیقت این است که اگر برای آروزهای ملی و حق مشروع تعیین سرنوشت از جانب ایالات متحد حمایتی احساس می‌کردند، می‌توانستند به آرزوی مردمشان جامه‌ی عمل بپوشانند. ملت گرد مانند هر ملت دیگر باید اجازه داشته باشد تا حق تعیین سرنوشت، شامل حق جدا شدن و تشکیل دولت خود را داشته باشد. جدا شدن از عراق و ترکیه و ایران و سوریه و آفرینش دولت ملی یکپارچه‌ی گرد که ژرف‌ترین آرزوی کردهاست. (چامسکی: حدود ۲۵ میلیون انسان). ملتی است پاره‌پاره با اقلیت‌های ستم‌دیده درون کشورهای بزرگ‌تر.

مشکل اینجاست که البته واشنگتن نمی‌خواهد از کردها در برابر ترکیه دفاع کند چون دولت ترکیه یکی از ستون‌های ناتو، متحد عمده‌ی زمان جنگ سرد و امروز بخش اصلی راهبرد ایالات متحد در خاورمیانه و حوزه‌ی دریای خزر است. بنابراین به این امر که قبلاً ذکر کردیم برمی‌گردیم که رهبران گرد همچنان روی نیروهایی کاملاً غیر قابل اتکا شرط می‌بندند و ایالات متحد به روشنی منبع غیر قابل اتکایی برای کردهاست.

چامسکی: متأسفانه در مورد کردهای ترکیه هم همین است. با تمام تلخی‌ها، وحشی‌گری‌ها و سرکوب‌های خشن که می‌دانند به پشوانه‌ی ایالات متحد به سرشان آمده، به این کشور دل بسته‌اند تا به طریقی به آن‌ها کمک کند که پیروز شوند. آن هم نه خودمختاری، امید به آن را از دست داده‌اند، گرچه هنوز احتمالاً می‌خواهندش، بلکه فقط نوعی به رسمیت شناختن حقوقشان را.

اشقر: اما به اروپا که بیشتر بهشان توجه دارد، چندان امیدی ندارند؟

چامسکی: واقع‌نگرترها می‌دانند که قدرت ایالات متحد همه‌جاگیر است و این کشور را فراتر از اروپا برده‌است. اما امیدوارند که اروپا با معیارهای کپنهاگ درباره‌ی حقوق بشر فشارهایی به ترکیه بیاورد. [۵۵]

حق جدایی، تعیین سرنوشت و عدالت

شالوم: در مسأله‌ی حق جدایی اگر صحبت از ملیتی باشد که تنها گروه موجود درون یک منطقه‌ی خاص است، بحث خیلی ساده است. اما آشکارا تاحدی به علت جابه‌جا کردن اقوام در دوران صدام حسین مناطق چالش برانگیز بسیاری با مردمی از اقوام مختلف در آن کشور وجود دارد.

چامسکی: کرکوک از مهم‌ترین این مناطق است.

شالوم: بله. راه‌حل عادلانه‌ی این مشکل چیست؟

چامسکی: صادقانه بگویم حس خود من و چیزی که خصومت سیستم امنیتی ترکیه را برانگیخت این است که بهترین راه‌حل استفاده از برخی از عناصر امپراتوری عثمانی است. گفتنش همان و تکفیر شدن همان. البته امروز کسی نمی‌خواهد امپراتوری عثمانی را بازسازی کند - وحشی بود و فاسد و هر چه بگویید. اما درباره‌ی چگونگی رفتار در منطقه ایده‌ی درست داشت: مردم را به حال خود گذاشته بود. در امپراتوری عثمانی برای رفتن از قاهره به استانبول یا بغداد از هیچ مرزی نمی‌گذشتید. یونانی‌ها در شهر از نواحی یونانی نشین می‌گذشتند، ارمنی‌ها از نواحی ارمنی نشین. همه‌جا ترکیبی پیچیده می‌دیدید که اساساً مردم را به حال خود رها می‌کرد. از خوبی‌های امپراتوری عثمانی یکی هم این بود که فاسد بود؛ خیلی فاسدتر از آنکه بتواند از آنچه روی می‌دهد سر در بیاورد و کاری برایش بکند. در نتیجه گرچه وحشی بود و وقت و بی‌وقت قساوت می‌کرد اما بیشتر وقت‌ها جواب می‌داد، بفهمی نفهمی مردم را به حال خود گذاشته بود. این راه‌حل درست برای جوامعی است با گروه‌های ترکیبی پیچیده از مردم. در اروپا هم به نظرم راه‌حل درست مسأله همین است. تحمیل سیستم دولت - ملت به اروپا به چندین سده خشونت مفرط نیاز داشت. سیستمی است خیلی غیرطبیعی. مرزها را کجا می‌کشید؟ آلمان، ایتالیا یا فرانسه را در نظر بگیرید. خیلی پیش نبود که مردمان زیادی در این کشورها زبان ملیشان را نمی‌دانستند و باید زبان ملی را در مدارس به آن‌ها آموزش می‌دادند. همین اواخر است که در کشورهای مختلف در مقیاس‌های متفاوت تفاهم عمومی به وجود آمده است. اما کوشش برای تحمیل سیستم دولت ملی به جوامع پیچیده که همه نوع درگیری محلی، منطقه‌ی، قومی، مذهبی و درگیری‌های فرهنگی دیگر دارند، پدیده‌ی وحشیانه بوده است. این یکی از دلایل وحشی بودن اروپا در طول چندین صد سال از تاریخ جهان است. وقتی اروپایی‌ها بقیه‌ی دنیا را فتح کردند، کوشیدند همین سیستم را - از منظر مردم آنجاها، دیوانگی را - به آن‌ها تحمیل کنند.

بسیاری از دردآورترین تناقض‌ها در اکناف دنیا، بازتاب تحمیل سیستم دولت - ملت به جوامع پیچیده‌ی است که با آن

سیستم جور در نمی‌آیند. اگر مردمی را که ربطی به هم ندارند در یک کشور قرار بدهید و بعضی از آن‌ها تمایل به کسب قدرت داشته باشند، ممکن است حاکمان، دیگران را قتل عام کنند. بعضی از عمده‌ترین منازعات در نواحی یی به وجود آمدند که امپراتوری بریتانیا به تنهایی کنترلشان می‌کرد - مثل هند، پاکستان یا فلسطین. این‌ها عمدتاً بقایای کوشش برای تحمیل سیستم ترک‌خورده‌ی دولت - ملت بر جوامع ترکیبی پیچیده‌ی اند که با آن جور در نمی‌آیند.

یکی از چیزهای خوبی که امروز دارد در اروپا رخ می‌دهد این است که به همراه گرایش‌های تمرکزگرایانه‌ی اتحادیه‌ی اروپا، تمرکززدایی‌های زیادی هم وجود دارد. چند سال بعد از سرنگونی دیکتاتوری فرانکو به بارسلونا رفتیم. در خیابان‌ها که پرسه می‌زدم، کلمه‌ی کاتالان شنیده نمی‌شد. نمی‌شد فهمید که کاتالان زبان مردم آنجاست، اگر من هم می‌دانستم به خاطر مطالعه‌ی ادبیات بود. اما چند سال بعدش برگشتم و هر آنچه می‌شنیدید به زبان کاتالان بود. همه‌جا جاری بود، معلوم نبود از کجا آمده، و حالا خودمختاری قابل توجهی در کاتالان وجود دارد، باسک هم همین‌طور و تا حدی آستوریاس هم. در گالیسیا فشارهایی برای خودمختاری وجود دارد و غیره. حتا در بریتانیا هم تمرکززدایی محدودی به سمت ولز و اسکاتلند در حال شکل‌گیری است که به نظرم چیز خوبی است. احتمالاً در سراسر اروپا وضع باید همین‌طور باشد. پس اگر پیرسید، بهترین سیستم برای کردستان چه سیستمی است؟ فکر می‌کنم چیزی شبیه به این: برچیدن کامل سیستم دولت - ملت و اجازه‌ی خودمختاری بیشتر محلی و منطقه‌ی دادن حتا درون شهرها. جواب خواهد داد و به روشی مسالمت‌آمیز هم جواب خواهد داد، خیلی بیشتر از سیستم دولت - ملت.

اشقر: اگر بخواهم آرمان‌گرایانه نظر بدهم با نوآم موافق‌ام. هرچند البته شرایط فعلی آرمانی نیست و باید آرزوی‌گردها برای ایجاد سیستم دولت - ملت را کاملاً مشروع بدانیم، بیشتر به این علت که آرزویی است برای اتحاد دوباره‌ی ملتی تقسیم‌شده بین دولت‌های دیگر. اما به یک تعبیر رهبران‌گرد عراقی حق دارند که باور داشته باشند برای کردستان عراق در شرایط کنونی، بهترین گزینه همین بسط خودمختاری در درون دولتی فدرال است. وگرنه جزیره‌ی‌گردی خواهیم داشت که وابسته به حمایت خارجی خواهد بود. (**چامسکی:** سرزمین محصور است بدون دسترسی به آب.) درست است. و این برای‌گردهای عراق بسیار خطرناک است و قطعاً بهترین گزینه نخواهد بود.

مسأله‌ی کرکوک احتمالاً و دست‌کم به صورت بالقوه، بحرانی‌ترین مسأله در عراق است. همه بر مسأله‌ی سنی - شیعه تمرکز کرده‌اند اما برخورد با این مسأله نسبت به مسأله‌ی کرکوک که خیلی بی‌ثبات و به شدت پیچیده است، راحت‌تر است. کرکوک شهری است که چند دهه‌ی قبل دیگ جوشانی از اقوام عرب و کرد و جامعه‌ی بزرگ ترکمن‌ها بود که به گفته‌ی برخی در اکثریت اند. به خاطر آن‌هاست که ترکیه تهدید به دخالت در کرکوک می‌کند و با آنجا مانند منطقه‌ی تحت‌الحمایه‌ی خودش برخورد می‌کند. اما درست آن است که گسترش صنعت نفت منجر به مهاجرت گسترده‌ی کارگران کرد از نواحی کوهستانی به کرکوک شد و این شهر از آن پس تبدیل به شهری شد با اکثریت کرد. بعد صدام کوشید این نسبت جمعیتی را تغییر دهد و با اقدامات متعددی مثل پاک‌سازی قومی و اسکان مجدد، جمعیت آن شهر را مثل تمام قسمت‌های‌گردنشین عراق، «عرب‌نشین» کند. پس ما با وضعیت خیلی پیچیده‌ی روبه‌روی ایم. ترس از این است که رهبران‌گرد در مورد کرکوک تهاجمی عمل کنند و در تلاش برای به دست گرفتن کنترل شهر از برتری نظامیشان بر دیگر قوم‌های عراقی سود بجوبند که عملی کوتاه‌بینانه خواهد بود: اگر بکوشند این مسأله را با زور حل کنند تا دهه‌ها با مشکلی سوزان و کاملاً فاجعه‌بار مواجه خواهند بود. پس به این معنا، راه‌حل

آرمان‌گرایانه‌یی که نوآم بهش اشاره کرد باید دست‌کم برای جایی شبیه به کرکوک به کار گرفته‌شود. باید در زمینه‌ی توافق بر سر سهم درستی از کل درآمد نفتی عراق برای کردستان سازشی صورت بگیرد. این اصل در قانون اساسی مصوب اکتبر ۲۰۰۵ وجود دارد: تصریح شده که درآمد نفت «به روشی عادلانه و متناسب با توزیع جمعیت در تمام بخش‌های کشور» تقسیم خواهد شد (بند ۱۰۹) [۵۶] که اصلی مناسب است.

شالوم: اما این درآمد نفتِ قدیم است، درست است؟

اشقر: ابهام دارد؛ تفسیرهای متعددی از این بند قانون اساسی وجود دارد. این اصل که درآمد نفت باید متناسب با جمعیت در کشور پخش شود در واقع مربوط به «حوزه‌های نفتی فعلی» است. اما از سوی دیگر قانون اساسی کاملاً مبهم بیان می‌کند که «نفت و گاز دارایی تمام مردم عراق در تمام نواحی و ایالت‌هاست» (بند ۱۰۸). این عملاً به سودگردهای عراق است چون بخش عمده‌ی نفت عراق در جنوب است. اگر آن‌ها سهم مناسبی از درآمد نفتی عایدشان شود، این توازن را به سود خود تغییر خواهند داد که برایشان از کوشش برای به دست گرفتن کنترل کرکوک به بهایی گزاف بهتر است. پس باید برای پیدا کردن راه‌حلی معنی‌دار و سازشی برای این مسأله‌ی پر دردسر، راهی وجود داشته‌باشد. اما این طور شده که ایالات متحد که در موقعیتی است که می‌تواند از امکانات مناسبش برای حل این مشکل استفاده کند، جدأکاری در این مورد نمی‌کند. چون واشنگتن ترجیح می‌دهد که این مشکل را به عنوان بخشی از راهبرد «تفرقه بینداز و حکومت کن» که اکنون به عنوان آخرین چاره و بعد از تحمل ضربه‌های بسیار در عراق به کارش گرفته، زنده نگه‌دارد. بیایید امیدوار باشیم که عقل و منطق در عراق فراگیر شود و در این مورد مثل دیگر موارد مورد اختلاف به سازش‌های مسالت‌آمیز برسند.

سوریه

شالوم: صحبت‌هایی از امکان عملیات نظامی امریکا علیه دو دولت دیگر در خاورمیانه، سوریه و ایران، شده است. سیاست امریکا در قبال سوریه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

چامسکی: موضع ایالات متحد در قبال سوریه همیشه به شدت فرصت طلبانه بوده است. سوریه و لبنان را در نظر بگیرید: ایالات متحد در سال ۱۹۷۶ از ورود سوریه به لبنان - همان طور که به طور تلویحی از ورود اسرائیل - استقبال کرد. چون وظیفه‌ی سوریه در آن زمان قتل عام فلسطینی‌ها بود که خوب بود و مخالفت خاصی با بودنشان در آنجا وجود نداشت. بوش پدر در سال ۱۹۹۰ خیلی مشتاق ماندن سوری‌ها در لبنان بود چون می‌خواست دمشق را وارد ائتلاف ضد عراق کند. اما پس از سال‌ها واشنگتن موضع طبیعی‌تری گرفته است. سوریه از دستورهای ایالات متحد پیروی نمی‌کند. یک کمی شبیه صربستان دهه‌ی ۱۹۹۰ است. استروب تالبوت^۱ از کله‌گنده‌های دولت کلیتون پذیرفت که علت اصلی جنگ کوزوو و بمب افکنی به صربستان البته انسان دوستانه نبوده، این بوده که صربستان آخرین پایگاه اروپایی بود که به سیستم بازار ملحق نمی‌شد [۵۷]. معنی حرف او این است که آن‌ها از دستورات پیروی نمی‌کردند و به اجماع نولیبرال نمی‌پیوستند. سوریه هم یک همچین چیزی است. دندان پوسیده است. در بیشتر کشورها رهبران به ایالات متحد تعظیم می‌کنند، رهبری سوریه نمی‌کند. البته رهبری مخوفی است که همه نوع کار وحشتناک از سر زده اما این دلیل مخالفت واشنگتن با آن نیست.

با نگاه کردن به تاریخ می‌شود فهمید نقد ایالات متحد از وضعیت حقوق بشر در سوریه تا چه حد جدی است. فهرستی وجود دارد از دولت‌هایی که از ترور حمایت می‌کنند؛ این فهرست به معنی دولت‌هایی است که ایالات متحد به دلایلی دوستانه ندارد. در سال ۱۹۹۴ کلیتون پیشنهاد داد که سوریه را اگر طرح امریکا - اسرائیل درباره‌ی بلندی‌های جولان که اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ اشغالش کرد، بپذیرد از فهرست دولت‌های حامی تروریسم در بیاورند. سوریه می‌خواست سرزمینش به کشورش برگردد و طرح را نپذیرفت و در نتیجه در فهرست دولت‌های حامی ترور باقی ماند. این همه‌ی آنچه را که باید دانست به ما می‌گوید.

در سال ۲۰۰۴، فرصتی برای خلاصی از شر این دندان پوسیده به دست آمد. مقامات امریکایی به همراه مقامات فرانسوی قطعنامه‌یی در سازمان ملل به تصویب رساندند مبنی بر اینکه نیروهای سوری از لبنان بیرون بروند و اکنون هم به شدت فشار

1. Strobe Talbot

می آورند که رژیم سوری را براندازند - که ایده‌ی خوبی است اما نه به آن دلایل. دلیل آن، همان دلیل بمب انداختن روی صربستان است: فرمانبردار نیستند.

آیا ایالات متحد کاری خواهد کرد؟ حس من این است که احتمال حمله به سوریه خیلی بیشتر از ایران است اما واقعاً فکر نمی‌کنم احتمال حمله به هیچ‌یک از آن‌ها وجود داشته باشد؛ هرچند احتمال حمله به سوریه بیشتر از ایران است. یکی اینکه سوریه خیلی ضعیف‌تر است. حمله به ایران خطرناک است، سوریه احتمالاً خطرناک نیست. در ضمن فکر می‌کنم اسرائیل به این حمله علاقه داشته باشد و بی‌تردید برای انجام راحت این عمل، نیروی نظامی دارد و خیلی برایشان هزینه ندارد. پس این یک امکان است گرچه به نظر خیلی بعید.

رژیم سوریه، رژیمی مهیب است. مردم سوریه باید فرصت خلاص شدن از شر آن را به دست آورند اما نیروهای خارجی فقط کار را بدتر می‌کنند. دلیل ضد سوری بودن امریکا جذاب نیست. فرانسه هم تا آنجا که می‌دانم همچنین.

اشقر: کاملاً درست است. برای در نظر گرفتن مواضع امریکا همیشه باید آن‌ها را در چشم‌انداز تاریخی دید تا معنی‌شان را دریافت. سؤال این است که چرا ناگهان واشنگتن در سال ۲۰۰۴ آن قدر نگران حضور سوریه در لبنان شد و قبل از آن این نگرانی را نداشت؟

بیا به تاریخ این موضوع نگاهی بیندازیم: اول ارتش سوریه با چراغ سبز امریکا و اسرائیل در سال ۱۹۷۶ وارد خاک لبنان شد. زمانی که متحدان آن دو کشور، نیروهای دست راستی مسیحی در لبنان، در آستانه‌ی شکست خوردن از ائتلاف نیروهای فلسطینی و چپ‌های لبنان بودند. (اگر بخواهیم دقیق‌تر صحبت کنیم این گروه دوم، ائتلافی بود از نیروهای طایفه‌یی و کمونی به رهبری کمال جُمبلات که تظاهرات چپی را با موقعیت خودش در مقام رهبر طایفه و فتودالِ فرقه‌ی دروزی ترکیب می‌کرد). این ائتلافِ نیروها با میلیشیاِ دست راستی برخورد کرد و داشت شکستی سنگین به آن‌ها وارد می‌آورد که برای سرکوبش چراغ سبزی به سوریه داده شد. ارتش سوریه چندین ماه در برخوردهای به شدت خشن با نیروهای چپ فلسطینی و لبنانی شرکت داشت تا در نهایت به توافقی رسیدند که سعودی‌ها پیشنهاد کرده بودند و باعث شد حضور نظامی سوریه در لبنان نهادینه شود. بدیهی است که کمک‌های مالی سعودی‌ها یعنی حمایت از طرف امریکا. این توافق، سوری‌ها و دیگر نیروهای عرب را به بازتثبیت صلح و نظم و قانون در لبنان فرامی‌خواند هرچند ماهِ غسل واشنگتن و رژیم سوریه خیلی طول نکشید: در سال ۱۹۷۷ حزب دست راستی صهیونیست لیکود در اسرائیل به قدرت رسید و کمی پس از آن رییس جمهور مصر انور سادات، دیدار تاریخی‌اش را از اسرائیل انجام داد که آغازگر رسمی فرایندی بود که در نهایت به پیمان صلح مصر - اسرائیل انجامید. رژیم سوریه احساس پردش‌دگی کرد و تنش‌هایی بین دمشق و واشنگتن پیش آمد. اما در آن مقطع هیچ کارزاری برای بیرون رفتن سوریه از لبنان وجود نداشت چون واشنگتن هنوز حضور و نظارت سوریه را بر لبنان در مقایسه با گسترش حضور احتمالی فلسطینی‌ها در ائتلاف با چپ‌های لبنان و نیروهای مسلمان، شرک‌تر می‌دانست.

مدتی عقیده بر این بود که اشغال سال ۱۹۸۲ لبنان توسط اسرائیل به مشکل فیصله داده به این ترتیب که بخش عمده‌ی سازمان آزادی بخش فلسطین از لبنان تبعید و ابتدا رییس جمهور اسرائیل دوست و سپس امریکا دوست به قدرت رسیدند. اشغال لبنان توسط اسرائیل، حضور نظامی سوریه را در بخش کوچکی از لبنان محدود کرد و حضور نظامی اسرائیل تا پایان سال ۲۰۰۲ به صورت وزنه‌ی تعادل حضور سوری‌ها تفسیر شد. اما چون حضور سوری‌ها در خدمت اسرائیل بود، آن‌ها در لبنان ماندند: دو

نیروی خارجی می توانستند در کنار یکدیگر قرار بگیرند. اما کل کوشش برای ایجاد دولت تحت کنترل ایالات متحد در لبنان در سال ۱۹۸۴ شکست خورد و با آن، کوشش برای به نتیجه رساندن قرارداد لبنان - اسرائیل نیز. در بخش های مسلمان نشین کشور شورش وجود داشت و دوباره شرایط از دیدگاه منافع ایالات متحد بد شد و دوباره چراغ سبز به سوریه نشان داده شد تا بفهمی نفهمی کنترل اوضاع را در دست بگیرد همان طور که پیش تر با اعزام نیروهایش به بخش هایی از لبنان - مثل بیروت که بعدها با اشغال اسرائیل از آن جاها بیرون رانده شد - این کار را کرده بود.

این شرایط همچنان ادامه داشت تا اشغال کویت در سال ۱۹۹۰ به دست عراق که سوریه به ائتلاف امریکایی جنگ با عراق پیوست. اغلب امروز فراموش می شود اما سوریه در زمان دیکتاتوری حافظ اسد، یکی از متحدان عرب جنگ ۱۹۹۱ خلیج شد که ایالات متحد به آن خیلی فخر می فروخت. و علت آنکه چرا به ناگهان در سال ۲۰۰۴ ایالات متحد از طریق قطعنامه ی ۱۵۵۹ شورای امنیت [۵۸] به همراهی فرانسه، خیلی نگران بیرون انداختن سوریه از لبنان شد، این واقعیت بود که رژیم سوریه به جنگ دوم با عراق در سال ۲۰۰۳ پیوست و برعکس موضع تخصمی گرفت. که در هر دو مورد همان مواضع برادرانش در مسکو بود. دمشق در تضادی عمیق با آنچه در سال های ۹۱-۱۹۹۰ انجام داده بود، این بار نه فقط به ائتلاف امریکایی پیوست بلکه با محکوم کردن قاطع اشغال عراق از موضع تقریباً خنثای رژیم های عرب دیگر فراتر رفت. به همین علت ایالات متحد تصمیم گرفت دولت سوریه را مجازات کند. باید این واقعیت را هم افزود که ایالات متحد از شرایط لبنان به عنوان ابزاری برای فشار آوردن به سوریه بهره برد تا دمشق را وادارد به نیروهای امریکایی که مرز عراق - سوریه را تحت کنترل داشتند کمک و از نفوذ جنگ جویان عرب جلوگیری کند.

پس اساساً نگرش واشنگتن کاملاً ابزاری است و از هیچ نگرانی واقعی برای مردم لبنان بر نمی خیزد.

چامسکی: چرا فرانسه با ایالات متحد هم گام شد؟

اشقر: موضوع پیچیده تری است و مرتبط با مایوس شدن فرانسه از سوریه. درخواست هایی داشتند - شامل درخواست های اقتصادی - که سوریه نپذیرفت. عامل دیگر ارتباط خیلی نزدیک - و به گفته ی بعضی خیلی سودآور - رئیس جمهور فرانسه، ژک شیراک با نخست وزیر سابق و ابر میلیاردر لبنان رفیق حریری که در ۱۴ فوریه ی ۲۰۰۵ کشته شد بود که پس از سال ها همکاری نزدیک، دمشق به همش زد. و پشت حریری پشتیبانانش بودند - پادشاهی سعودی که البته فرانسه منافع خیلی بیشتری از آن ها کسب می کند تا از لبنان. پس نگرش پاریس هم هیچ ربطی به نگرانی برای مردم لبنان نداشت.

واشنگتن از لبنان و قتل حریری به عنوان برگ برنده استفاده کرد تا با رفتار خاصی همکاری دمشق را در رابطه با عراق و در رابطه با یکی از مهم ترین دغدغه های اسرائیل جلب کند: ایالات متحد درخواست کرد که حزب الله لبنان خلع سلاح شود. حقیقت قضیه این است که فشار واشنگتن نبود که در خروج نیروهای سوری از لبنان مؤثر افتاد بلکه تظاهرات و تجهیز توده یی پس از قتل حریری بود [۵۹]. خیلی روشن است. قطعنامه ی ۱۵۵۹ شورای امنیت سازمان ملل درست قبل از آن تصویب شد و دولت های لبنان و سوریه آن را نپذیرفتند.

معتقدم که ایالات متحد به عملیات نظامی علیه سوریه نمی اندیشد. انگیزه برای حمله خیلی کم دارند. چیزی شبیه حمله به عراق در هر حال در مورد سوریه ممکن نیست. ایالات متحد - به گل نشسته در باتلاق عراق - در حال حاضر نمی تواند چنین اقدامی بکند. دیوانگی محض است. فشاری که به دمشق می آورند به منظور به دست آوردن آن چیزی است که می خواهند:

همکاری در عراق و در مورد حزب الله.

حتا فکر نمی کنم اسرائیل هم انگیزه هایی برای حمله به سوریه داشته باشد. برعکس در اسرائیل نگرانی های عملی ابراز می شود نسبت به عملیات ایالات متحد در سوریه که اساساً آن را فرو نشانند و گفتند به سرنگونی این رژیم علاقه مند نیستیم چون نمی خواهیم در نزدیکی مرزهایمان عراق دیگری داشته باشیم. اسرائیلی ها رژیم اسد را که شرایط را کنترل می کند ترجیح می دهند. خیلی خوب می دانند که خط مرزی سوریه - اسرائیل، امن ترین خط مرزی اسرائیل است. آشکارا می خواهند که دولت سوریه از حمایت حزب الله دست بکشد یا به حزب الله فشار بیاورد که سلاح هایش را زمین بگذارد، اما راضی به براندازی دولت سوریه نیستند. و واقعیت این است که واشنگتن هیچ دلیل موثق حداقلی برای رژیم سوریه ندارد. در مورد عراق دست کم ائتلاف اپوزیسیون به سازمان دهی چلبی بود. بعضی از آن ها به مزاج واشنگتن سازگار نبودند اما با این وجود دولت بوش هنوز می توانست به آنچه چلبی درباره ی نفوذش در عراق می گفت توجه کند. اما معادل سوری چلبی مورد حمایت ایالات متحد که در رسانه های امریکا دیده می شود نسبت به چلبی در عراق، حتا معمولی تر و پیش پا افتاده تر است.

چامسکی: این مقام سابق سوری در پاریس چه - نمی شود جدیش گرفت؟

اشقر: به خوب کسی اشاره کردی. آنچه واشنگتن بهش دل بسته بود شکاف درونی رژیم سوریه بود. در واقع رژیم دو عضو برجسته اش را از دست داده: معاون سابق رییس جمهور، عبدالحلیم خدام که به عنوان یک عضو بریده در پاریس زندگی می کند و وزیر کشور و فرماندهی سابق نیروهای جاسوسی سوریه در لبنان، قاضی کنعان که ظاهراً دست به خودکشی زد. هردوی این ها پیوندهای نزدیکی با حریری داشتند و پیوندهای نزدیک با حریری همواره خیلی سودآور بوده چه برای شیراک و چه برای هرکس دیگری. ایالات متحد و سعودی ها می توانستند روی این آدم ها سرمایه گذاری کنند تا از درون زمام امور را به دست بگیرند. اما اصل کاری «خودکشی کرد» و آن یکی فعلاً از قدرت و کشور بیرون است. مگر اینکه شگفتی پیش بینی ناپذیری پیش بیاید و گرنه تا آنجا که من می دانم ایالات متحد هیچ بدیل جدی در سوریه ندارد. فکر می کنم ایالات متحد در این نگرانی اسرائیل سهیم است که اگر سوریه هرج و مرج شود، اوضاعش خیلی بدتر از عراق می شود.

ایران

شالوم: سیاست امریکا در قبال ایران چه؟ چشم‌انداز عملیات نظامی در آنجا چگونه است؟

چامسکی: مورد ایران خیلی پیچیده تر است. ایران باید مجازات شود چون در سال ۱۹۷۹ از نظارت امریکا خود را رها کرد. تصویر امریکا از ایران - آن‌طور که در تفسیر رسانه‌ها و غیره منعکس است - می‌گوید تا سال ۱۹۷۹ هیچ اتفاقی در ایران نیفتاده بود، انتصاب شاه در سال ۱۹۵۳، یک همچین مسأله‌ی، خیلی مهم نیست. تازگی بررسی جالبی از کتاب جدید رابرت فیسک [۶۰] توسط جفری ویتکرافت، یک تاریخ‌دان - روزنامه‌نگار معقول، در نیویورک تایمز چاپ شده [۶۱]. او با کتاب موافق بود اما کارش را با این جمله تمام کرده بود که فیسک به کودتای امریکایی - انگلیسی که دولت پارلمانی ایران را برانداخت خیلی خُرده می‌گیرد. او می‌گوید که می‌داند این‌طور نبوده چون همسایه‌اش یک جنتلمن انگلیسی است که از قضا در کودتا هم دست داشته و به او اطمینان داده که این کار به دلایل خوبی انجام گرفته است. اینکه چنین چیزهایی در نشریات چاپ می‌شود دود از کله‌ی آدم بلند می‌کند! به هر حال تاریخ بی تاریخ.

مطالعه‌ی خوبی از پوشش خبری شقاوت‌ها در ایران وجود داشت [۶۲]. از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۶ که ایران را شاه طرفدار امریکا اداره می‌کرد، شکنجه‌ها، قتل عام‌ها و هر چیز دیگر اساساً پوشش داده نمی‌شد. از سال ۱۹۷۹ که شاه با انقلاب مردم کنار رفت ناگهان پوشش زیادی از شقاوت‌ها در ایران صورت گرفت.

به هر حال ایران در سال ۱۹۷۹ ارتباط خود را با امریکا قطع کرد و این جرم باید مجازات شود. و این فزاینده است از منافع عاقلانه‌ی دولتی. در مورد کوبا هم طرز تفکر مافیایی وجود دارد: نمی‌توانند بگذارند بی‌اطاعتی عرض اندام کند؛ خیلی خطرناک است چون ممکن است دیگران هم فکر کنند می‌شود بی‌اطاعتی کرد. پس ایران باید به خاطر بی‌اطاعتی مجازات شود. بخشی از حمایت ایالات متحد از عراق در جنگ ایران - عراق به این خاطر بود که می‌خواست هر دو طرف یکدیگر را قصاصی کنند و در ضمن می‌خواست مطمئن شود که عراق پیروز می‌شود. وقتی به نظر رسید که احتمالاً عراق پیروز نمی‌شود به سود عراق وارد جنگ شد: پرچم کشتی‌هایش را بالا برد، به خطوط هوایی ایران حمله برد و غیره. ایالات متحد تا آن حد به عراق کمک کرد که این کشور مزیتی یافت که به جز اسرائیل هیچ کشور دیگری، آن مزیت را نداشت: توانستند به ناوهای امریکایی حمله کنند و ده‌ها ملوان امریکایی را بکشند و از این ماجرا قسیر دربروند [۶۳]. چه کسی می‌تواند این کار را بکند؟ توانستند از قسیر دربروند چون بخشی از عملیات حمله به ایران بود. بعد از آن این حمایت‌ها ادامه دارد.

حالا ایالات متحد می‌کوشد ایران را منزوی و شاید سرنگون کند. ایران جامعه‌ی است پیچیده و از نظر قومی متعدد با دولتی به شدت سرکوب‌گر. شاید ایالات متحد بتواند نوعی شورش درونی را تحریک کند. البته می‌خواهد از نظر اقتصادی هم منزویش

کند.

جالب است که واشنگتن در انزوای ایران در اروپا موفق شده. امریکا چنان اروپا را ترسانده که شرکت‌های عمده‌ی اروپایی مانند BP و کروپ تیسن^۱ از ایران بیرون آمده‌اند. نمی‌خواهند پا توی کفش امریکا بکنند. اما چین همراهی نکرده‌است. بخشی از علت خشم امریکا از چین این است که نمی‌شود چین را ترساند. هند گاهی این طرف است گاهی آن طرف. آن‌طور که قبلاً گفتم، به‌رغم فشار زیاد ایالات متحد هند بر سر پروژه‌ی خط لوله از ایران مانده‌است. از طرف دیگر همراه با ایالات متحد در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی علیه ایران رأی داده‌است تا حدی به خاطر حمایت امریکا از برنامه‌ی انرژی اتمی شهریش [۶۴]. آن‌ها کمابیش بی‌طرف‌اند.

اما تلاش زیادی برای انزوای ایران می‌شود. ایران زیر فشار تهدیدی مهیب است. بر اساس معیارهای امریکایی - انگلیسی، بر اساس آنچه آن‌ها بهش دفاع از خود قابل انتظار می‌گویند ایران باید همین حالا دست به عملیات تروریستی در ایالات متحد بزند. درباره‌ی گفته‌های عجیب و غریب رییس جمهور ایران، احمدی‌نژاد درباره‌ی هولوکاست نازی‌ها سروصدا به راه انداخته‌اند، فرض کنید که او - به‌طرزی پذیرفتنی - می‌گفت که ما آماده‌ایم بر سر ایالات متحد و اسرائیل بمب بیندازیم و آنجا دست به اعمال تروریستی بزنیم. البته این پایان ایران خواهد بود اما درست همان چیزی است که ایالات متحد و اسرائیل سال‌هاست درباره‌ی ایران می‌گویند. ادعاهایی شده که حدود ده درصد نیروهای هوایی اسرائیل در پایگاه‌های هوایی امریکایی در شرق ترکیه بر فراز مرزهای ایران گشت‌های شناسایی می‌زنند - نه برای دریافت چیزی، فقط برای تهدید و گفتن اینکه «ما اینجا ایم» [۶۵]. همه می‌دانند که اسرائیل دولتی هسته‌یی است. کشوری کوچک اما شعبه‌ی امریکا است. بر اساس گفته‌ی رییس پژوهش و گسترش نیروهای دفاعی اسرائیل، نیروهای هوایی و مسلح این کشور از هر کشور عضو ناتو به جز امریکا بزرگ‌تر و پیشرفته‌ترند [۶۶]. و دولت بوش برای ارتقای آن در یکی دو سال گذشته بیش از یک‌صد بمب افکن جت پیشرفته مجهز به آنچه نشریات عبری چاپ اسرائیل «تسلیحات ویژه» [۶۷] نامیده‌اند برایشان فرستاده‌است - که برای گوش‌های سازمان اطلاعات ایران شاید به معنی سلاح‌های هسته‌یی یا چنین چیزی باشد. نمی‌دانم حقیقت دارد یا نه، بمب‌های عمق‌زن ضد سازه^۲ و چنین چیزهایی اینجا اعزام ناوگان هوایی جدید گزارش نشد اما مطمئن باشید گوش‌های سازمان اطلاعات ایران آن را شنیده - از نشریات اسرائیلی و مجلات نظامی. قاعدتاً برای به لرزه درآوردن آن‌ها و گفتن این مطلب است که شما تحت تهدید جدی هستید.

آیا آن‌ها واقعاً تحت تهدید جدی‌اند؟ فقط می‌شود حدس زد. حدس من این است که شاید نه؛ به نظر من ایالات متحد به آن‌ها حمله نخواهد کرد به چند دلیل. یکی چون بی‌دفاع نیستند؛ احماقانه است به کسی حمله شود که بی‌دفاع نیست. هر بچه‌ی مدرسه‌یی می‌داند که به کسی حمله می‌شود که نتواند از خودش دفاع کند. ایران می‌تواند. نمی‌تواند در برابر حمله از خود دفاع کند اما می‌تواند به روش‌های مختلفی پاسخ بدهد. یکی آنکه می‌تواند مشکلات بی‌شماری برای ایالات متحد در عراق بتراشد که ایالات متحد همین حالا هم مشکلات بسیاری در آنجا دارد. می‌تواند کارهای دیگر بکند. احتمالاً موشک دارد. دوم آنکه اگر قرار باشد به کشوری حمله شود تا سه سال اعلامش نمی‌کند تا آن‌ها اهداف را تغییر ندهند و آماده‌ی مقابله به مثل نشوند و غیره. این

1. Krupp-Thyssen

۱. bunker busters. به دو نوع بمب پنج تنی tallboy و ده تنی Grand slam که برای نفوذ و تخریب در هدف‌های سخت مانند سازه‌های ساخته

شده در دل زمین به کار می‌روند، گفته می‌شود. م.

کار خیلی معنی ندارد.

پس چرا امریکا این همه تهدید می‌کند؟ حدس من این است که یکی از دلایل منزوی کردن آن‌هاست که در مورد اروپا موفق شده - آن‌ها را وادار به عقب‌نشینی کرده - و دلیل دیگرش هم فقط برای ترساندن رهبر. اگر بشود رهبر را لرزانند، خشن‌تر می‌شود که به معنی مخالفت‌های داخلی بیشتر است و نقشه‌های سرنگونی داخلی بیشتر و شاید دیر یا زود آن‌قدر ضعیف بشود که بشود بهشان حمله کرد. و فرصت‌های زیادی برای سرنگونی وجود دارد - آذری‌ها، گردها و دیگران یا جوان‌ها که دیگر سرکوب نمی‌خواهند و غیره. در نتیجه حدس من این است که این‌طوری است. این حدس و گمان است و ما از برنامه‌ریزی‌های داخلی خبری نداریم.

اما این حدس و گمان‌ها بر پایه‌ی فرض برنامه‌ریزی معقول است. ممکن است به قول جلیبر پدیده‌ی غول زخمی را داشته باشیم. اگر سیاستمداران ایالات متحد به جان آمده باشند دیگر صحبت از برنامه‌ریزی معقول محلی از اعراب ندارد. و بعدش رانمی‌دانیم چه پیش خواهد آمد.

اشقر: تحلیل من از ایران برعکس سوریه است. به نظر احتمال حمله‌ی نظامی به ایران خیلی بیشتر است. اول از همه اجازه دهید روشن کنم که از حمله‌ی از نوع حمله به عراق صحبت نمی‌کنم گرچه ایران برخلاف سوریه منابع خیلی مهمی دارد: نفت و گاز. علاوه بر مرداب عراق که جلوی حمله‌ی امریکا به کشورهای دیگر منطقه را می‌گیرد به ویژه با اندازه‌های ایران، این واقعیت وجود دارد که رژیم ایران پایگاه اجتماعی به مراتب مهم‌تری از صدام حسین دارد و این مسئله شکستن آن را سخت‌تر از عراق می‌کند. وقتی تمام مشکلات پیش روی امریکا را در عراق می‌بینید، نمی‌توان با هیچ تخیل به پرواز درآمده‌ی به حمله‌ی امریکا به ایران فکر کرد - دیوانگی محض خواهد بود. حرف من این است که به نظر من این واقعیت که واشنگتن ناخواسته نیروهای طرفدار ایران را در عراق تقویت کرده، رام کردن رژیم ایران یا خلاص شدن از شر آن را برای ایالات متحد ضروری کرده است. رژیم ایران از قبل از سال ۲۰۰۳ خیلی قوی‌تر شده است. ناخواسته با کنش‌های امریکا تقویت شده است و این برای دولت بوش مشکل واقعی است پس متمایل به این باورند که کلید کنترل آن‌ها بر عراق، تهران است. البته درست هم هست. به علاوه گفتن ندارد که نگرانی درستی در اسرائیل و واشنگتن نسبت به هسته‌ی شدن ایران وجود دارد. همان‌طور که معروف است اسرائیل قدرت هسته‌ی عمده‌ی است در حالی که هیچ‌یک از مخالفان منطقه‌ی سلاح هسته‌ی ندارند، و این کشور انحصار باز دارندگی و حق‌السکوت هسته‌ی را دارد. نمی‌خواهند که هیچ کشوری در منطقه رقیب این انحصار بشود. خیلی منطقی است. برای واشنگتن هم همین‌طور است نه اینکه واشنگتن می‌ترسد تهران حمله‌ی هسته‌ی به ایالات متحد بکند، نه - که برای ایرانی‌ها یا کشورهای دیگر خیلی انتحاری خواهد بود؛ علت آنکه واشنگتن می‌هراسد ایران تبدیل به قدرت هسته‌ی شود آن است که این به تهران قدرت بسیار مؤثر بازدارندگی یا بازدارندگی متقابل در برابر نیروهای اسرائیلی یا امریکایی در منطقه‌ی خلیج فارس و خاورمیانه می‌بخشد. مهم‌تر از آن، دست‌یابی ایران به بمب هسته‌ی، اعتبار تهران را به عنوان رهبر ضد امریکایی و ضد اسرائیلی در افکار عمومی مسلمانان به شدت افزایش می‌دهد. ایران به شدت روی آن کار می‌کند. نوآم به حرف‌های غریب احمدی‌نژاد درباره‌ی هولوکاست و اسرائیل اشاره کرد: روبه‌روی او تو گفتی این یارو یاوه می‌یافت. حقیقت این است که این‌ها حرف‌های حساب‌شده‌ی بودند تا ایران از این طریق موقعیتش را در جهان اسلام و به ویژه افکار عمومی سنی‌ها بهبود ببخشد. این در زمانی رخ می‌دهد که ایالات متحد می‌کوشد ایران را منزوی کند و متحدان عرب واشنگتن می‌کوشند احساسات ضد شیعی سنی‌ها را برانگیزند. در این مورد حرف‌های زیادی زده شده: بیانات سعودی‌ها، اردنی‌ها، هشدار پادشاه اردن به شکل‌گیری

هلال شیعی و غیره. پس سخنان احمدی‌نژاد بخشی از ترند متقابل ایران است که در انکار اسرائیل روی دست تمام رژیم‌های عرب بلند شده‌است. و این واقعیت که یکی از سخنرانی‌های تحریک‌کننده‌ی رییس‌جمهور ایران از مکه انجام گرفت - برای شرکت در کنفرانس دولت‌های اسلامی در دسامبر ۲۰۰۵ آنجا حضور داشت - در این رابطه بسیار بامعنی است. چنین حرف‌هایی قطعاً به دل‌نهادهای مذهبی و هابی در پادشاهی سعودی می‌نشیند. مهم‌تر از آن، رییس حماس فلسطین به تهران رفت تا حمایت کاملش را از رژیم ایران بیان کند و حتا رهبر اخوان المسلمین مصر به حمایت از موضع ایران شتافت.

چامسکی: در مورد هولوکاست؟

آشکار: بله در مورد هولوکاست. این برای ایران دست‌آورد سیاسی مهمی بود. این حرف‌ها بخشی از استراتژی ایران بود برای افزایش اعتبارش نزد توده‌های مسلمان که اکثریت قاطعشان سنی‌اند. وقتی به این‌ها توجه می‌کنیم احتمال اینکه یا ایالات متحد یا محتمل‌تر از آن اسرائیل به تسهیلات هسته‌یی ایران حمله کند خیلی زیاد به نظر می‌رسد. قلمرو ایران توسط تمام انواع تجهیزات الکترونیک به شدت تحت نظارت است و ایالات متحد میزان «بمب‌های عمق‌زن ضد سازه» را که نوآم برد افزایش داده‌است.

چامسکی: واقعاً مطمئن نیستم که کار بکنند. عملاً بوسترهای مخازن سوخت هسته‌یی ندارند، برایش سرمایه‌گذاری نکرده‌اند. یک‌جور سلاح قراردادی با قدرت نفوذ بالا دارند.

اشقر: اما تحریکات ایران، به آن‌ها دلیل داشتش را می‌دهد.

چامسکی: جالب است که با توجه به تمام این تحریک‌ها نمی‌توانند برایش سرمایه‌گذاری کنند. کنگره گسترش زیاد آن را مجاز نمی‌داند؛ می‌دانند که واکنش‌هایی خواهد داشت.

اشقر: خُب به هر حال فکر می‌کنم که احتمال حمله به ایران چه از سوی ایالات متحد و چه از سوی اسرائیل خیلی جدی باشد. نمی‌گویم که قطعی است اما نمی‌شود هم گفت ناممکن است.

چامسکی: حدس من چیز دیگری است، اما همه‌اش حدس و گمان است.

بگذار از پرونده‌ی هسته‌یی ایران بگویم. مطمئن نیستم اما گمان می‌کنم ایرانی‌ها روی سلاح هسته‌یی کار می‌کنند. یکی از تاریخ‌شناسان نظامی معتبر اسرائیل، مارتین وان کره‌ولد به تازگی در *ایترنشال هرالد تریبیون* [۶۸] مقاله‌یی منتشر کرده که در آن گفته البته نمی‌خواهد که ایرانی‌ها سلاح هسته‌یی داشته باشند اما اگر به سمتش نروند، ابله‌اند. هر دولت زیر تهدید می‌خواهد از بازدارندگی هسته‌یی استفاده کند. اگر سلاح هسته‌یی بسازند برای استفاده نیست - نمی‌توانند از آن استفاده کنند: به سرعت ویران می‌شوند، برای بازدارندگی است. پشت دو مرز خود نیروهای امریکایی را می‌بینید. دولت‌های مسلح به سلاح هسته‌یی احاطه‌شان کرده‌اند - اسرائیل قدرت عمده‌ی هسته‌یی است. ایالات متحد و اسرائیل آشکارا آن‌ها را تهدید به ویرانی و حمله می‌کنند. حدس من این است که آن‌ها احتمالاً در صدد استفاده از بازدارندگی هسته‌یی هستند.

اگر با جدیت به مسأله‌ی سلاح‌های هسته‌یی ایران نظر بیفکنیم، راه‌های ساده‌یی وجود دارد که باعث شود ایرانی‌ها مبادرت به ساخت سلاح هسته‌یی نکنند. یکی اینکه اگر فشارها بر ایران برداشته شوند، انگیزه‌ی کمتری به ایجاد بازدارندگی دارند.

برای گسترش سلاح هسته‌یی اما دلایل مهم‌تری وجود دارد. یکی از مواردی که اتفاقاً با دولت بوش موافق‌ام این است که پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌یی [۶۹] نیازمند بازبینی است. بند چهارم پیمان به کشورها اجازه می‌دهد که آزادانه به تولید نیروی هسته‌یی صلح‌آمیز دست بزنند و تابه‌حال مدرکی که نشان دهد ایران از تعهدات پیمان پافراتر گذاشته دیده نشده‌است. این

شرط خیلی سست است. در سال ۱۹۷۰ که تصویب شد معنی داشت اما با رشد تکنولوژی از آن زمان تا به حال، فاصله‌ی بین نیروی هسته‌یی و سلاح هسته‌یی به شدت کاهش یافته است. چنان‌که حالا با رشد فن‌آوری نیروی هسته‌یی نسبت به سال ۱۹۷۰ می‌شود خیلی به ساخت سلاح هسته‌یی نزدیک‌تر شد و این خیلی جدی است. راه‌های پرداختن به این مشکل وجود دارد و سال‌ها است که روی میز است. مشکل اصلی، غنی‌سازی مواد شکافت‌پذیر است، موادی که می‌توانند برای سلاح هسته‌یی مورد استفاده باشند. اگر بتوانید ساخت مواد شکافت‌پذیر را متوقف یا آن را کنترل کنید، اساساً مشکل ساخت سلاح هسته‌یی مرتفع می‌شود. مشکل سلاح‌های هسته‌یی موجود به قوت خود باقی است - تمام دولت‌های هسته‌یی پیمان را نقض کرده‌اند و بیش از همه ایالات متحد. در واقع ایالات متحد برخی از شروط پیمان را نقض کرده است. اما از این‌ها گذشته اگر بتوانید تولید مواد شکافت‌پذیر را کنترل کنید، ساخت سلاح متوقف می‌شود. دو سال پیش محمد البرادعی، مدیر کل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، پیشنهاد داد که غنی‌سازی تا سطح سلاح هسته‌یی را تحت کنترل بین‌المللی قرار دهند که اساساً به مشکل گسترش پایان می‌داد. اما این پیشنهاد به خاطر آنکه ایالات متحد گوشش به آن بدهکار نبود، مسکوت ماند. اگر اشتباه نکنم سال ۱۹۹۳ یا همان سال بود که سازمان ملل تصمیم گرفت پیمان منع تولید مواد شکافت‌پذیر اثبات‌شده را وضع کند تا به تولید مواد شکافت‌پذیر غنی‌شده تا سطح سلاح‌های هسته‌یی پایان دهد و نظارت، رسیدگی و کنترل بین‌المللی بر آن داشته‌باشد. ایالات متحد تا مدت‌ها مذاکره را درباره‌ی آن مسدود کرد. اما در نوامبر ۲۰۰۴ به رأی‌گیری انجامید. عراق نیست اگر بگوییم آینده‌ی گونه‌های جانوری به آن بستگی دارد. اگر پیمان وضع نشود ناگزیر به سمت نوعی جنگ هسته‌یی کشیده می‌شویم. در کمیته‌ی اول مجمع عمومی در نوامبر ۲۰۰۴ به رأی گذاشته شد و با ۱۴۷ رأی موافق، یک رأی مخالف و ۲ رأی ممتنع به تصویب رسید. ایالات متحد رأی نداد. اسرائیل بی‌اراده رأی ممتنع داد چون نمی‌تواند علیه ایالات متحد رأی بدهد. رأی ممتنع دیگر از بریتانیا بود. سفیر بریتانیا در جلسه‌ی سازمان ملل توضیح داد که بریتانیا با پیمان موافق است اما این مسأله «جامعه‌ی بین‌الملل را تقسیم کرده‌بود» [۷۰]. دنیا را به نسبت ۱۴۷ به یک تقسیم کرده‌بود پس بریتانیا نمی‌توانست با آن همراهی کند. هرگز گزارشی از آن ندیدم گرچه احتمالاً یکی از مهم‌ترین رأی‌ها در تاریخ بوده. این عمل یعنی که هیچ منعی برای تولید این مواد برای سلاح هسته‌یی وجود ندارد. اگر واقعاً نگرانی از گسترش سلاح وجود داشت راهی برای متوقف کردنش پیدا می‌شد. اما ایالات متحد نخواست بپذیردش چون به معنی نظارت بر تسهیلات هسته‌یی خودش بود و آن‌ها این را نخواهند پذیرفت. و بریتانیا هم از ارباب اطاعت می‌کند. بقیه نافرمانی کردند، چون می‌دانستند مشکلی پیش نمی‌آید - اگر شانس اجرای عملی آن وجود داشت، احتمالاً به آن رأی موافق نمی‌دادند. مادام‌که ایالات متحد مسدودش کند، شانس برای اجرایی شدنش وجود ندارد.

اشقر: برای آنکه هرگونه مبارزه‌ی واقعاً مؤثر با گسترش سلاح‌های هسته‌یی در خاورمیانه به ثمر بنشیند باید پرونده‌ی زرادخانه‌ی هسته‌یی اسرائیل بررسی شود. نمی‌توان نسبت به آن بی‌اعتنا ماند و همزمان کشورهای همسایه را به کوشش برای ایجاد موازنه‌ی راهبردی متهم کرد. تنها بدیل مؤثر گسترش سلاح‌های هسته‌یی در منطقه تبدیل آن به تمامی به منطقه‌یی عاری از مواد هسته‌یی است.

■ ادامه دارد...

یادداشت‌ها*

1. Burns, "Pakistan Antiterror Support Avoids Vow of Military Aid," *New York Times*, September 16, 2001, p. I:5.
2. Barry Bearak, "Misery Hangs over Afghanistan After Years of War and Drought," *New York Times*, September 24, 2001, p.B1.

۳. برای مثال نک.

Alex Duval Smith, "'Cease Air Strikes' So Aid Work Can Go On," *Independent*, October 16, 2001, p.4; Luke Harding, "Aid Agencies Plead for Pause in Raids," *Guardian* (London), October 18, 2001, p.4; Jason Burke, "The Ground Attack: UN Set to Appeal for Halt in the Bombing," *Observer*, October 21, 2001, p.2; Tom Mashberg, "Aid Groups: Stop Bombing; Humanitarian Disaster Feared," *Boston Herald*, October 23, 2001, p.6; Nuala Haughey, "Aid Agency Calls for US to Cease Bombing to Allow in Food Supplies," *Irish Times*, November 1, 2001, p.10.

4. John Sifton, "Temporal Vertigo," *New York Times Magazine*, September 30, 2001, pp.48ff.
5. Michelle Nichols and Paul Gallagher, "Bread Harder to Deliver Than Bombs," *The Scotsman*, October 8, 2001, p.6; Elisabeth Bumiller and Elizabeth Becker, "Bush Voices Pride in Aid, but Groups List Hurdles," *New York Times*, October 17, 2001, p.B3.

۶. برای مثال نک.

Jonathan Fowler, "U.N. expert: U.S. Food Drops in Afghanistan Will Harm Future Aid Efforts," Associated Press, October 15, 2001; Bumiller and Becker, "Bush Voices Pride in Aid," p.B3.

7. Abdul Haq, "US Bombs Are Boosting the Taliban," *The Guardian* (London), November 2, 2001, p.20.
8. John F. Burns, "Afghan gathering in Pakistan Backs Future Role for King," *New York Times*, October 26, 2001, p. B4; Kathleen Kenna, "Summit of Afghan Exiles Demands End to U.S. Raids," *Toronto Star*, October 26, 2001, p. A8.
9. Samina Ahmed, "The United States and Terrorism in Southwest Asia: September 11 and Beyond," *International Security* 26, no.3 (Winter 2001-2002), p.92.
10. Walter Pincus, "Mueller Outlines Origin, Funding of Sept. 11 Plot," *Washington Post*, June 6, 2002, p. A1.
11. Michael R. Gordon, "Allies Preparing for a Long Fight as Taliban Dig In," *New York Times*, October 28, 2001, p. A1.

۱۲. جرج بوش در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ کناره‌گیری یک‌جانبه‌ی ایالات متحد از پیمان سال ۱۹۷۲ موشک‌های ضد بالیستیک (ABM) را اعلام کرد.

۱۳. ازبکستان در ژوئیه‌ی ۲۰۰۵ درخواست کرد که ایالات متحد پایگاه هوایی قارشی خان‌آباد معروف به کلا (k2) را که از

* تمام وب‌سایت‌هایی که در این یادداشت‌ها به آن‌ها ارجاع داده شده از ۲ تا ۷ ژوئیه‌ی ۲۰۰۶ در دسترس بوده‌اند.

کمی بعد از یازده سپتامبر مورد استفاده‌ی آمریکا بود در عرض شش ماه تخلیه کند. آخرین نیروهای امریکایی در نوامبر ۲۰۰۵ پایگاه را ترک کردند.

۱۴. برای اطلاع از بحث‌ها و منابع نک.

Noam Chomsky, *9-11* (New York: Seven Stories Press, 2001), pp.45-54.

۱۵. نک. بخش دو، یادداشت ۱۲.

16. Walter Pincus, "Skepticism about U.S. Deep, Iraq Poll Shows; Motive for Invasion Is Focus of Doubts," *Washington Post*, November 12, 2003, p. A18.

17. George H.W. Bush and Brent Scowcroft, *A World Transformed* (New York: Alfred A. Knopf, 1998), p.489.

۱۸. پروژه‌ی سده‌ی جدید آمریکا، نامه به رییس‌جمهور ویلیام کلینتون، ۲۶ ژانویه ۱۹۹۸؛ در وب سایت زیر در دسترس است:

<http://www.newamericancentury.org/iraqclintonletter.htm>

19. Thomas L. Friedman, "Baker Finds Doors Open, Minds Sealed," *New York Times*, March 17, 1991, p. IV:1.

فریدمن همچنین اشاره کرد: «صدام از همان مشت آهنینی که برای خُرد کردن کویت استفاده کرد، برای انسجام بخشیدن به جمهوری مرکزگريزش هم سود جست. اگر ایالات متحد امیدوار است که نیروهایش را از خلیج فارس بیرون بکشد و تمام دست‌آوردهای نظامیش را از خطر جنگ حفظ کند، ضروری است که آقای صدام یا ترجیحاً چهره‌ی متفاوت اما با همان قدرت در بغداد در راس امور باشد».

20. Alan Cowell, "Kurds Assert Few Outside Iraq Wanted Them to Win," *New York Times*, April 11, 1991, p.A11.

21. Douglas Jehl with Dexter Filkins, "U.S. Moved to Undermine Iraqi Military Before War," *New York Times*, August 10, 2003, p.I:1.

22. Agence France Presse, "Majority of Spanish Against War on Iraq," February 22, 2003.

بر اساس این مقاله، ۲/۳ درصد از جنگ ایالات متحد و متحدانش بدون مجوز سازمان ملل (جنگی که عملاً درگرفت) حمایت کردند، ۱۱/۸ درصد با جنگ مگر در صورت مجوز سازمان ملل مخالفت کردند، و ۸۴/۷ درصد با جنگ تحت هر شرایطی مخالفت کردند.

23. Richard Boudreaux and John Hendren "U.S. Drops Its Bid to Base Troops in Turkey," *Los Angeles Times*, March 15, 2003, p. A5.

24. David Ignatius, "A War of Choice, and One Who Chose It," *Washington Post*, November 2, 2003, p. B1.

25. Mark Lacey, "Turkey Rejects Criticism by U.S. Official over Iraq," *New York Times*, May 8, 2003, p. A15

ولفوویتز گفت: «بیايد ترکیه‌ی داشته باشیم که قدم جلو بگذارد و بگوید: «اشتباه کردیم. باید می‌دانستیم چه قدر وضعیت در عراق بد است اما حالا می‌دانیم. بگذارید ببینیم چه طور می‌توانیم تا حد ممکن برای امریکایی‌ها مفید باشیم». ولفوویتز برای انتقاد روی ارتش ترکیه انگشت گذاشت. «فکر می‌کنم آن‌ها به هر دلیل آن نقش رهبری قدرتمندی که ما ازشان انتظار داشتیم، ایفا نکردند». برای اطلاع از نتایج نظرسنجی ترکیه نک.

Philip P. Pan, "Turkey Plans for 62,000 U.S Troops," *Washington Post*, February 26, 2003, p. A17.

۲۶. این جدا از این اتهام است که اداره‌ی جاسوسی آلمان در طی حمله به عراق به ارتش آمریکا کمک کرده. برای مثال نک.

Richard Bernstein, "2 German Roles: Opposing War and Aiding U.S.," *New York Times*, March 3, 2006, p. A12.

۲۷. نک.

Gallup International, Iraq Poll, conducted 2003, available online at
<http://www.gallup-international.com/ContentFiles/survey.asp?id=10>.

۲۸. قطعنامه‌ی ۶۸۸ شورای امنیت سازمان ملل، ۵ آوریل ۱۹۹۱، به دولت عراق دستور داد تا دست از سرکوب شهروندانش بردارد. متن کامل این قطعنامه در نشانی اینترنتی زیر قابل دسترس است:

<http://daccessdds.un.org/doc/RESOLUTION/GEN/NRO/596/24/IMG/NR059624.pdf?OpenElement>.

29. Fereydoun Ahmadi, "SAIRI [SCIRI] Official Warns of Saddam Disaster Plan for War," *Tehran Times*, January 26, 2003.

۳۰. قطعنامه‌ی ۱۶۳۷ شورای امنیت، ۸ نوامبر ۲۰۰۵، در نشانی اینترنتی زیر در دسترس است:

<http://daccessdds.un.org/doc/UNDOC/GEN/N05/592/77/PDF/N0559277.pdf?OpenElement>

۳۱. شهرک صدر ناحیه‌ی است در بغداد با جمعیت فقیرنشین شیعی که پس از قتل پدر مقتدا صدر به دست رژیم بعثی در سال ۱۹۹۹ به این نام نامیده شد.

32. Sean Rayment, "Secret MoD Poll: Iraqis Support Attacks on British Troops," *Daily Telegraph*, October 23, 2005, available online at
<http://telegraph.co.uk/news/main.jhtml?xml=/news/2005/10/23/wirq23.xml&sSheet=/portal/2005/10/23/ixportaltop.html>.

33. Gary Langer and Jon Cohen, "Poll Finds Board Optimism in Iraq, but Also Deep Divisions Among Groups," ABC News Special Report, December 12, 2005.

متن کامل نظرسنجی و نتایج آن در نشانی اینترنتی زیر در دسترس است:

<http://abcnews.go.com/images/Politics/1000a1IraqWhereThingsStand.pdf>.

34. Prince Saud al-Faisal, "The Fight Against Extremism and the Search for Peace," New York, Council on Foreign Relations, September 20, 2005, transcript from Federal News Service, available online at
http://www.cfr.org/publication/8909/fight_against_extremism_and_the_search_peace_rush_transcript_federal-news_service_inc.html.

35. Melvin R. Laird, "Iraq: Learning the Lessons of Vietnam," *Foreign Affairs*, November-December 2005, p.35; available online
<http://www.foreignaffairs.org/20051101faessay84604/melvin-r-laird/iraq-learning-the-lessons-of-vietnam.html>.

۳۶. نقل شده در:

John H. Baker, *The Decision to Divide Germany* (Durham, NC: Duke University Press, 1978), pp.155-156.

۳۷. مایکل شالر تاریخ‌دان این فرایند را توصیف کرده است.

The American Occupation of Japan: The Origins of the Cold War in Asia [New York: Oxford University Press, 1985].

او می‌نویسد که جرج کنان، رییس اداره‌ی برنامه‌ریزی خط مشی وزارت امور خارجه در سال‌های بعد حکایت کرد که: «علاوه بر برنامه‌ی مارشال، ایجاد "جریان به عقب" در ژاپن "مهم‌ترین سهم من در دولت بود". هدف، تحمیل تضمیناتی به مک آرتور بود (فرمانده عالی آسیا و اقیانوسیه) و «تضمین هژمونی سیاسی محافظه‌کار در ژاپن» (ص ۱۲۲). نظر کنان این بود که «اصلاحات ایده‌آلیستی سال‌های ۴۷-۱۹۴۵ [زمان مک آرتور] ریشه‌ی در زندگی ژاپنی‌ها ندارد» و «فقط»

انعطاف‌پذیری گروه‌های محافظه‌کار سنتی می‌توانست ژاپن را پس از اشغال از بلای رادیکال‌تر - کمونیسم - محفوظ بدارد» (ص ۱۲۵) - که او آشکارا می‌ترسد که می‌توانست «در زندگی ژاپنی‌ها ریشه‌یی» داشته باشد - پس در عمل دستور قدیمی باید به قوت خود باقی باشد اما اکنون تحت نظارت ایالات متحد. در جریان به عقب «تولید باید با تخفیف قاطع اقدامات ضد انحصاری شتاب بگیرد و به جای آن موانع شدیدی بر سر راه نیروی کار سازماندهی شده اعمال شود، تورم را کنترل کند، ارزش مبادله‌ی خارجی ین را تثبیت کند و مصرف داخلی را به سود صادرات تضعیف کند» خسارت‌های جنایات فاشیسم ژاپنی «باید از هر نظر برطرف شوند» (ص ۱۲۹). در ژوئن ۱۹۴۸ به پیشنهاد کنان، شورای امنیت ملی «توقف بیشتر اصلاحات تضعیف‌کننده، مهار کردن قدرت نیروی کار سازمان‌دهی شده» و «تلاش‌های بیشتر فرمانده عالی آسیا - اقیانوسیه و دولت ژاپن را برای ترویج نظم صنعتی و تولید صادراتی» خواستار شد (ص ۱۳۲). این پیشنهادها را ترومن تأیید کرد. مک آرتور با توافقی نسبی پذیرفت: «به‌رغم حرافیش درباره‌ی وفاداریش به برنامه‌ی اولیه‌ی اشغال، او هم در تابستان ۱۹۴۸ شدیداً به راست گرایید» و با خواست‌های لیبرال‌های واشنگتن هماهنگ شد. «فرماندهی عالی شروع به عمل علیه گروه‌های سیاسی چپ و کارگری کرد و «نظم» صنعتی ایجاد کرد و پاکسازی جدیدی علیه «رادیکال‌ها» در سازمان‌ها صورت داد». فرماندهی عالی با فراخوان واشنگتن به «نظم کاری بیشتر، حمله‌ی خود را به نیروی کار سازمان‌دهی شده شروع کرد و... تمام این کارگران را [در تشکیلات عمومی] از حق اعتصاب یا چانه‌زنی کلی منع کرد». ایرادها و محکوم کردن‌های اعضای دیگر کمیسیون شرق دور، شامل بریتانیا با خشم رد شد (صص ۱۳۶-۱۳۴) لیبرال دمکرات‌های دولت ترومن در ایجاد مؤثر دولتی تحت حکمرانی یک حزب با طبقه‌ی کارگر به‌شدت تضعیف شده و در تحمیل «دورنمای آینده‌ی ژاپن، دیدگاهی که دشمن سابق را به همکاری با ایالات متحد در تسلط بر آینده‌ی آسیا و امی دارد موفق عمل کردند» (ص ۱۴۰).

38. Thomas Carothers. *Critical Mission: Essays on Democracy Promotion* (Washington, DC: Carnegie Endowment for International Peace, 2004).
39. Peter Beaumont, "Abuse Worse Than Under Saddam, Says Iraqi Leader," *The Observer* (London), November 27, 2005, p.1.

۴۰. در زمان حمله به چکسلواکی در سال ۱۹۶۸، برژنف رهبر شوروی بود و در سخنرانی نوامبر ۱۹۶۸ خود با این استدلال که کشورهای اروپای شرقی حق ندارند تصمیم بگیرند که اردوگاه «سوسیالیستی» را ترک کنند از این حمله دفاع کرد.

۴۱. در شورای امنیت پانزده نفره، اگر حتا یک رأی منفی از جانب هر یک از اعضای اصلی وجود داشته باشد، قطعنامه مردود است: ایالات متحد، بریتانیا، چین، فرانسه و روسیه.

42. Hearings, Senate Armed Services Committee, *United States Military Strategy and Operations in Iraq and the Central Command Area*, Washington, DC, September 29, 2005 (transcript from Federal News Service).

۴۳. نک.

Salah Nasrawi, "Iraqi Leaders Call for Timetable for Withdrawal of U.S.-Led Forces," Associated Press, November 22, 2005; Final Statement of the Preparatory Meeting for the Iraqi National Accord Conference of November 19-21, 2005, Cairo, Egypt; available online at

http://www.arableagueonline.org/las/english/details_en.jsp?artid=3926&level_id=239.

۴۴. برای مثال نک.

Steve Negus, "Shia Coalition Split over Choice of Iraq Premier," *Financial Times*, February 7, 2005, p. 8.

۴۵. صدام حسین از ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ به‌ویژه در سال ۱۹۸۸ حمله‌های وحشیانه‌یی - که به انفال معروف است - علیه کردهای عراق ترتیب داد، که کشته‌های بی‌شماری به‌جا گذاشت. دولت عراق علیه کردها از سلاح‌های شیمیایی استفاده کرد که قابل اشاره‌ترینش در حلبچه است. نک.

Middle East Watch, *Genocide in Iraq: The Anfal Campaign Against the Kurds* (New York: Human Rights Watch, July 2003); available online at <http://www.hrw.org/reports/1993/iraqanfal/>

۴۶. نک.

Bruce W. Jentleson, *With Friends Like These: Reagan, Bush and Saddam, 1982-1990* (New York: W.W. Norton, 1994). See also Irene Gendzier, *Dying to Forget* (Lanham, MD: Rowman and Littlefield, forthcoming).

47. Joost R. Hiltermann, "Iran's Nuclear Posture and the Scars of War," Middle East Report Online, January 18, 2005, <http://www.merip.org/mero/mero011805.html>.

۴۸. در دوران نخست‌وزیری تونی بلر، استراوا از ۱۹۹۷ تا ژوئن ۲۰۰۱ وزیر کشور و سپس تا سال ۲۰۰۶ وزیر در امور کشورهای مشترک‌المنافع بود. هون از ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۵ وزیر دفاع بود و از ماه می ۲۰۰۵ وزیر اعظم تشریفات و رئیس مجلس عوام شد.

49. Mark Thomas, "Mark Thomas Wonders If Saddam's Men Recycle Paper," *New Statesman*, December 9, 2002.
50. House Select Committee on Intelligence, Pike Report of January 19, 1976, in *Village Voice*, February 16, 1976, p.88-471.

گزارش، نقل قول را به «مقام ارشد» نسبت داد؛

William Safire (*Safire's Washington*, New York: Times Books, 1980, p. 333).

منبع بالا این مقام را کیسینجر معرفی می‌کند.

۵۱. *Sunday Times* (London), June 15, 1969 در هر دو مورد موضوع، انکار وجود ستم‌دیده‌های به معنای واقعی نیست بلکه انکار هویتشان است. نظر کامل مایر این گونه است: «چیزی به نام فلسطینی وجود ندارد. کی فلسطینی‌های مستقل با یک دولت فلسطینی آنجا بودند؟ قبل از جنگ یکم جهانی سوریه‌ی جنوبی بود و بعد فلسطین که شامل اردن هم می‌شود. این طور نبوده که فلسطینی‌هایی در فلسطین باشند که خود را ملت فلسطین بدانند و ما آمده باشیم و آن‌ها را بیرون انداخته باشیم و کشورشان را از آن‌ها گرفته باشیم. آن‌ها وجود نداشتند».

52. Tamar Gabelnick, William D. Hartung, and Jennifer Washburn, *Arming Repression: U.S. Arms Sales to Turkey During the Clinton Administration*, World Policy Institute and the Federation of American Scientists, October 1999, table 1; available online at <http://www.fas.org/asmp/library/reports/turkeyrep.htm>.

سال‌ها، سال‌های مالی اند. نقل و انتقال این سلاح‌ها تابع فروش‌های تجاری مستقیم و فروش‌های نظامی خارجی است، دو برنامه‌ی صادراتی که اصلی‌ترین برنامه‌های صادراتی ارتش اند. افزون بر آن واشنگتن با سلاح‌های مازاد بر نیازش (با ارزش سوددهی اولیه‌ی نزدیک به دو بلیون دلار، سه‌چهارم آن در دولت کلینتون) و آموزش نظامی (که ترکیه تبدیل به بیشترین دریافت‌کننده‌ی چنین آموزش‌هایی در دهه‌ی ۱۹۹۰ شد) ترکیه را تجهیز کرد.

۵۳. نک.

Adam Isacson and Joy Olsen, *Just the Facts: 1999 Edition, a Civilian's Guide to U.S. Defense and Security Assistance to Latin America and the Caribbean* (Washington, DC: Latin America Working Group and Center for International Policy, 1999), p.27. Narrative available online at

<http://ciponline.org/facts/co99.htm>

کمک امنیتی شامل کمک‌های نظامی و پلیسی است که به‌طور فزاینده‌یی در هم می‌آمیزد. نک.

Adam Isacson, Joy Olsen, and Lisa Haugaard, *Blurring the Lines: Trends in U.S. Military Programs with Latin America* (Washington, DC: Latin America Working Group Education Fund, Center for International Policy, and Washington Office on Latin America, September 2004), available online at

<http://www.ciponline.org/facts/0410bt1.pdf>

54. Stephen Kinzer, "Kurds in Turkey: The Big Change," *New York Review of Books*, January 12, 2006.

۵۵. اشاره اینجا به مجموعه‌ی اصلاحات سیاسی و اقتصادی است که به‌عنوان لوازم عضویت در اتحادیه‌ی اروپا در جلسه‌ی شورای اروپا در ژوئن ۱۹۹۳ در کپنهاگ، دانمارک تدوین شد.

۵۶. متن کامل بند ۱۰۹ چنین است: «یکم: دولت فدرال با ایجاد فرمانداری‌ها و دولت‌های محلی باید مدیریت نفت و گاز استخراجی از چاه‌های فعلی را به عهده بگیرد چنان که عواید نفت و گاز را به روشی عادلانه و متناسب با توزیع جمعیت در تمام بخش‌های کشور با تخصیص سهم‌ها در دوره‌ی زمانی مشخص برای نواحی آسیب‌دیده‌یی که به طرزی ناعادلانه در رژیم پیشین محروم بودند و نواحی‌یی که بعداً آسیب دیدند، تقسیم کند، به روشی که رشد متوازن در نواحی متفاوت کشور را تضمین کند و این‌را قانون قاعده‌مند می‌کند. دوم: دولت فدرال با ایجاد دولت‌های محلی و فرمانداری‌ها باید با استفاده از پیشرفته‌ترین فنون اصول بازار و تشویق سرمایه‌گذاری، سیاست‌های راهبردی لازم برای رشد ثروت نفتی و گازی را به روشی قاعده‌مند کند که حداکثر سود را برای مردم عراق داشته باشد». نک. قانون اساسی عراق، مصوب ۱۵ اکتبر ۲۰۰۵ که در نشانی اینترنتی زیر در دسترس است:

http://portal.unesco.org/ci/en/files/20704/11332732681iraqi_constitution_en.pdf

ترجمه‌های متعددی از قانون اساسی وجود دارد که تعداد بندهای آن‌ها متفاوت است.

۵۷. نک.

John Norris, *Collision Course: NATO, Russia, and Kosovo* (Westport, CT: Praeger, 2005), p. xxiii.

او می‌نویسد: «مقاومت یوگسلاوی در برابر اصلاحات گسترده‌تر سیاسی و اقتصادی - نه فلاکت آلبانیایی‌های کوزوویی تبار - بود که به بهترین نحوی علت جنگ ناتو را شرح می‌دهد». نوریس در زمان جنگ مدیر ارتباطات معاون وزیر امور خارجه، استروب تالبوت بود، کسی که در وزارت امور خارجه و پنتاگون اصلی‌ترین چهره‌ی برنامه‌ریزی‌های جنگی بود. تالبوت در پیش‌گفتارش بر کتاب نوریس می‌نویسد که: «به لطف جان نوریس» علاقه‌مندان به جنگ کوزوو «خواهند دانست که... رویدادها برای ماها که درگیر آن بودیم چه‌طور بودند و چه حسی برمی‌انگیختند».

۵۸. قطعنامه‌ی ۱۵۵۹ شورای امنیت سازمان ملل، ۲ سپتامبر ۲۰۰۴، در نشانی اینترنتی زیر در دسترس است:

<http://daccessdds.un.org/doc/UNDOC/GEN/N04/498/92/PDF/N0449892.pdf?OpenElement>

۵۹. سوریه در ۲۶ آوریل ۲۰۰۵ رسماً به سازمان ملل اطلاع داد که تمام نیروها، اموال نظامی و دستگاه جاسوسیش را از لبنان بیرون کشیده است.

60. Robert Fisk, *The Great War for Civilisation: The Conquest of the Middle East* (New York: Alfred A. Knopf, 2005).

61. Geoffrey Wheatcroft, "One Man's Arabia," *New York Times Book Review*, December 11, 2005, p. 1.

62. William A. Dorman and Mansour Farhang, *The U.S. Press and Iran: Foreign Policy and the Journalism of Deference* (Berkeley: University of California Press, 1987).

۶۳. در ماه می ۱۹۸۷ در جنگ ایران و عراق، یک ناو نیروی دریایی امریکایی به نام USS Stark در خلیج فارس توسط دو موشک که از جنگنده‌ی میراث ارتش عراق شلیک شده بود مورد اصابت قرار گرفت و سی‌وهفت خدمه‌ی آن کشته شدند.

هم واشنگتن و هم بغداد گفتند که حمله تصادفی بوده است؛ عراق تا زمان جنگ خلیج (۱۹۹۱) هیچ خسارتی نپرداخت. در ۱۹۸۹، مقامات امریکایی اصرار داشتند که ایالات متحد به دنبال روابط نزدیک تر با صدام حسین است به رغم پیشرفت مستمر او در سلاح های شیمیایی و زیستی، حمایتش از تروریسم و امتناعش از پرداخت خسارت برای Stark. (نک. Elaine Sciolino, "1989 Memo to Baker Listed Abuses by Iraq but Urged Conciliation," *New York Times*, September 22, 1992, p. A15.

در ژوئن ۱۹۶۷، نیروهای دریایی و هوایی اسرائیل به کشتی جاسوسی الکترونیک ایالات متحد به نام USS Liberty در سواحل مصر حمله کردند و سی و چهار امریکایی را کشتند. اسرائیل ادعا کرد که حمله تصادفی بوده و واشنگتن رسماً عذرخواهی آن ها را پذیرفت گرچه تردیدهای اساسی همچنان برقرارند. برای نظرات متفاوت نک.

James M. Ennes Jr., *The Assault on the Liberty: The True Story of the Israeli Attack on an American Intelligence Ship* (New York: Random House, 1979; updated Reintree Press Edition published in Gaithersburg, MD: Signature Books, 2002); A. Jay Cristol, *The Liberty Incident: The 1967 Israeli Attack on the U.S. Navy Spy Ship* (Dulles, VA: Brassey's, 2002); and David C. Walsh, "Friendless Fire?" *Proceedings of the U.S. Naval Institute*, June 2003, available online at <http://www.usni.org/Proceedings/Articles03/PROWalsh06.htm>.

64. The Press Trust of India, "India, Iran and the U.S.," February 18, 2006; Daniel Dombey, Roula Khalaf and Arkady Ostrovsky, "US Warns India to Back Iran UN Referral or Lose Nuclear Deal," *Financial Times* (London), January 26, 2006, p. 9.
65. Robert Olson, "Turkey-Iran Relations, 2000-2001: The Caspian, Azerbaijan and the Kurds," *Middle East Policy* 9, no.2 (June 2002), pp.111-129.
66. Yitzhak ben-Yisrael, *Ha'aretz*, April 16, 2002.
67. Ha'aretz services, *Ha'aretz*, February 10, 2004 (Hebrew).
68. Martin Van Creveld, "Is Israel Planning to Attack Iran? Sharon on the Warpath," *International Herald Tribune*, August 21, 2004, p. 6.

۶۹. پیمان منع گسترش سلاح های هسته ای (ان پی تی) در سال ۱۹۷۰ مجری شد و امروز ۱۸۹ کشور آن را پذیرفته اند؛ فقط اسرائیل، هند و پاکستان به آن نپیوسته اند. متن پیمان در نشانی اینترنتی زیر در دسترس است:
<http://disarmament.un.org/wmd/npt/npttext.html>.

۷۰. نک.

"Text urging Negotiations on Fissile Material Treaty Approved by Disarmament Committee", November. 4, 2004, available online at <http://www.un.org/News/Press/docs/2004/gadis3291.doc.htm>.

(در اجلاس عمومی در ۳ دسامبر ۲۰۰۴، رأی به قطع نامه ی ۵۹/۸۱، ۱۷۹ به ۲ به ۲ بود که ایالات متحد و پالائو (Palau) رأی منفی دادند و بریتانیا و اسرائیل رأی ممتنع؛

"General Assembly Adopts 55 Texts Recommended by First Committee on a Wide Range of Disarmament, Security Matters," Press Release, GA/10310, Fifty-ninth General Assembly, Plenary, December 3, 2004, available online at <http://www.un.org/News/Press/docs/2004/ga10310.doc.htm>.